
پرچمدار
نینوا

بسم الله الرحمن الرحیم

پرچمدار نینوا

نویسنده:

محمد محمدی اشتهاردی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پرچمدار نینوا (تحلیلی از زندگانی حضرت عباس علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: پرچمدار نینوا (تحلیلی از زندگانی حضرت عباس علیه السلام) / محمد محمدی اشتهاردی ۱۳۲۳

مشخصات نشر: قم مسجد مقدس جمکران ۱۳۷۶.

مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص.

شابک: ۵۰۰۰ ریال؛ ۹۰۰۰ ریال(چاپ چهارم)؛ ۱۶۰۰۰ ریال چاپ پنجم: ۹۷۸-۹۶۴-۶۷۰۵-۲۴-۱؛ ۲۵۰۰۰ ریال (چاپ ششم)

یادداشت: چاپ دوم ۱۳۷۸.

یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۴.

یادداشت: چاپ پنجم: زمستان ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ ششم: ۱۳۸۷.

یادداشت: عنوان روی جلد: پرچمدار نینوا: تحلیل زندگانی حضرت ابوالفضل العباس

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان روی جلد: پرچمدار نینوا: تحلیل زندگانی حضرت ابوالفضل العباس

موضوع: عباس بن علی (ع)، ۲۶؟ - ۶۱ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ق.

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP۴۲/۴ /ع۲۶ م۳۶ ۱۳۷۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۶-۱۰۱۷۴

ص:۱

اشاره

به عنوان مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

(یا صاحب الزمان ادرکنا)

آنک مردی به قامت تاریخ! شمشیرش ایمان، سپرش تقوی، نیزه و زوبینش شجاعت ورادی؛ از نگاهش عاطفه می بارد و در جبینش نور خدا جاری است؛ چون کوهی بر اسب نشسته، اسبی که خروش دریا را در سینه دارد؛ با پاسبخشی از خیام حرم ابی عبدالله الحسین علیه السلام مشغول است، خیامی که قرنهاست نه فقط در کربلا که در جای جای زمین برپاست؛ و زمان، شب عاشوراست.

فردا او که پدر فضیلت است هفتاد داغ می بیند، هفتاد لاله ی پرپر می بوید، هفتاد مرغ عشق را در پرواز سرخ شان بدرقه می کند. فردا او دستانش را به خدا هدیه می کند و بدینسان جاودانه می شود.

تا زمان باقی است، ابوالفضل زنده خواهد بود. خونش در رگهای حقیقت، جریان زندگی؛ چشمانش در ظلمات شبهای ظلم، مهتابی بر فروغ؛ دستانش در خیام همیشه برپای عاشورا، عمود خیمه ی امام حسین علیه السلام خواهد ماند.

ص:۵

هفتاد مرغ عشق به سرداری او در پهنه ی آسمان ایثار، پرواز سیمرغ ثار را، تا خدا دنبال می کنند. هفتاد لاله در دشت سینه، و هفتاد داغ بر جبین دل او، پرچمی می شوند که در دستهای امام حسین تا عرش و تا قیامت، گسترش خواهد داشت؛ و عاشورا، هر روز تکرار می شود.

و هر شب می توان عباس بن علی بن ابیطالب را دید که هیئت پدرش را دارد و هیبت او را، رشادت او را، شجاعت او را، صداقت او را، عدالت او را، علم او را، ایمان او را و اخلاص او را؛ با این همه در برابر برادرش حسین علیه السلام عبدی را می ماند در برابر مولا، سربازی را می ماند در برابر فرمانده، مریدی را می ماند در برابر مراد.

آنک حسین علیه السلام را می بینید! از خیمه بیرون آمده است تا به پاسبخش هر شبه ی خیام حرم کربلائیان، سری بزند. او سپهسالار لشکر خویش را، به خطاب «برادر من» می خواند. و ابوالفضل سرشار از عطر این همه مهربانی، او را باز هم «مولای من» می نامد.

اما فردا چنین نخواهد بود؛ او در کنار علقمه، وقتی سر خون آلوده ی خویش را بر دامن زهرای اطهر می بیند، جسارت خواهد یافت تا آرزوی نهایی عمر خویش را، جامه ی عمل بپوشاند و زاده ی فاطمه را «برادر» خطاب کند.

السلام علیک یا اباالفضل العباس بن امیرالمؤمنین

السلام علیک یا ناصر دین الله

السلام علیک یا ناصر رسول الله

السلام علیک یا ناصر فاطمه الزهرا

السلام علیک ایها الأخ المواسی

کاش می گشتم فدای دست تو

تا نمی دیدم عزای دست تو

خیمه های ظهر عاشورا هنوز

تکیه دارد بر عصای دست تو

از درخت سبز باغ مصطفی

تافتاده شاخه های دست تو؛

اشک می ریزد ز چشم اهل دل

در عزای غم فزای دست تو

یک چمن گلهای سرخ نینوا

سبز می گردد به پای دست تو

گلشنی از لاله های زخم شد

ابتدا تا انتهای دست تو

رود شد، دریا شد، اقیانوس شد

چشمه ای از ماجرای دست تو

می شود آن سوی اقیانوس رفت

تا خدا با ناخدای دست تو

در شگفتم از تو ای دست خدا

چیست آیا خونبهای دست تو

صادق رحمانی (۱) .

آن چه پیش رو دارید با عنوان «پرچمدار نینوا» از مؤلف گرانقدر و محقق بزرگوار، حجهالاسلام و المسلمین آقای محمدی

اشـتهاردی، تحلیلی از زنـدگانی سراسـر شـرافت و پر افتخار سـرداری بی نظیر است که در دامان انسان کامل امیرالمؤمنین علیه السـلام، پرورش یـافت و صبر و اسـتقامت را در کنار برادرش امام مجتبی علیه السـلام تجربه کرد، و جهاد و شـهادت را همپای امامش، ابی عبدالله الحسین علیه السلام به جان پذیرفت،

ص:۷

۱- ۱. با همین واژه های معمولی.

تا چون سایر شـهیدان کربلا، رمز جاودانگی اسـلام و ولایت باشد، و آنقدر پیش خدا آبرو یابد که همگان او را «باب الحوائج الی الله» خواننـد، کسـی که هیـچ حاجتمند درگاه خدا به او توسل نمی جوید مگر این که حاجات خویش را به وساطت او روا شده خواهد یافت.

«السلام علیه یوم ولد و یوم استشهد و یوم یبعث حیا»

واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران - قم، محرم الحرام ۱۴۱۸

ص:۸

پیشگفتار

قهرمان پر آوازه ی اسلام

در میان انسان های والا و ارجمند، گاهی به فرزانگان برجسته و دلاوری می رسیم که سراسر زندگیشان می درخشد و در تمام ابعاد انسانی، نمونه ی اعلای آن هستند و در ایثار و فداکاری و عشق به خدا، به مقامی رسیده اند که هر کس را در برابر خویش، به خضوع و خشوع وا می دارند و انوار عالی انسانی، آنچنان از چهره ی زیبای آنها فروزان است که بر قلب ها و اندیشه ها چیره می گردد و چشمها را خیره می کند. یکی از این انسانهای والامقام، که بر اثر ایثار، اخلاص، فداکاری و دلاوری به چنین امتیازی دست یافته، و بر فراز قله ی عالی انسانیت، سرافراز ایستاده، حضرت عباس علیه السلام است، که به راستی خلف صالح، و نمونه ای از تمام کمالات پدر است، تا آنجا که گفته اند: «همان گونه که علی علیه السلام نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود، حضرت عباس علیه السلام نیز نسبت به امام زمانش حضرت حسین بن علی علیه السلام همان گونه بود.» و از

آغاز نهضت عظیم و جاودانی امام حسین علیه السلام تا پایان آن، شریک بزرگ امام حسین علیه السلام بود، و برای تحقق این نهضت در هیچ موردی از حریم فرمان و خواسته ی امام حسین علیه السلام خارج نشد شخصیتی که سیره نویسان در شأنش گفته اند:

هو کالجبل العظیم، و قلبه کالطود الجسیم، لأنه کان فارسا هماما، و بطلا ضرغاما، و کان جسورا علی الطعن و الضرب، فی میدان الکفاح و الحروب؛

عباس همچون کوهی بلند بود، و قلبش همانند کوهی زمخت و مستحکم بود، چرا که او یکه سواری بلند همت و قهرمانی سلحشور بود، و در میدان پیکار و جنگ ها با دشمنان، با جرأت بی بدیلی، سنگین ترین ضربه ها را بر آنها وارد می ساخت، و با بی باکی شگفت آوری آنها را سرکوب می کرد. (۱) .

این رادمرد بزرگ نه تنها در میدان جهاد، این گونه درخشید، بلکه در همه ی ابعاد انسانی، مانند: عبادت خدا، صدق، وفا، صفا، جوانمردی، ایثار، یاری مستضعفان، علم، معرفت و... ممتاز بود، هرگز به راه خطا نرفت، تمام زوایای زندگیش می درخشید، در همه ی شیوه هایش، ایمان و معرفت در سطح بسیار بالا دیده می شد، کوتاه سخن آنکه: واژه ها و تنظیم الفاظ از بیان عظمت آن بزرگمرد الهی عاجز است.

در این کتاب بر آن هستیم، تا مروری بر زندگی درخشان این

ص:۱۰

۱- ۲. الکبریت الاحمر - منتخب طریحی، ص ۱۰۸۵ - معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۳۶.

بزرگمرد خدا داشته باشیم، و از پیشگاه این معلم عظیم انسانیت، و معدن ایثار و فتوت، درس ها بیاموزیم، و از سرچشمه ی فیض و کمالش بهره ها برگیریم. برای دریافت عمیق تر و آسان تر از کتاب، آن را در چهار فصل زیر خلاصه و تنظیم نمودیم:

فصل اول: حضرت عباس در عصر پدرش علی علیه السلام (حدود چهارده سال)

فصل دوم: حضرت عباس علیه السلام در عصر امامت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام (حدود بیست سال)

فصل سوم: سیمای حضرت عباس در ماجرای کربلا و شهادت قهرمانانه ی او.

فصل چهارم: مرقد مطهر حضرت عباس علیه السلام و سیر نوسازی آن در طول تاریخ، و چند نمونه از کرامات آن حضرت.

به امید آنکه با الگو قرار دادن زندگی درخشنده، سازنده و بالنده ی این بزرگمرد خدا، و ولی ارجمند پروردگار، عالی ترین بهره های معنوی را ببریم و با درک معنی والای انسانیت که در سراسر وجود او آشکار بود، پله های انسانیت را بپیماییم و به سرافرازی دو سرا نایل گردیم و با توسل به این مجاهد ربانی و خالص که دارای لقب «باب الحوائج» است، عافیت دنیا و آخرت خود را بیمه نماییم.

حوزه علمیه قم

محمد محمدی اشتهاردی

بهار ۱۳۷۶ شمسی

ص:۱۱

مشخصات حضرت عباس

نام: عباس

لقب های معروف: علمدار، سقاء، باب الحوائج قمر بنی هاشم

کنیه: ابوالفضل و ابوفاضل

پدر و مادر: امیرمؤمنان علی علیه السلام، ام البنین علیهاالسلام

وقت و محل تولد: بنابر مشهور، چهار شعبان سال ۲۶ هجری قمری در مدینه

وقت و محل شهادت: روز عاشورای سال ۶۱ هجری قمری در کربلا

مدت عمر: ۳۴ سال و پنج ماه و شش روز

مرقد شریف: در کربلای معلی، دارای گنبد و بارگاه و صحن و سرای ملکوتی و عظیم.

دوران عمر: در سه بخش:

۱- دوران زندگی با پدر «حدود چهارده سال»

۲- دوران زندگی با امام حسن علیه السلام«۲۴ سال»

۳- دوران زندگی با امام حسین علیه السلام«۳۴ سال»

خلفای عصر: عثمان، معاویه و یزید

عنوان و سمت هنگام شهادت: پرچمدار و سپهدار سپاه امام حسین، سیدالشهدا علیه السلام.

قاتل: یزید بن رقاء جهنی و حکیم بن طفیل طایی (طبق زیارت ناحیه، بحار، ج ۴۵، ص ۶۶)

ص:۱۲

حضرت عباس علیه السلام در عصر پدرش امام علی علیه السلام

اشاره

ص:۱۳

ازدواج حضرت علی با ام البنین مادر حضرت عباس

اشاره

حضـرت علی علیه السـلام اولین بـار بـا حضـرت زهرا علیهاالسـلام ازدواج کرد و این ازدواج در سال دوم هجرت تحقق یافت، حضـرت زهرا علیهاالسـلام پس از نه سال زندگی مشترک با علی علیه السـلام به شـهادت رسـید و تا حضرت زهرا علیهاالسلام زنـده بود، حضـرت علی علیه السـلام با زن دیگری ازدواج نکرد. پس از حضـرت زهرا علیهاالسـلام، علی علیه السـلام در طول مدت عمرش با زنان دیگری ازدواج کردند که عبارتند از: امامه، ام البنین، خوله، ام حبیب، اسماء، لیلی، ام سعید،... (۱) .

در میان همسـران حضـرت علی علیه السلام پس از حضرت زهرا علیهاالسلام مقام هیچ کدام از آنها به مقام ارجمند حضرت ام البنین علیهاالسـلام نمی رسید. ام البنین بانویی شجاع، فداکار و بسیار با فضیلت بود و لیاقت آن را یافت که مادر حضرت عباس علیه السـلام گردد. از قراین به دست می آیـد که ام البنین علیهاالسـلام سومین همسـر حضـرت علی علیه السـلام بود و در سال های بین

ص:۱۵

۱- ۵. فروع کافی، ج ۵، ص ۳۲۳.

۲۰ تا ۲۵ هجری با علی علیه السلام ازدواج نمود.

سیره نویسان چگونگی ازدواج حضرت علی علیه السلام با ام البنین را که نامش فاطمه بود، چنین نوشته اند:

حضرت علی علیه السلام می خواست با یک بانویی ازدواج کند که از یک خاندان شجاع و اصیل باشد تا اگر فرزندانی به وجود آورد، آن فرزندان از جانب مادر نیز کمالات انسانی از جمله شجاعت و دلاوری را به ارث ببرد و این از دستورهای مهم اسلام در امر مقدس ازدواج است که مردان در انتخاب همسر دقت کافی کنند. معیار انتخابشان براساس اصالت، تقوا، شجاعت و سایر ارزش های انسانی باشد نه براساس ملک و منال و شهرت و زیبایی ظاهری.

حضرت علی علیه السلام نخستین شاگرد پیامبر صلی الله علیه و آله است و از پیامبر صلی الله علیه و آله این درس را آموخته که فرمود:

ایاکم و خضراء الدمن؛

بپرهیزید از سبزیهایی که از جاهای ناپاک و آلوده می رویند.

شخصی پرسید: «منظور از این دستور چیست؟» پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

المرءه الحسناء فی منبت السوء؛

بپرهیزید از ازدواج با زن زیبایی که از خانواده ی ناشایسته به وجود می آید. (۱) .

۱- ۴. وسائل الشیعه، ۱۴، ص ۱۷.

قانون وراثت، یک قانون محکم طبیعی است، در انتخاب همسر باید به آن توجه داشت، زیرا خصال او براساس قانون عمیق و وسیع وراثت، به فرزندش انتقال می یابد.

امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن گفتاری فرمود: در انتخاب همسر، بانویی را انتخاب کن که:

بکرا تنسب الی الخیر، و الی حسن الخلق...؛

دوشیزه و از خانواده خوب باشد، خوش اخلاق باشد. (۱) .

آری علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد، باید آینده نگر و دوراندیش بود، از اول، عاقبت کار را دید که گفته اند:

هر که ز اول بنگرد پایان کار

اندر آخر او نگردد شرمسار

استمداد از عقیل، برای انتخاب همسر خوب

حضرت علی علیه السلام سه برادر، به ترتیب به نام های: طالب، عقیل، و جعفر داشت، و هر کدام از آنها نسبت به همدیگر، ده سال تفاوت سن داشتند، از این رو عقیل بیست سال از علی علیه السلام بزرگ تر بود، پیامبر صلی الله علیه و آله عقیل را دوست داشت، و می فرمود: «عقیل را از دو جهت دوست دارم، یکی از این رو که عمویم ابوطالب او را دوست داشت، دیگر اینکه فرزندش (مسلم علیه السلام) در راه محبت حسین علیه السلام کشته می شود.» (۲) .

۱- ۵. فروع کافی، ج ۵، ص ۳۲۳.

۲- ۶. امالی صدوق، مجلس ۲۷.

عقیل دو ویژگی شاخص داشت و همگان او را به این دو ویژگی می شناختند:

ا- نسب شناس بود و در شناخت اصالت خانواده ها و عدم اصالت آنها، اطلاعات دقیق و وسیع داشت.

۲- حاضر جوابی و صراحت لهجه و قاطعیت عجیبی داشت، و معاندان را با هوشمندی مخصوص منکوب می کرد. به عنوان نمونه، روزی در مجلس معاویه، عقیل به معاویه گفت: «آن کس که در طرف راست تو نشسته است کیست؟»

معاویه: او عمروعاص است.

عقیل: او همان است که شش نفر او را به عنوان فرزند خود ادعا می کنند، تا اینکه قصاب قریش بر دیگران پیروز شد، او را فرزند خود خواند.

سپس پرسید: آن دیگری کیست؟

معاویه: او ضحاک بن قیس است.

عقیل: پدر او در برجهاندن گوسفندان نر بر ماده، استاد بود. اینک بگو آن دیگری کیست؟

معاویه: او ابوموسی اشعری است.

عقیل: او پسر همان زنی است که بسیار دزدی می کرد... (۱) .

به این ترتیب می بینیم، عقیل هم نسب شناس بود، هم قاطع و صریح اللهجه که بینی دشمنان کینه توز را در فرصت های به دست

ص:۱۸

۱- ۷. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

آمده، به خاک می مالید.

حضرت علی علیه السلام برای انتخاب همسر اصیل و شجاع، با برادرش عقیل، مشورت نمود، و از او خواست در این مورد او را یاری کند، و در تعبیرها آمده؛ علی علیه السلام به عقیل فرمود:

أنظر لی امرءه قد ولدتها الفحوله من العرب، لاتزوجها فتلد لی غلاما فارسا؛

زنی را برای من در نظر بگیر که از برجستگان و شجاع زادگان عرب باشد، تا او را همسر خود گردانم و از او دارای فرزندی دلاور و جنگجو شوم.

عقیل فاطمه دختر حزام بن خالد را که بعدها به ام البنین (مادر حضرت عباس و سه پسر دیگر) معروف گردید، و از خاندان شجاع بنی کلاب بود، معرفی کرد و همین شناسایی موجب شد که علی علیه السلام از ام البنین خواستگاری کرد، او و خاندانش پاسخ مثبت دادند، و علی علیه السلام با او ازدواج کرد. (۱) .

چگونگی ازدواج حضرت علی با ام البنین

توضیح بیشتر اینکه: عقیل در شناخت نسب ها و قبیله ها، اطلاعات بسیار داشت، در مدینه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله روی پوستین سجاده خود، به انتظار نماز می نشست، مردم در حضور او اجتماع می کردند،

۱- ۸. تنقیح المقال، ج ۳، فصل النساء، ص ۷۰.

و از ریشه های خاندان ها، و اصالت و عدم اصالت خانواده ها، از او سؤال می کردند، و او به پرسش های ارباب رجوع، پاسخ می داد، و در رفع مشکلات آنها در مورد ازدواج، و اختلاف در الحاق فرزندان در موارد مشکوک، می کوشید، امیرمؤمنان علی علیه السلام به برادرش عقیل فرمود: «می خواهم برای من از بانویی خواستگاری کنی که از خاندان شجاع و قوی پنجه و شیردل باشد.»

عقیل عرض کرد: «ای آقای من! چنین بانویی را برای چه می خواهی؟!»

حضرت علی علیه السلام فرمود: «برای این که فرزند شجاع و دلاور از او پدید آید.»

عقیل پس از اندکی فکر، گفت: چنین بانویی را از میان قبیله ی بنی کلاب به نام فاطمه دختر حزام بن خالد کلبی (۱) سراغ دارم که در میان قبایل عرب: شجاع تر از پدران او نیست، شاعر معروف «لبید» برای پادشاه حیره، نعمان بن منذر، شعری را در شأن شجاعت قبیله ی بنی کلاب گفت، کسی از قبایل عرب، آن شعر را از او انکار نکرد، و او در این مورد انتقاد ننمود، و آن شعر این بود:

و نحن خیر عامر بن صعصعه

الضاربون الهام وسط الجمجمه

۱- ۹. سلسله نسب ام البنین علیهاالسلام را از جانب پدر، چنین نوشته اند: «فاطمه بنت حزام بن خالد بن ربیعه بن ولید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه...» و از جانب مادر، چنین نوشته اند: «بنت ثمامه، دختر سهیل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب.» عامر بن مالک جد دوم مادری ام البنین علیهاالسلام با کنیه ی «ابوبراء» خوانده می شد.

و ما از نسل نیک عامر بن صعصعه هستیم، آنانکه در معرکه جنگ با ضربات شکننده و سرکوبگر خود جمجمه های دشمن را درهم می شکنند.

«ابوبراء» (عامر بن مالک جد دوم او) در شجاعت در میان قبایل، بی نظیر بود، و کسی را شجاع تر از او جز حضرتت، نمی شناسند، از این رو او را «ملاعب الاسنه» (بازی کننده با نیزه ها) (۱) می خواندند. (پایان گفتار عقیل) (۲) .

امیر مؤمنان علی علیه السلام پیشنهاد برادرش عقیل را پذیرفت، و با فاطمه که بعدها به «ام البنین» شهرت یافت، ازدواج کرد.

موضوع ازدواج حضرت علی علیه السلام با ام البنین علیهاالسلام به خاطر به وجود آمدن فرزندان رشید، از جمله حضرت عباس علیه السلام از اموری بود که بسیاری از آن اطلاع داشتند، تا آنجا که روایت شده: در روز عاشورا، زهیر بن قین (یکی از یاران بزرگ و شجاع امام حسین علیه السلام) از جانب امام حسین علیه السلام پرچم بزرگ را به دست عباس علیه السلام داد، و عرض کرد: «ای پسر امیرمؤمنان! می خواهم حدیثی را که به خاطر سپرده ام، برای تو نقل کنم.» عباس علیه السلام فرمود: نقل کن. زهیر عرض کرد: «هنگامی که

۱- ۱۰. از اوس بن حجر نقل شده که در شأن شجاعت عامر گفت: «یلاعب اطراف الاسنه عامر فراح له حظ الکتائب اجمع؛ عامر، سر نیزه ها را به بازی می گیرد، او به خاطر توان رزمی به تنهایی جامع نیروی یک لشکر است». (رساله ابن زیدون، ج ۱، ص ۱۳۰).

۲- ۱۱. ریاء حسین الشریعه، ج ۳، ص ۲۹۲ - فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۸۸، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۰.

پدرت امیرمؤمنان علی علیه السلام می خواست با مادرت ام البنین علیهاالسلام ازدواج کند، برادرش عقیل را که به نسب ها و اصالت ها و عدم اصالت های خانواده ها اطلاع وسیع داشت، طلبید و از او خواست که بانویی از دودمان شجاع و نجیب را برایش خواستگاری کند، عقیل مادرت ام البنین علیهاالسلام را انتخاب کرد، و از او خواستگاری نمود.

و قد ادخرک ابوک لمثل هذا الیوم؛

همانا پدرت تو را برای چنین روزی ذخیره کرده است. پس مبادا در یاری برادرت و نگهبانی او کوتاهی کنی.

عباس علیهاالسلام پرچم را در دست گرفت و برای جهاد با دشمن به سوی دشمن شتافت. (۱) .

پرتوی از مقام ارجمند ام البنین

ام البنین از بانوان پاک سرشت، مهربان، دلاور و بامعرفت بود، هنگامی که به خانه ی علی علیه السلام آمد، مادر دومی و فاطمه ی ثانی برای فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام بود، آنها را بر فرزندان خود مقدم می داشت.

مطابق نقل بعضی: «روزی به همسرش علی علیه السلام عرض کرد: از این به بعد مرا فاطمه صدا نزن، زیرا وقتی که مرا با این نام صدا می زنی، فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام به یاد مادرشان می افتند و مصایب حضرت زهرا علیهاالسلام به خاطرشان می آید و رنجیده خاطر می گردند.»

حضرت علی علیه السلام تقاضای او را پذیرفت، و او از آن روز به بعد او را

۱- ۱۲. الکبریت الاحمر، ج ۳، ص ۱۴۴.

که دارای فرزنـدانی شـده بود «ام البنین» (مادر پسرها) خوانـد. آری ام البنین از چنین روحیه ی عالی برخوردار بود، افتخار می کرد که در خانه ی سـرور انسان ها حضـرت علی علیه السلام به خدمتگزاری فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام اشتغال دارد، و مادر دومی برای آنها است، آنها نیز به ام البنین احترام شایانی می نمودند و همچون مادر، او را دوست داشتند.

روایت شده: هنگامی که ام البنین علیهاالسـلام به خانه علی علیه السـلام آمده حسن و حسـین علیه السـلام هر دو بر اثر بیماری، بستری بودنـد، ام البنین علیهاالسـلام همچون یـک مـادر دلسوز و مهربـان، از آنهـا پرسـتاری کرد و به خـدمت آنها کمر همت بست.

عـالم ربانی، زین الـدین، معروف به شـهید ثانی (متوفی ۹۶۵ ه. ق) می نویسـد: «ام البنین علیهاالسـلام از بـانوان بـا معرفت و پر فضـیلت بود، نسـبت به خانـدان نبوت، محبت و دلبسـتگی خـالص و شدیـد داشت، و خود را وقف خـدمت به آنهـا نموده بود، خانـدان نبوت نیز برای او جایگـاه والا۔یی قایـل بودنـد و به او احترام مخصوص می نمودنـد، در روزهـای عیـد، به احترام او به محضـرش می رفتنـد و ادای احترام می کردنـد و حضـرت زینب علیهاالسـلام شـریک نهضت حسـینی پس از بازگشت از سـفر کربلا به مدینه، به محضر او رفت و شهادت فرزندانش را به او تسلیت گفت... (۱) .

ام البنین به قدری با ایمان و معرفت بود - چنانکه خاطر نشان

۱- ۱۳. زندگانی حضـرت ابوالفضل العباس، از: باقر شـریف قرشی، ترجمه ی سید حسن اسلامی، ص ۲۱ - الفصول المهمه - ص ۱۴۵.

می شود - پس از آنکه خبر شهادت چهار پسرش در کربلا، به او که در مدینه بود، رسید. به مسجد آمد، وقتی که بشیر از شهادت فرزندان او خبر می داد، گفت:

یا بشیر اخبرنی عن ابی عبدالله الحسین، اولادی و من تحت الخضراء کلهم فداء لابی عبدالله الحسین؛

ای بشیر! از امام حسین علیه السلام به من خبر بده، همه ی فرزندانم و همه آنچه در زیر آسمان کبود است به فدای امام حسین علیه السلام باشند.

وقتی که بشیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را اعلام کرد، آنگاه ام البنین در حالی که بسیار منقلب شده بود گفت:

قد قطعت نیاط قلبی؛

ای بشیر! با این خبر بندهای دلم را پاره پاره کردی.

علامه مامقانی پس از نقل این مطلب، می گوید: «این برخورد بیانگر قوت ایمان و قوت تشیع ام البنین علیهاالسلام است، و این گونه علاقه و محبت پرشور ام البنین علیهاالسلام به امام حسین علیه السلام جز از این جهت نیست که ام البنین به امامت امام حسین علیه السلام اعتقاد و معرفت داشت، و کشته شدن چهار فرزند رشیدش را در برابر مقام امامت عظمای امام حسین علیه السلام کوچک و ناچیزی می دانست، و این روش، از مقام بسیار ارجمند ام البنین در معرفت و دیانت، حکایت می کند.» (۱) .

۱- ۱۴. تنقیح المقال، ج ۳، (فصل النساء)، ص ۷۰.

نیز روایت شده: هنگامی که بازماندگان کربلا به مدینه بازگشتند، حضرت ام البنین علیهاالسلام با زینب علیهاالسلام ملاقات کرد و احوال پسرانش را از او پرسید، حضرت زینب علیهاالسلام فرمود: «همه آنها کشته شدند».

ام البنین علیهاالسلام عرض کرد: «جان همه به فدای حسین علیه السلام، از حسین علیه السلام چه خبر؟»

زینب علیهاالسلام فرمود: «حسین علیه السلام را با لب تشنه کشتند.»

ام البنین علیهاالسلام تا این سخن را شنید، آن چنان دگرگون شد که بی اختیار دستهایش را بلند کرد و بر سرش کوبید و چندین بار فریاد زد:

وا حسیناه!؛

وای حسین جان! (۱) .

از گفتنی ها اینکه: حضرت ام البنین علیه السلام گاهی بین بینوایان و فرزندش حضرت عباس علیه السلام در عالم معنی، واسطه شده و لطف حضرت عباس علیه السلام را شامل آنها می گرداند، در این راستا نظر شما را به حادثه ی زیر که از یک مرجع تقلید، مرحوم آیت الله العظمی ملاعلی همدانی (ره) نقل شده جلب می کنم:

ایشان فرمود: در یکی از روستاهای همدان، خانمی پس از سال ها ازدواج، بچه دار نشد، خانم دیگر به او گفت: «نذر کن اگر خداوند پسری به شما عنایت کرد، نامش را ابوالفضل بگذار.» او چنین نذری کرد، اتفاقا دارای پسر شد و نام او را ابوالفضل نهاد، این پسر به سن ۱۴ و ۱۵ سالگی رسید و دچار بیماری بی درمان شد، به طوری که از

۱- ۱۵. تذکره الشهداء تألیف ملا حبیب الله کاشانی، ص ۴۴۳.

ادامه ی زنـدگیش مأیوس شدنـد، همان خانم به مادر این پسـر گفت: «با جدیت و اعتقاد کامل به حضـرت عباس علیه السـلام متوسل شو، تا سـلامتی فرزندت را برگرداند.» مادر شبی توسـلات جدی به حضرت عباس علیه السلام پیدا کرد، صبح آن شب شنیـد در می زننـد، رفت در را باز کرد، دید همان خانم است به مادر نوجوان گفت: «زهرا خانم! خدا پسـرت را شـفا داد، زیرا امشب من در خواب دیـدم جمعی از بـانوان که حضـرت ام البنین علیهاالسـلام مـادر حضـرت عباس در پیشاپیش آنها است، به خانه ی شـما رفت و آمد می کنند، از ام البنین علیهاالسـلام پرسـیدم کجا می روی؟ فرمود: برای شفای این پسر می روم». مادر نوجوان، به سراغ نوجوانش می رود و مشاهده می کند که پسرش شفا یافته است. (۱) .

ولادت قمر بنی هاشم

اشاره

عصر خلافت عثمان بود، ماه شعبان سال ۲۶ هجرت فرارسـید، جهان اسلام و مدینه ی منوره در انتظار طلوع ماه وجود حضرت عباس علیه السـلام به سر می برد، روز چهارم این ماه، آن ماه درخشان در خانه ی امیرمؤمنان علی علیه السلام طلوع کرد، و آن خانه را رونقی دیگر بخشـید، کودکی به دنیا آمد که صورتی بسـیار زیبا و چهره ای خوش قامت، و سیرتی بسیار نیک داشت، به راستی فرزنـد علی علیه السـلام و آیینه ی جمـال و کمـال علی علیه السـلام بود، و کانون خانـدان نبوت و ولادت را روشـنی بخشید، و گلی خوشبو

ص:۲۶

۱- ۱۶. نقل از آیت الله احمد صابری همدانی.

و خوش رنگ از درخت ولایت شکفته شد، زمین و زمان بر این نوگل باغ فتوت بالیدند، و بر حسن و ملاحت او نازیدند.

حسنت به اتفاق ملاحت جهان گرفت

آری به اتفاق جهان می توان گرفت

آثار عظمت، صلابت، شجاعت و قوت قلب از همان کودکی از چهره ی زیبای عباس علیه السلام دیده می شد، (۱) چه بهتر که به اشعار پر محتوای زیر، در وصف این نوزاد فوق العاده، گوش جان بسپریم:

فخر اگر دارد زمین بر آسمان هفتمین

زیبد از میلاد فرزند امیرالمؤمنین

آفتابی تابناک از برج عصمت رخ نمود

کز فروغش ذره ای مهر است بر چرخ برین

محفل تبریک را در پیشگاه مرتضی

با تمام قدسیان کرده بپا روح الامین

بشنو از اوج فلک، موج ملک گوید به وجد

بارک الله، مرحبا، احسن، تبارک، آفرین

گر قضا ماه بنی هاشم لقب دادش رواست

دارد از مهر حسینی نور یزدان بر جبین

خادمش یاللعجب پای قدر در آسمان

قدرتش یا حبذا دست قضا در آستین

۱- ۱۷. العباس، تألیف سید عبدالرزاق مقرم، ص ۷۴، به نقل از انیس الشیعه علامه سید عبدالحسین هندی - تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸ - اعیان الشیعه، ط جدید، ج ۷، ص ۴۲۹.

سر بنه بر آستانش ای که می جویی بهشت

هذه جنات عدن فادخلوها خالدین

مولدش دانی پس از میلاد شاه دین چرا؟ (۱) .

تالی مهر است مه در چشم مرد نکته بین

عز عصمت شد قرین، گفتا قضا؛ نعم القران

مهر و مه را شد قران گوید قدر؛ نعم القرین

خسرو لب تشنگان را این برادر بد چنانک

مصطفی را مرتضی در راه دین نعم المعین

باید آری چون ابوالفضل از علی مرتضی

والدی را آن چنان مولود می باید چنین

تا ابد زین نور روشن، چشم شاه اولیا

جاودان از این کرامت شادمان ام البنین

رحمت بی حد نثار بارگاهش از خدای

هر زمان صبح و پسین تا صبح روز واپسین

مرحبا و آفرین بر خالق نور آفرین

کاین چنین نوری فروآورد از لوح بر زمین

نامگذاری به عباس چرا؟

پس از آن که حضرت عباس علیه السلام چشم به جهان گشود، ام البنین علیهاالسلام او را در قنداقه ای پیچید و به دست امیرمؤمنان علی علیه السلام داد، تا نام او را

۱– ۱۸. منظور از شاه دین، در اینجا امام حسین علیه السلام است که در روز سوم شعبان سال چهارم هجرت متولد شد.

تعیین کنـد. حضـرت علی علیه السـلام او را به بغـل گرفت، در گوش راسـتش اذان، و در گوش چپش اقامه گفت، آنگاه به ام البنین علیهاالسلام فرمود:

«نام این نوزاد را چه گذارده ای؟»

ام البنین علیهاالسـلام با کمال ادب عرض کرد: «من در هیچ امری از شـما سـبقت نگرفته ام، هر نامی را که شما بپسندید، همان را انتخاب کن.»

علی علیه السلام فرمود: «من این کودک را به نام عمویم عباس، نامیدم.»

واژه ی «عبـاس» به اصـطلاح ادبی صـیغه مبـالغه است و به معنی بـا صـلابت و ترش روی است، از آنجـا که حضـرت علی علیه السلام با بصیرت ملکوتی خود، عباس را نسبت به دشمنان و معاندان، قاطع و خشن می دانست، و از مصداق های روشن:

اشداء علی الکفار

یاران محمد صلی الله علیه و آله به کافران معاند، خشن و انعطاف ناپذیر هستند (فتح – ۴۸)

می شمرد: نام او را به مناسبت ساختار وجودیش، عباس نامید، این نام از همان عصر، نشانگر شهامت و شجاعت عباس بود (۱) چرا کـه او شـجاعت هاشـمی و علـوی را از پـدر، و شـجاعت عـامری را از مـادر به ارث برده بـود، و در جهـان ملکـوت، برای پرچمـداری روز عـاشورا به وجود آمـده بود تـا ذخیره ی با کفایت برای آن روز باشـد، و برای همیشه همچون سـتاره زهره در کنار ماه درخشان وجود امام حسین علیه السلام بماند.

مرحوم علامه حائری در کتاب معالی السبطین می نویسد:

۱– ۱۹. خصائص العباسیه، تألیف شیخ ابراهیم کلباسی، متوفی سال ۱۳۶۳ ه– ق، ص ۱۱۸.

و سماه امیرالمؤمنین علیه السلام بالعباس، لعلمه بشجاعته و سطوته و صولته و عبوسته فی قتال الاعداء؛

امیرمؤمنان علی علیه السلام او را از این رو عباس نامید که به شجاعت، شکوه، صولت و خشم او در پیکار با دشمنان آگاهی داشت.

سپس می نویسد: واژه ی عباس به معنی شیر ژیان نیز می آید، دشمنان در برابر او لرزه بر اندام می شدند، و چهره شان از ترس او درهم گرفته می شد.

بطل تورث من ابیه شجاعه

فیه انوف بنی الضلاله ترغم؛

او قهرمانی بود که شجاعت را از پدرش به ارث برده بود، و بینی گمراهان در برابر او به خاک مالیده می شد. (۱) .

قامت بلند و جمال رعنای عباس

در میان عرب رسم بود که اگر کودکی، زیبایی فوق العاده داشت، و دارای قامتی بلند و چهره ای زیبا بود، او را با عنوان «ماه» می خواندند، مثلا عبد مناف جد سوم پیامبر صلی الله علیه و آله را که چهره ای زیبا و نورانی داشت، «قمر بطحاء» (ماه سرزمین مکه) و عبدالله پدر ارجمند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که سیمایی نورانی و چشمگیر داشت «قمر حرم» (ماه حرم) می خواندند، حضرت عباس علیهاالسلام نیز که از

۱- ۲۰. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۳۷.

زیبایی ویژه ای برخوردار بود، و قامتی رشید همچون سرو داشت، مشمول این سنت شد و او را به عنوان «قمر بنی هاشم» (ماه دودمان هاشم) خواندند.

زیبایی از نعمت های الهی است که خداوند به بعضی عنایت می فرماید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه؛

نیکی و برکت را در نزد زیبارویان بطلبید. (۱) .

در سخن دیگر فرمود:

اطلبوا حوائجکم عند حسان الوجوه؛

نیازهای خود را از درگاه خداوند، در نزد زیبارویان طلب کنید. (۲) .

نکته قابل توجه این که: همه ی بنی هاشم، زیباروی و خوش سیما بودند، ولی عباس در میان آنها خوش سیماتر بود که او را «قمر بنی هاشم» نامیدند. آری:

آمد آن ماه که خوانند مه انجمنش

جلوه گر نور خدا از رخ پرتو فکنش

آیت صولت و مردانگی و شرم و وقار

روشن از چهره ی تابنده ی ز وجه حسنش

سیره نویسان در مورد چهره زیبا، و قامت بلند و چالاک و بازوهای

۱- ۲۱. کنز العمال، حدیث ۶۷۹۴ - بحار، ج ۷۰، ص ۹.

۲- ۲۲. کنز العمال، حدیث ۱۶۸۱۰.

ستبر او چنین نوشته اند:

کان العباس بن امیرالمؤمنین رجلا جمیلا و سیما یرکب الفرس المطهم و رجلاه یخطان فی الارض؛

عباس پسر امیرمؤمنان علی علیه السلام مرد زیبا و خوش سیما و بلند قامت بود به طوری که وقتی بر اسب قوی و بلند سوار می شد، پاهایش در زمین کشیده می شد. (۱) .

و در تعبیر دیگر آمده: وقتی سوار بر اسبهای قوی و چالاک می شد، و پاهایش را بر رکاب می نهاد، زانوانش به کنار گوش های اسب می رسید. (۲) .

از این رو حضرت ام البنین علیهاالسلام از چشم زخم حسودان در مورد عباس علیه السلام هراس داشت، و برای حفظ عباس علیه السلام از گزند آنها به خدا پناه می برد، و اشعار زیر را در این راستا سرود:

اعیذه بالواحد

من عین کل حاسد

قائمهم و القاعد

مسلمهم و الجاهد

صادرهم و الوارد

مولدهم و الوالد؛

فرزندم عباس را در پناه خداوند یکتا و بی همتا قرار می دهم؛ از گزند چشم حسودان از ایستاده و نشسته، مسلمان و غیر مسلمان، حاضر و مسافر، پدر و فرزند. (۳) .

ص:۳۲

۱- ۲۳. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۳۶ - بحار، ج ۴۵، ص ۳۹.

۲- ۲۴. فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳- ۲۵. سردار کربلا، ترجمه ی کتاب العباس، تألیف سید عبدالرزاق مقرم، ص ۱۶۴.

مثلث شخصیت حضرت عباس

اشاره

به گفته ی روان شناسان، سه موضوع در پیدایش شخصیت انسان، نقش به سزایی دارند که عبارتند از: ۱- وراثت ۲- تربیت ۳- محیط.

وراثت

درباره ی قانون وراثت؛ روایت شده؛ در جنگ جمل حضرت علی علیه السلام پرچم را به دست پسرش محمد حنفیه داد، و فرمود:

«به دشمن حمله کن!» محمد حمله کرد، ولی در بین تیرها و نیزه ها از پیش روی باز ماند، حضرت علی علیه السلام با جانب شمشیرش به او زد و فرمود:

ادرككك عرق من امك؛

این کندی و درماندگی را از مادرت به ارث برده ای. (۱) .

بنابراین قانون وراثت، یک قانون مسلم و قطعی است.

تربیت

در مورد تربیت فرزند و محیط مناسب؛ مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: حق فرزند من بر من چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

تحسن اسمه و ادبه و ضعه موضعا حسنا؛

نام نیکو بر او بگذار و او را تربیت کن و او را (در مورد تحصیل و انتخاب کسب) در محیط و جای مناسب

۱- ۲۶. تتمه المنتهی، ص ۱۲.

و شایسته قرار بده. (۱) .

حضـرت عباس علیه السـلام همچون پدرش حضرت علی علیه السلام از سه عامل مذکور به طور کامل برخوردار بود، در مورد عامل اول (وراثت) عباس علیه السـلام عالی ترین ارزش ها را از پـدر ارجمند و مادر پر فضـیلتش به ارث برد، و در مورد عامل دوم (تربیت) آن حضـرت، در محضـر پدری مانند علی علیه السـلام و مادری همچون ام البنین علیهاالسلام تربیت گردید، و در خانه ی علی علیه السـلام در کنار فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام، حسن، حسین، زینب و ام کلثوم علیه السلام از عالی ترین برنامه های تربیتی برخوردار بود.

به ویژه در موضوع شـجاعت و دلاوری در میـدانهای نبرد، آن چنان عباس علیه السـلام از مکتب تربیتی پـدر رشد کرد، که در این راستا فارغ التحصیل کامل شد.

آری عبـاس علیه السـلام در زیر سایه ی پـدری بزرگ شـد که آن پـدر (طبق دیوان منسوب به حضـرت علی علیه السـلام) می فرمود:

السیف و الخنجرنا ریحاننا اف علی النرجس و الیاس شرابنا من دم اعدائنا و کأسنا جمجمه الرأس

یعنی: «شمشـیر و خنجر، شـاخه ی گـل مـا است، اف بر گـل نرجس و گل یاس، نوشـیدنی ما خون دشـمنان ما است و جام آن نوشیدنی، جمجمه ی سر است.

فرزنـدان علی علیه السـلام به خصـوص نـور چشـمش عبـاس علیه السـلام این درس را از پـدر آموخته بود، از این رو بـا کمـال دلاوری با صورت و گلو

۱- ۲۷. فروع کافی، ج ۲، ص ۹۴.

و سینه اش از تیر و شمشیر و نیزه ی دشمن استقبال می کرد، گویی هر یک از تیره ها، شاخه ی گلی است که از حبیب به محبوب و از عاشق به معشوق می رسد، به گفته شاعر عرب:

یلقی الرماح بنحره فکانما

فی ظنه عود من الریحان

و یری السیوف و صوت وقع حدیدها

عرسا تجلیها علیه غوان

یعنی: حضرت عباس علیه السلام آن چنان به ملاقات نیزه های دشمن می رفت و آنها را دریافت می کرد که گویا عود خوش بوی گل دریافت می نماید، او شمشیرها و صدای برخورد آهن های اسلحه ها را، (در راستای جهاد در راه خدا) همچون همسری زیبا می دید که آرایشگران خوش سیما، او را آراسته اند. (۱) .

محیط

در مورد عامل سوم (محیط) حضرت عباس علیه السلام در محیطی که فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام به وجود آورده بودند، در محیطی که بنی هاشم و تربیت یافتگان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام وجود داشتند، رشد و نمو کرد، محیطی که سراسر، نور و صفا و اسلام ناب بود و در آن محیط جز اخلاق نیک اسلامی و شیوه های ارجمند و ارزش های

۱- ۲۸. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۵۱.

والای انسانی، چیز دیگری مطرح نبود.

به این ترتیب شخصیت عباس از همان آغاز براساس صحیح سه پایه ی مهم ارتقا، تکوین یافت و با زمینه هایی بسیار عالی در حد نزدیک عصمت که در وجود مبارکش ریشه یافته بود، بزرگ شد و با چنین شکل گیری بسیار عالی رشد و نمو کرد، از این رو وقتی که بزرگ شد، گویی حضرت علی علیه السلام بار دیگر به صورت نوجوان و جوان، گام به صحنه نهاده و آنچه خوبان همه داشتند، در وجود ارزشمند او به تنهایی دیده می شود.

بوسیدن دست های عباس و گریه ی جانسوز حضرت علی

روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام عباس را که آن وقت کودک خردسال بود، در آغوش گرفت و در حالی که بر اثر شدت ناراحتی، قطرات اشک از دیدگانش می ریخت، بازوهای عباس علیه السلام را بوسید، ام البنین علیهاالسلام که آن صحنه را می دید، نگران شد و از علی علیه السلام پرسید: «چرا گریه می کنی؟»

حضرت علی علیه السلام پاسخ داد: «دست های این کودک را دیدم و آنچه را که در آینده به آنها می رسد به خاطر آوردم، از این رو متأثر شدم.»

ام البنین علیهاالسلام با اضطراب پرسید: مگر دست های او چه می شوند؟

علی علیه السلام پاسخ داد: قطع می شوند، سپس با اندوه دردناکی چند بار فرمود: «مگر با یزید چه کرده ام؟»

ام البنین علیهاالسلام که با شنیدن این سخن، اشک اندوه می ریخت، پرسید: «برای چه دست های عباس علیه السلام قطع می شوند؟»

حضرت علی علیه السلام ماجرای کربلا را برای ام البنین علیهاالسلام شرح داد، ام البنین به خاطر آن مصائب جانگدازی که به خاندان نبوت وارد می شود، منقلب شد و سخت گریه کرد، سپس با نیروی صبر و شکر، خود را آرام نمود و خدا را به خاطر اینکه فرزندش فدای امام حسین علیه السلام سبط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می گردد، سپاسگزاری کرد. (۱) .

حضرت علی علیه السلام به ام البنین علیهاالسلام فرمود:

«فرزندت عباس در پیشگاه خداوند بزرگ، دارای مقام بسیار ارجمندی است، خداوند به جای دو دست، دو بال به او عنایت کند و او با آن دو بال، همراه فرشتگان در فضای بهشت به پرواز در می آید، چنانکه این موهبت را به جعفر طیار، عنایت نموده است».

ام البنین با شنیدن این مژده، آرامش یافت و خشنود شد (۲) .

آری مادر عباس علیه السلام از شیر زنان مخلص و نمونه ای بود که اگر گریه می کرد، گریه اش عاطفی بود ولی وقتی از فداکاری پسرش در راه حق و پاسداری از حریم امام حسین علیه السلام باخبر شد از اعماق دل خشنود شد و خدا را به داشتن چنین فرزندی به طور عمیق، سپاسگزاری نمود.

علم و معرفت حضرت عباس در دوران کودکی

اشاره

محقق دانشمند، مرحوم سید عبدالرزاق مقرم در کتاب «العباس»

ص:۳۷

۱- ۲۹. العباس بن علی، از: باقر شریف قرشی، طبق نقل کتاب چهره ی درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۲- ۳۰. العباس، سید عبدالرزاق مقرم، ص ۷۵.

می نویسد: در روایتی که از امامان معصوم صلی الله علیه و آله به ما رسیده، فرمودند:

ان العباس بن علی زق العلم زقا؛

همانا عباس فرزند علی علیه السلام علم را چون غذا در کودکی از پدرش وارد جانش نموده است.» (۱) .

سپس می نویسد: «این تعبیر، تشبیه بسیار لطیفی است زیرا هرگاه کبوتری غذا را نرم و گوارده کند و به بچه اش بخوراند، به آن تعبیر به «زق» می شود، این بیان حاکی است که حضرت عباس علیه السلام در دوران خردسالی، از پستان مادرش علم و حکمت را چون شیر، شیره ی جانش نموده، و در دامان علم و حکمت، رشد و نمو نموده و دارای علم لدنی بوده است.» (۲) .

و نیز در شأن حضرت عباس علیهاالسلام گفته شده:

انه کان من فقهاء اولاد الائمه؛

عباس علیه السلام از عالمان فقیه فرزندان امامان علیه السلام می باشد. و دانشمندان و محدثان بزرگ در شأنش گفته اند:

هو البحر من ای النواحی اتیته

فلجته المعروف و الجود ساحله؛

۱- ۳۱. عین این تعبیر را یزید درباره ی امام سجاد علیه السلام نمود، آن گاه که در مسجد اموی شام، مردم به یزید اصرار کردند اجازه بدهد تا امام سجاد علیه السلام به بالای منبر برای سخنرانی برود، یزید اجازه نمی داد و علت آن را چنین گفت: «انه من اهل بیت قد زقوا العلم زقا؛ امام سجاد علیه السلام از خاندانی است که علم و کمال را (مانند پرنده ای که دانه ها را دهان جوجه اش می گذارد) با تمام وجود از خاندان خود به کام خویش آورده است.» (بحار، ج ۴۵، ص ۱۳۸).

۲- ۳۲. اقتباس از فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۹۲.

عباس علیه السلام از هر کرانه که به جانبش آیی، دریایی است که موجهایش نیکی ها است و کرانه ی آن سرشار از سخاوت و کرم است. (۱) .

روزی علی علیه السلام به عباس علیهاالسلام که در دوران کودکی به سر می برد، فرمود: بگو «یک». عباس گفت: «یک». علی علیه السلام فرمود: بگو «دو». عباس در پاسخ گفت:

استحیی ان اقول باللسان الذی قلت واحدا، اقول اثنان؛

من با آن زبانی که یک گفته ام (و به یکتایی خدا اقرار نموده ام) شرم می کنم که بگویم: دو (و از دایره ی یکتایی خدا خارج گردم).

فقبل علی علیه السلام عینیه؛

علی علیه السلام دو چشمان عباس علیه السلام را بوسید. (۲) .

طبق پاره ای از روایات، عباس علیه السلام در این هنگام پنج سال داشت.

بر همین اساس، امام صادق علیه السلام در شأن عباس علیه السلام فرمود:

کان عمنا العباس نافذ البصیره؛

عموی ما، عباس بصیرت نافذ (چشم تیزبین و عمق نگر) داشت. (۳) .

نیز بر همین اساس، مرحوم علامه محمدباقر بیرجندی می نویسد:

ص:۳۹

۱- ۳۳. همان، ص ۱۹۱ و ۱۸۹ - بنابراین شخصیت عباس علیه السلام صرف نظر از ماجرای کربلا نیز ممتاز بود و در مقیاس با فرزندان دیگر علی علیه السلام مثلا محمد حنفیه نیز برتری داشت.

۲- ۳۴. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۳۵ - العباس عبدالرزاق مقرم، ص ۹۲.

۳- ۳۵. فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۹۱ - تنقیح المقال، ج ۲، ص ۷۰.

ان العباس من اکابر الفقهاء و افاضل اهل البیت، بل انه عالم غیر متعلم و لیس فی ذلک منافاه لتعلم ابیه ایاه؛

همانا عباس از فقهای بزرگ و از برجستگان خاندان نبوت بود، بلکه او دانشمند درس نخوانده بود و این مطلب منافاتی با علم آموزی پدرش علی علیه السلام به او ندارد. (۱) .

علامه مامقانی نیز می نویسد:

و قد کان من فقهاء اولاد الائمه؛

عباس علیه السلام از فقهای فرزندان امامان علیه السلام بود. (۲) .

عجز و لابه ی دانشمند گستاخ در مورد علم حضرت عباس

گویند: در مجلسی سخن از فضل و عظمت علمی حضرت عباس علیه السلام به میان آمد، یکی از علمای زاهد غیر شیعه که در آنجا حضور داشت، به زهد و علم و آثار علمی خود مغرور شده خود را در ردیف حضرت عباس علیه السلام یا عالم تر از او دانست. حاضران او را سرزنش کردند و مجلس ختم شد، بعد از چند روزی او را در حرم حضرت عباس علیه السلام دیدند که ریسمانی به گردن خود بسته و سر دیگر ریسمان را به ضریح مطهر گره زده گریه می کند و با عجز و لابه خود را سرزنش می نماید. ماجرا را از او پرسیدند، در پاسخ گفت: «شب گذشته در عالم خواب دیدم مجلس باشکوهی از علما و برجستگان تشکیل شده، شخصی

۱- ۳۶. الکبریت الاحمر، ح ۲، ص ۴۵.
۲- ۳۷. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸.

خبر داد که حضـرت ابوالفضل علیه السـلام به مجلس شما می آید، پس از لحظاتی نور تابان آن حضرت بر آن مجلس تابید و باشکوه بی نظیری وارد مجلس شد. در صدر مجلس روی صندلی نشست، حاضران همه در برابرش خضوع نموده بودند. ترس و وحشـت مرا بـه خـاطر جسـارتی کـه کرده بـودم فراگرفت، آن بزرگـوار بـه همه ی افراد حاضـر بـا نظر مهرانگیز نگریست و صحبت کرد. وقتی که نوبت به من رسید، فرمود: «تو چه می گویی؟»

من از گفته ام اظهار پشـیمانی کردم فرمود: «من در نزد پدرم و برادرانم حسن و حسـین علیه السـلام درس آموخته ام و در دین خود و آنچه آموخته ام به مرحله ی یقین رسیده ام، ولی تو در شک و تردید به سر می بری و در امامت امامان حق علیه السلام شک داری، آیا چنین نیست؟»

و پس از بیان دیگر با دست مبارک، ضـربتی به دهانم زدنـد که از خواب بیـدار شـدم، اکنون به جهل و گمراهی خود اعتراف می کنم و به آستان مقدسش برای درخواست عفو و لطف آمده ام. (۱) .

نظیر ایـن مـاجرا ایـن که: در مجلسـی یکی از افرادی که ظـاهرا اهـل اطلاـع به نظر می رسـید می گفت سـلمان از نظر علمی بر حضرت عباس علیه السلام برتری دارد، زیرا علی علیه السلام در شأنش فرموده:

سلمان بحر لا ینزح؛

سلمان دریای بی پایان است. (۲) .

او شبی در عالم خواب دید در مجلس باشکوهی هست

ص:۴۱

۱- ۳۸. اقتباس از کتاب ترجمه العباس از سید عبدالرزاق مقرم، ص ۱۹۵.

۲- ۳۹. بحار، ج ۲۲، ص ۳۱۹ تا ۳۲۰.

و حضرت عباس علیه السلام در صدر مجلس نشسته و سلمان دست به سینه برای خدمتگذاری آن حضرت ایستاده است و به او می گوید: «ای مرد! چرا اشـتباه می کنی، افتخار من این است که خدمتگذار فرزند علی علیه السلام، حضرت عباس علیه السلام می باشم». (۱) .

ادب حضرت عباس در دوران کودکی

یکی از ارزش های والای انسانی و اسـلامی، رعایت ادب است، ادب در برابر بزرگان و مقـدسات و در همه ی موارد زندگی، زینت اخلاق است و از عوامل و ارکان مهم شخصیت معنوی است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن سفارش به فرزندش امام حسن علیه السلام در فراگیری ادب، فرمود:

یا بنی! الادب لقاح العقل، و ذکاء القلب و عنوان الفضل؛

پسرم! ادب، بارور شدن عقل و بیداری قلب و سرفصل فضیلت و ارزش است. (۲) .

نیز فرمود:

من اخر عدم ادبه، لم یقدمه کثافه حسبه؛

کسی که بی ادبی، او را عقب انداخت، عظمت مقام حسب و فامیل، او را به جلو نخواهد انداخت. (۳) .

۱- ۴۰. شخصیت ابوالفضل، ص ۱۱۴.

۲- ۴۱. ارشاد القلوب دیلمی، ص ۱۶۰.

۳- ۴۲. غررالحکم، کلمه ۵۱۳.

نیز فرمود:

لا میراث کالادب؛

هیچ ارثی ارزشمندتر از ادب نیست. (۱) .

بر همین اساس علی علیه السلام فرزندانش را به خوبی تربیت کرد، از این رو آنها از با ادب ترین افراد جامعه ی خود بودند. حضرت عباس علیه السلام از همین مکتب درخشان، درس ادب آموخته بود لذا از ویژگی های زندگی سراسر درخشان حضرت عباس علیه السلام ادب او در همه ی دوران های سال های زندگیش از کودکی تا آخر عمر بود، در این راستا نظر شما را به چند نمونه ی زیر جلب می کنیم:

۱- روایت شده: عباس علیه السلام بدون اجازه در کنار امام حسین علیه السلام نمی نشست، و اگر پس از اجازه می نشست، مانند عبد خاضع دو زانو در برابر مولایش می نشست. (۲) .

۲- روایت شده در طول ۳۴ سال عمر حضرت عباس علیه السلام آن بزرگوار هرگز به برادرش امام حسین علیه السلام برادر خطاب نکرد، بلکه با تعبیراتی مانند، سیدی، مولای، یابن رسول الله، آقای من، سرور من، ای پسر رسول خدا؛ آن حضرت را صدا می زد، جز در مورد آخرین ساعت عمر، در لحظه ی شهادت، صدا زد: «برادر، برادرت را دریاب!». این تعبیر نیز یک نوع ادب بود، زیرا بیانگر آن بود که برادرت رسم برادری را با بهترین وجه ادا کرد و تو ای برادر اکنون با مهر برادری به من بنگر.

۱- ۴۳. نهج البلاغه، حکمت ۵۱.

۲- ۴۴. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۳.

در کتاب مستطرف الاحادیث نقل شده: روزی امام حسین علیه السلام در مسجد آب خواست. عباس علیه السلام که در آن هنگام کودک بود، بی آنکه به کسی بگوید با شتاب از مسجد بیرون آمد. پس از چند لحظه دیدند، ظرفی را پر از آب کرده و با احترام خاصی ظرف آب را به برادرش امام حسین علیه السلام تقدیم کرد.

روز دیگری، خوشه ی انگوری را به او دادند. او با اینکه کودک بود، با شتاب از خانه بیرون آمد، پرسیدند: کجا می روی؟ فرمود: «می خواهم این انگور را برای مولایم، حسین علیه السلام ببرم» (۱) .

حضرت علی علیه السلام در همان خردسالی عباس علیه السلام توجه خاصی به ادب عباس علیه السلام داشت. او را به تلاش ها و کارهای مهم و سخت مانند کشاورزی، تقویت روح و جسم، تیراندازی و شمشیرزنی و سایر فضایل اخلاقی، تعلیم و عادت داده بود. عباس علیه السلام گاهی در کنار پدر مشغول کشاورزی و باغداری در نخلستان ها بود و زمانی احادیث و برنامه های اسلام را در مسجد به دیگران می آموخت و به تهیدستان و بینوایان کمک می کرد. او به برادران و خواهرانش احترام شایان می نمود و دوش به دوش آنان در بالا بردن سطح فرهنگ مردم می کوشید و در یک کلام، بازوی پر توان پدر و چشم نافذ اسلام و مطیع برادرانش حسن و حسین علیه السلام بود. سخن علی علیه السلام در زبان، و سیمای حسن علیه السلام در چهره، و خون حسین علیه السلام در رگها داشت.

ص:۴۴

۱- ۴۵. شخصیت ابوالفضل علیه السلام از: عطایی خراسانی، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

گفتار پیامبر، حضرت زهرا و امامان در شأن عباس علیهم السلام

اشاره

آنانکه حائز مقام عصمت هستند، گفتارشان عین واقعیت است و هیچگونه خطا به آن راه ندارد. آنها در گفتار خود گزافه گویی نمی کنند. بلکه عین حق را بازگو می کنند، در اینجا نظر شما را به نمونه هایی از گفتار آنان در شأن حضرت عباس علیه السلام جلب می کنیم تا در این آینه نیز جمال و کمال عباس علیه السلام را مشاهده کنیم:

سخن پیامبر به عباس

در یکی از رؤیاهای صادقه آمده، پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس علیه السلام فرمود:

«أقر الله عینك، فانت باب الحوائج و اشفع لمن شئت؛

خداوند چشمت را روشن گرداند، تو باب الحوائج هستی، از هر که خواستی شفاعت کن». (۱) .

ص:۴۵

۱- ۴۶. کبریت الاحمر، مطابق نقل معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۵۳ (ماجرای مشروح این موضوع، در قسمت آخر کتاب حاضر، کرامت دوم آمده است).

گفتار حضرت علی

حضرت علی علیه السلام (چنان که خاطر نشان گردید) فرمود: «عباس علیه السلام در پیشگاه خداوند دارای مقام بسیار ارجمندی است، خداوند بجای دو دست (که در عاشورا فدا کرد) دو بال به او می دهد و او با آن دو بال همچون جعفر طیار، در فضای بهشت همراه فرشتگان پرواز می کند.» (۱) .

نیز از سخنان علی علیه السلام در شأن عباس است؛ در آن هنگام که علی علیه السلام در بستر شهادت بود و عباس علیه السلام را طلبید و او را به سینه اش چسبانید و فرمود:

ولدی و ستقر عینی بک فی یوم القیامه؛

به زودی در روز قیامت، چشمم به وسیله ی وجود تو روشن می گردد. (۲) .

گفتار حضرت زهرا

روایت شده: وقتی که روز قیامت برپا می شود، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می فرماید: به حضرت زهرا علیهاالسلام بگو؛ برای شفاعت و نجات امت چه

۱- ۴۷. العباس، سید عبدالرزاق مقرم، ص ۷۵ - نکته ی قابل توجه اینکه در روز عاشورا هنگام جنگ وقتی که پس از دست راست، دست چپ حضرت عباس علیه السلام را نیز قطع کردند، چنین رجز خواند: یا نفس لا ـ تخشی من الکفار و ابشری برحمه الجبار؛ ای نفس! از کافران نترس، تو را به رحمت خدای مهربان و جبران کننده مژده باد. از اینکه عباس علیه السلام در این شعر، در میان صفات خدا از جباریت خدا سخن به میان آورده شاید اشاره به همان جبران خدا باشد که به جای دو دست، دو بال به او خواهد داد.

۲- ۴۸. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۵۴.

داری؟ حضرت علی علیه السلام پیام پیامبر صلی الله علیه و آله را به حضرت زهرا علیهاالسلام ابلاغ می کند. زهرا علیهاالسلام در پاسخ می فرماید:

یا امیرالمؤمنین! کفانا لاجل هذا المقام الیدان المقطوعتان من ابنی العباس؛

ای امیرمؤمنان علیه السلام! دو دست بریده ی پسرم عباس علیه السلام، برای ما در مورد مقام شفاعت کافی است. (۱) .

گفتار امام حسین

امام حسین علیه السلام در شأن عباس علیه السلام گفتار متعدد دارد، از میان آنها نظر شما را به دو گفته ی زیر از آن حضرت جلب می کنم:

الف- در عصر تاسوعا، امام حسین علیه السلام به عباس علیه السلام فرمود:

ارکب بنفسی انت تلقاهم و اسئلهم عما جائهم...؛

برادرم! جانم به قربانت سوار بر اسب شو و نزد دشمن برو و از آنها بپرس برای چه به اینجا آمده اند... (۲) .

در این عبارت، امام حسین علیه السلام با عالی ترین تعبیر (فدایت شوم) محبت خود را به عباس علیه السلام ابراز می دارد و با چنین تعبیری که بیانگر اوج عظمت مقام عباس علیه السلام است، او را ستوده است.

ب - هنگامی که امام حسین علیه السلام کنار نهر علقمه به بالین عباس علیه السلام

۱- ۴۹. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۵۲.

۲- ۵۰. ارشاد مفید (ترجمه شده) ج ۲، ص ۹۲ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۳۷ - روضه الواعظین، ص ۱۵۷ - در بعضی از عبارات آمده: «حتی تسألهم عما جائهم...» - آمده است.

آمد و لحظه ی شهادت او را دید، خطاب به او فرمود:

جزاك الله خيرا يا اخی، لقد جاهدت فی الله حق جهاده؛

برادرم! خداوند پاداش نیک به تو بدهد، تو در راه خدا به طور کامل جهاد کردی. (۱) .

امام حسین علیه السلام در شأن عباس علیه السلام سخنان دیگری نیز دارد که پاره ای از آنها در ماجرای شهادت عباس علیه السلام خاطر نشان می شود.

گفتار امام سجاد

الف- هنگامی که در روز عاشورا امام حسین علیه السلام با فرزندش امام سجاد علیه السلام وداع کرد، در ضمن گفتگو امام سجاد علیه السلام از پدر پرسید: «از عمویم عباس چه خبر؟» امام حسین علیه السلام فرمود: «عمویت کشته شد و در کنار فرات دستهایش را از بدن جدا ساختند.»

امام سجاد علیه السلام از این خبر به قدری پریشان و گریان شد، که بیهوش گردید. (۲) .

ب - امام سجاد علیه السلام وقتی که روز سیزدهم محرم همراه بنی اسد برای دفن پیکرهای مطهر شهیدان به کربلا آمد، وقتی که در کنار بدن بی دست عمویش حضرت ابوالفضل قرار گرفت. خود را به روی پیکر مطهر آن حضرت انداخت و در حالی که آن را می بوسید، فرمود:

۱- ۵۱. تذکره الشهداء، ملا حبیب کاشانی، ص ۲۷۰.

۲- ۵۲. معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۳.

علی الدنیا بعدک العفا یا قمر بنی هاشم؛

ای ماه بنی هاشم! بعد از تو خاک بر سر دنیا. (۱) .

ج- ثابت بن ابی صفیه روایت می کند: روزی نگاه امام سجاد علیه السلام در مدینه به عبیدالله (فرزند عباس علیه السلام) افتاد، بی اختیار اشک از چشمانش سرازیر شد، آنگاه فرمود: «هیچ روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت تر از روز جنگ احد نبود، در آن روز عمویش حضرت حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شد و بعد از آن روز، هیچ روز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت تر از روز جنگ موته نبود، که در آن روز پسر عمویش جعفر طیار کشته شد.

آنگاه فرمود: هیچ روزی سخت تر از روز شهادت حسین علیه السلام نبود، سی هزار نفر از دشمن که می پنداشتند از امت اسلام هستند، حسین علیه السلام را احاطه نمودند و در ریختن خون او به خدا تقرب می جستند، به نصیحت امام حسین علیه السلام گوش نکردند و از روی ظلم و دشمنی آن حضرت را کشتند، سپس فرمود:

رحم الله العباس، فلقد اثر و ابلی و فدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه، فابدل الله عزوجل بهما جناحین، یطیر بهما مع الملائکه فی الجنه، کما جعل لجعفر بن ابی طالب علیه السلام؛

خداوند رحمت کند عباس علیه السلام را او ایثار کرد و دچار مصائب و امتحان عظیم گردید و جانش را فدای

ص:۴۹

۱- ۵۳. همان، ص ۶۹.

برادرش حسین علیه السلام نمود، تا آنجا که دستهایش در این راه قطع گردید، خداوند بجای آن دو دست، دو بال به او عنایت کرد، که در بهشت همراه فرشتگان با آن دو بال پرواز می کند چنان که خداوند به جعفر بن ابی طالب علیه السلام نیز (به جای دو دستش که در جنگ موته قطع شد) دو بال عنایت کرد که در بهشت به پرواز درآید.

آنگاه امام سجاد علیه السلام این جمله را در شأن حضرت عباس علیه السلام فرمود:

و ان للعباس عندالله عزوجل منزله (۱) یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه؛

برای عباس علیه السلام در پیشگاه خداوند بزرگ مقامی بس ارجمند است که همه ی شهیدان در روز قیامت، از آن مقام حسرت می برند. (۲) .

گفتار امام صادق

امام صادق علیه السلام در شأن حضرت عباس علیه السلام چنین فرمود:

کان عمنا عباس بن علی؛ نافذ البصیره، صلب الایمان، جاهد مع اخیه الحسین علیه السلام و ابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا؛

۱- ۵۴. و در بعضی از عبارات، کلمه ی «لمنزله» آمده است.

۲- ۵۵. امالی صدوق، مجلس ۷۰، حدیث ۱۰ - بحار، ج ۲۲، ص ۲۷۴ و ج ۴۴، ص ۲۹۸.

عموی ما عباس علیه السلام پسر علی علیه السلام بینشی تیز و دقیق و ایمانی محکم و استوار داشت، در رکاب برادرش با دشمنان جهاد کرد و به خوبی از عهده ی آزمایش الهی برآمد و به مقام شهادت رسید. (۱) .

در فرازی از زیارت نامه ای که از امام صادق علیه السلام در مورد حضرت عباس علیه السلام نقل شده، از زبان امام صادق علیه السلام خطاب به حضرت عباس علیه السلام چنین می خوانیم:

السلام علیک ایها العبد الصالح، المطیع لله و لرسوله و لامیرالمؤمنین، و الحسن و الحسین صلی الله علیهم و سلم، السلام علیک و رحمه الله و برکاته و مغفرته و رضوانه، و علی روحک و بدنک، اشهد و اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله، المناصحون له فی جهاد اعدائه، المبالغون فی نصره اولیائه، الذابون عن احبائه، فجزاک الله افضل الجزاء و اکثر الجزاء و اوفر الجزاء و اوفی جزاء احد ممن و فی ببیعته و استجاب له دعوته و اطاع ولاه امره.

یعنی: سلام بر تو ای بنده ی شایسته و پیرو فرمان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و حسن و حسین علیه السلام که

۱- ۵۶. تنقیح المقال مامقانی، ج ۲، ص ۱۲۸ - اعیان الشیعه، ط جدید، ج ۷، ص ۴۳۰.

رحمت و درود خداوند بر آنها باد، سلام و رحمت و برکات و آمرزش و رضوان خدا بر تو و بر روح و بدن تو. گواهی می دهم و خدا را گواه می گیرم که تو همانند جنگجویان مسلمان بدر و مجاهدان راه خدا، از این جهان رفتی، همانند همان مجاهدانی که در جهاد با دشمنان، خیرخواه دین بودند و آخرین کوشش را در یاری اولیاء خدا نمودند و به خوبی از حریم دوستان خدا به دفاع برخاستند، خداوند به تو بهترین و بیشترین و کاملترین پاداشی را که به یکی از افرادی که به بیعتش با خدا وفا کرده و دعوت خدا را اجابت نموده و از ولی امر حق و خلفای الهی اطاعت می کنند، عطا می نماید به تو عنایت فرماید.

و در فرازی از همین زیارت نامه از زبان امام صادق علیه السلام خطاب به حضرت ابوالفضل علیه السلام چنین آمده:

اشهد انک قد بالغت فی النصیحه و اعطیت غایه المجهود، فبعثک الله فی الشهداء و جعل روحک مع ارواح السعداء و اعطاک من جنانه افسحها منزلاـ و افضلها غرفا و رفع ذکرک فی العالمین فی علیین و حشرک مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا؛

گواهی می دهم که تو در خیرخواهی امت، نهایت سعی

و تلاش را کردی و تـا آخرین تـوان خود برای پیروزی دین، اهتمـام ورزیـدی، تـا اینکه خداونـد تو را در مقـام رفیع شـهیدان برانگیخت (۱) و روح تو را با ارواح سـعادتمندان پیشـگاه خدا محشور نمود و خداوند از بهشـتش، عالیترین و شـکوهمندترین جایگایش را به تو عنایت فرمود و نام تو را در بلندترین و باشکوه ترین جایگاه های جهانیان، (در دنیا و آخرت) بلند کرد و تو را با پیامبران، صادقان، شهیدان و صالحان که برترین رفیقان هستند، محشور فرمود.

و در فراز آخر این زیارت نامه، امام صادق علیه السلام می فرماید:

اشهد انک لم تهن و لم تنکل و انک مضیت علی بصیره من امرک، مقتدیا بالصالحین و متبعا للنبیین؛

گواهی می دهم که تو (ای عباس) در امر دینت هیچ گونه سـستی نکردی و در برابر دشـمن، باز نایستادی و به راستی با کمال بصیرت و آگاهی از دنیا رفتی، در حالی که اقتدا به صالحان نمودی و از پیامبران پیروی کردی. (۲) .

ص:۵۳

---

۱ – ۵۷. احتمـال دارد، این تعبیر (مبعوث شـدن در میان شـهیدان، بیانگر سـربلندی ویژه ی عباس علیهاالسـلام در میان شـهیدان باشد.

۲ – ۵۸. کامل الزیاره، جعفر بن محمد بن قولویه قمی (متوفی ۳۶۷ ه-. ق) ص ۲۵۸ – مفاتیح الجنان، ص ۷۷۱ – بحار ۱۰۱، ص ۲۷۷.

گفتار حضرت هادی در شأن عباس

در فرازی از زیارت ناحیه ی مقدسه امام هادی علیه السلام، از زبان آن حضرت خطاب به حضرت عباس علیه السلام چنین می خوانیم:

السلام علی ابی الفضل العباس بن امیرالمؤمنین، المواسی اخاه بنفسه، الآخذ لغده من امسه، الفادی له، الواقی، الساعی الیه بمائه، المقطوعه یداه؛

سلام بر ابوالفضل العباس پسر امیرمؤمنان؛

۱- آنکه با کمال مواسات و ایثار و برادری، جانش را نثار برادرش حسین علیه السلام کرد.

۲- آنکه دنیا را وسیله ی آخرت قرار داد.

۳- آنکه خود را فداکارانه فدای برادر نمود.

۴- آنکه نگهبان دین و سپاه حسین علیه السلام بود.

۵- آنکه تلاش بسیار برای آب رسانی به سوی لب تشنگان نمود.

۶- آنکه دو دستش در راه خدا قطع شد (۱) .

چنانکه ملاحظه می کنید، حضرت امام هادی علیه السلام در این عبارت، به شش مقام ارزشمند حضرت عباس علیه السلام اشاره می کند و او را با این خصال ارجمند اسلامی و انسانی می ستاید.

ص:۵۴

---

۱ - ۵۹. بحار، ج ۴۵، ص ۶۶ - لازم به تذکر است که با توجه به تاریخ این واقعه (که مطابق بحار، ج ۴۵، ص ۶۵) در سال ۲۵۲، عصر امامت امام هادی علیه السلام رخ داده، فهمیده می شود که منظور از ناحیه، ناحیه ی امام هادی علیه السلام است.

تعبیر جالب امام زمان از مقام ارجمند عباس

در اینجا تناسب دارد نظر شما را به یکی از کرامت هایی که بیانگر تعبیر عالی امام عصر، حضرت حجه بن الحسن علیه السلام از حضرت عباس علیه السلام است جلب کنیم، از افراد موثق، از عالم ربانی، مرجع تقلید، حضرت آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی (وفات یافته ۷ صفر ۱۴۱۴ ه- ق) نقل کردند که ایشان فرمودند:

یکی از علمای نجف اشرف که مدتی به قم آمده بود، برای من نقل کرد، مشکلی داشتم، به مسجد جمکران رفتم.

درد دلم را در عالم معنی به حضرت ولی عصر علیه السلام عرض کردم و از او خواستم که وساطت کرده از درگاه خدا شفاعت کند تا مشکل من حل گردد.

برای این منظور به طور مکرر به مسجد جمکران رفتم، ولی نتیجه ای نگرفتم، تا اینکه روزی در آن مسجد، در هنگام نماز دلم شکست و خطاب به امام زمان علیه السلام عرض کردم:

«مولا جان! آیا جایز است که در محضر شما و در منزل شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟

شما امام من می باشید، آیا زشت نیست با وجود امام، حتی به علمدار کربلا قمر بنی هاشم علیه السلام متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم؟»

از شدت ناراحتی، بین خواب و بیداری قرار گرفته بودم، ناگهان با چهره ی نورانی قلب عالم امکان حضرت حجت علیه السلام روبرو شدم،

بی درنگ سلام کردم، جواب سلامم را داد و فرمود:

«نه تنهـا زشت نیست و نـاراحت نمی شوم که به علمـدار کربلاـ متوسـل گردی، بلکه به شـما راهنمـایی نیز می کنم که هنگـام توسل به علمدار کربلا چه بگویی؟ هنگامی که برای روای حاجت به آن حضرت متوسل شدی بگو:

یا اباالغوث ادرکنی؛

ای پدر پناه دهندگان، به فریادم برس و به من پناه ده. (1) .

ص:56

1- 60. اقتباس از کتاب چهره ی درخشان قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، تألیف علی ربانی خلخالی، ص 419.

نگاهی به کمالات حضرت عباس علیه السلام

اشاره: پایه و خمیر مایه ی شخصیت معنوی

بدون تردید شخصیت انسان به پاک سازی و بهسازی معنوی است و در تعبیر اسلام به «تزکیه و تعلیم» است، به عبارت روشن تر انسان و هر موجود دیگر با دو نیروی دفع و جذب زنده است، مثلا یک درخت گلابی را در نظر بگیرید، این درخت در مسیر رشد و نمو خود همواره با دفع و جذب همراه است، دفع آفات و موانع و دست اندازها و جذب عوامل کمال.

به طور کلی اگر جذب و دفع متوقف گردد، انسان و هر موجود، در پرتگاه سقوط و نیستی قرار می گیرد، سیستم متابولیسم (سوخت وساز) در وجود انسان و حیوانات، بر همین اساس است.

درخت در رشد و نمو خود در مسیر تکامل، عواملی مانند آب، غذا (کود)، نور و حرارت، هوای آزاد را جذب می کند و آفات را دفع می نماید. اگر باغبان آفات گیاهی، مانند شته ها، سن ها، کرم های ساقه خوار و... را از آن دفع ننماید، آن گیاه در نیمه راه می خشکد

ص:۵۷

و قبل از دادن میوه می میرد.

در وجود انسان، می بینیم، زندگی انسان به خون بستگی دارد، در میان خون گلبول های سفید و قرمز به طور فراوان شناورند، گلبول های سفید که تعدادشان در هر میلیمتر مکعب خون، حدود شش هزار عدد است و در کل بدن، بیش از سی میلیارد عدد می باشند. این گلبول ها مأمور دفع دشمن، و راندن آن از کشور بدن هستند تا موجب خسارت رسانی به بدن و سد راه تکامل جسمی نشوند.

گلبول های سرخ که تعدادشان بسیار و تقریبا در هر میلیمتر مکعب خون، پنج میلیون گلبول سرخ وجود دارد، وظیفه و مأموریت این گلبول ها که حدود ۲۵ هزار میلیارد، یعنی حدود هشت هزار برابر جمعیت کره ی زمین می باشند، جذب و پخش غذا به سراسر بدن است.

به این ترتیب به اهمیت نقش دفع و جذب، پی می بریم که اگر خدای نکرده، به نیروی جذب و دفع بدن اخلال به وجود آید (مثلاـ مانند ابتلا به بیماری «ایدز» که موجب تنبلی و از کارانـدازی گلبول های سفید است) انسان را با خطر مرگ روبرو می سازد.

در رابطه با شخصیت معنوی انسان نیز همین قانون وجود دارد، یعنی رشد و تعالی شخصیت انسان، بستگی به دفع و جذب (تزکیه و تعلیم) دارد، از یک سو باید عوامل و زمینه های سقوط مانند گناهان را از روح و روان، دفع و پاک سازی نمود و از سوی دیگر باید فضایل و ارزش ها؛ مانند ایمان، علم، عمل صالح و خصال نیک را جذب

کرده و با آنها، روح و روان را آراست، که از این دفع و جـذب و نتیجه آن، علمای اخلاق به «تخلیه و تحلیه و تجلیه» تعبیر می کنند.

یعنی نخست بایـد بـا نیروی تقوا، روح و روان را از موانع کمـال (گناهـان) خالی ساخت، سـپس بایـد روح و روان را با فضایل اخلاقی زینت داد و در مرحله ی سوم است که نور خـدا و ارزشـهای ملکوتی در وجود انسان متجلی و آشـکار شده و انسان به هدف از خلقت خود خواهد رسید. به گفته سعدی:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

طیران مرغ دیدی، تو ز پای بند شهوت

به در آی تا ببینی طیران آدمیت

در قرآن مجیـد، هـدف از فرسـتادن پیامبران از طرف خـدا، همین تزکیه و تعلیم(دفع و جـذب یا پاک سازی و بهسازی) عنوان شده، چنانکه این معنی در آیات ۲ سوره جمعه و ۱۶۴ سوره آل عمران و ۱۲۹ و ۱۵۱ سوره بقره آمده است. برای روشن شدن مطلب به ذکر یکی از این آیات می پردازیم. در آیه ۲ سوره جمعه می خوانیم:

هو الـذی بعث فی الامـیین رسولاـ منهم یتلوا علیهم آیـاته و یزکیهم و یعلمهم الکتـاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضـلال مبین؛

خداونـد کسـی است که در میـان جمعیت درس نخوانـده، رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخوانـد و آنها را پاکیزه کند و کتاب و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

رسول خدا فرمود:

لو لا ان الشیاطین یحومون الی قلوب بنی آدم لنظروا الی الملکوت؛

اگر شیطان ها دلهای انسان ها را احاطه نکنند، انسان ها می توانند به جهان ملکوت بنگرند. (۱) .

نیز فرمود:

لو لا تکثیر فی کلامکم و تمریج فی قلوبکم لرأیتم ما اری و لسمعتم ما اسمع؛

اگر زیاده روی در سـخنان شما و آزادی دلهایتان در برابر فساد نبود، آنچه را من می بینم مشاهده می کردید و آنچه را من می شنوم، شما هم می شنديد. (۲) .

نتیجه اینکه: پایه و مایه ی شخصـیت معنوی، دوری از گناه و داشـتن ارزشـهای والای انسانی است. اینک با این اشاره به اصـل مطلب بـاز می گردیم و شـرح زنـدگی درخشان حضـرت عباس علیه السـلام را که از شخصـیت معنوی در سـطح بسـیار بالایی برخوردار بود، پی می گیریم.

۱- ۶۱. بحار، ج ۷۰، ص ۵۹.

۲- ۶۲. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۹۲.

لقب های حضرت عباس

لقب؛ عنوانی است که در اثر بروز و ظهور خصلت هایی از انسان ها به آنها نسبت داده می شود تا نشانگر ویژگی های آنها باشد در این راستا.

کنیه؛ نیز که در زبان عربی در مردان با پیشوند «اب» و در زنان با پیشوند «ام» تلفظ می شود، غالبا نشأت گرفته از خصلت های انسان ها است و نشان دهنده ی آثار وجودی آنها می باشد.

با توجه به اینکه در اسلام برای عیب پوشی و حفظ حریم پاکی و پاک زیستی و دوری از شایعه های زشت که موجب آلودگی محیط خواهد شد و دارای پی آمدهای شومی است، از ذکر لقب های زشت برای انسان های مؤمن، نهی شده است. چنانکه در فرازی از آیه ی ۱۱ سوره ی حجرات می خوانیم:

و لا تنابزوا بالالقاب؛

همدیگر را با لقب های زشت یاد نکنید.

اسلام به طور صریح هر گونه اسم و لقبی را که موجب کوچکترین اهانت و تحقیر مؤمن گردد، ممنوع نموده است.

روایت شده؛ صفیه دختر حی بن اخطب یهودی، پس از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله گردید، روزی گریان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله از علت گریه ی او پرسید. او عرض کرد: عایشه به من می گوید ای «یهودی زاده.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا به او جواب ندادی که پدرم هارون برادر موسی است و عمویم موسی علیه السلام است و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام

ص:۶۱

هستم. در این هنگام آیه ی فوق نازل شد. (۱) .

از این روایت فهمیده می شود که مسلمانان باید از لقب گذاری زشت نسبت به مؤمنان بپرهیزند و لقب های نیک را (مانند موسی زاده، هارون زاده، برادرزاده موسی و...) برای آنها برگزینند.

نیز روایت شده؛ یکی از اصحاب در موردی به بلال حبشی گفت:

یابن السوداء «ای سیاه پوست زاده.»

پیامبر صلی الله علیه و آله برآشفت و او را سرزنش کرد و فرمود: «تو جز با عملت بر سیاه پوست یا سرخ پوست برتری نداری.» . (۲)

نظر به اینکه حضرت عباس علیه السلام در ابعاد مختلف زندگی دارای عالی ترین ارزشها بود و آن ارزشها به طور آشکار و کامل در او دیده می شد، به تدریج همانها برای او لقب ها و کنیه هایی شدند و مردم با ذکر آن لقب ها و کنیه ها که بیانگر فضایل حضرت عباس علیه السلام بودند، عظمت اخلاقی او را بازگو می کردند و در مجموع او را «ابوفاضل» (پدر ارزشها) می خواندند.

این که به او ابوالفضل می گفتند، به خاطر یکی از دو علت بود:

۱- پسری به نام فضل داشت.

۲- چون سراسر زندگی درخشان آن حضرت پر از فضل و فضیلت بود، زیرا ابوالفضل یعنی پدر فضیلت ها و به نظر می رسد که علت دوم مناسب تر است، زیرا یکی از فرزندان او فضل الله نام داشت نه «فضل».

۱- ۶۳. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۶.

۲- ۶۴. ابوذر الغفاری از: علامه سید محسن امین، ص ۹۸.

به هر حال، حضرت عباس علیه السلام به خاطر داشتن فضایل بی شمار، دارای بیشترین القاب شده است، تا آن جا که علامه مامقانی در تنقیح المقال می نویسد:

و قد عدت له سته عشر لقبا؛

برای حضرت عباس علیه السلام شانزده لقب بر شمرده اند.

القابی مانند: قمر بنی هاشم، سقاء، پرچمدار، سردار لشکر حسین علیه السلام و... (۱) .

در اینجا نظر شما را به شرح کوتاه بیست و یک لقب از آن حضرت (۲) که هر کدام بیانگر یکی از ابعاد درخشان زندگی اوست، جلب می کنیم:

محدث محقق، مرحوم شیخ ذبیح الله محلاتی پس از یادآوری اینکه القاب حضرت عباس علیه السلام بسیار است به ذکر چهارده لقب به این ترتیب پرداخته است:

۱- قمر بنی هاشم. ۲- باب الحوائج. ۳- الشهید. ۴- عبد صالح. ۵- سقاء و ساقی و ابوالقربه. ۶- المستجار (پشت و پناه). ۷- فرمانده ی لشکر. ۸- حامی. ۹- فادی (فداکار). ۱۰- ضیغم (شیر). ۱۱- مؤثر (ایثارگر). ۱۲- سردار و پیشتاز. ۱۳- پرچمدار. ۱۴- ظهر الولایه

ص:۶۳

---

۱ - ۶۵. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸ - القابی که برای حضرت عباس علیه السلام برشمرده اند بیش از ۱۶ لقب است و می توان بعضی از القاب را در بعضی دیگر ادغام کرد که در نتیجه به همان شانزده لقب منحصر می گردد.
۲ - ۶۶. غیر از بیست لقب که در این کتاب آمده، القابی مانند: مجاهد، ناصر، مجیب، راغب، وافی و... در زیارت نامه ی او دیده می شود که ما به ذکر همین بیست لقب اکتفا کردیم.

(پشتیبان ولایت) (۱) .

در اینجا القاب دیگری نیز برای آن حضرت ذکر کرده اند مانند:

۱۵- المواسی. ۱۶- الواقی. ۱۷- اطلس. ۱۸- باب الحسین. ۱۹- الساعی. ۲۰- صدیق. ۲۱- البطل العلقمی و... (۲) .

شرح لقب های حضرت عباس به طور اختصار

قمر بنی هاشم

قبلا ذکر شد که حضرت عباس علیه السلام از جمال و زیبایی ویژه ای برخوردار بود، سیمایی جذاب، قامتی رشید و رعنا و چهره ای درخشنده داشت. از این رو او را ماه دودمان هاشم خواندند و این موضوع گویی نشانگر آن بود که حسین علیه السلام خورشید انقلاب است، و عباس ماه انقلاب، با توجه به اینکه ماه از خورشید، کسب نور می کند.

باب الحوائج

از آنجا که حضرت عباس علیه السلام بر اثر فداکاری ها، اخلاص، ایثار و خصال عظیم انسانی در پیشگاه خدا دارای مقام بسیار ارجمند و آبروی مخصوص گردید، توسل به ذیل عنایت او موجب روا شدن

۱- ۶۷. فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.
۲- ۶۸. لقب ۱۵ و ۱۶ و ۱۹ در زیارت ناحیه ی امام هادی علیه السلام که قبلا ذکر شد آمده است (بحار، ج ۴۵، ص ۶۶).

حاجات است، زیرا پـذیرش شـفاعت او در درگاه خداوند قطعی است و در این مورد هزاران نفر از قدیم و ندیم، با توسل به او نتیجه گرفته اند. که نمونه هایی از آنها در این کتاب ذکر شده است. از این رو او را باب الحوائج خواندند و به تجربه ی بسیار رسـیده که نـذر برای آن حضـرت و مادرش ام البنین علیهاالسـلام و توسل به آنها، حاجتمنـدان را به مقصود رسانـده است. در قسمت آخر کتاب نمونه هایی از آنها را خاطرنشان خواهیم ساخت.

گفتنی است که به گفته بعضـی از علما، واژه ی عباس به حروف حساب ابجـد، معادل عـدد ۱۳۳ است، بعد از نماز روز جمعه ۱۳۳ بار با این عبارت به حضرت عباس علیه السلام متوسل شو که به امید خدا به مقصود می رسی:

یا کاشف الکرب عن وجه الحسین، اکشف کربی بحق اخیک الحسین؛

ای عباسی که اندوه را از چهره ی حسین علیه السلام برطرف ساختی، اندوه مرا به حق برادرت حسین علیه السلام برطرف ساز. (۱) .

الشهید

گرچه انسان های سعادتمند بسیار به افتخار اخذ مدال «شهید» نایل شده اند ولی بدون تردید شهیدان دارای درجات گوناگون

۱- ۶۹. شخصیت ابوالفضل قمر بنی هاشم، ص ۱۰۲.

هستند، حضرت عباس علیه السلام از آن افرادی بود که به راستی حایز مفهوم عمیق شهید و شهادت، به طور کامل بود و به تمام امتیازات شهادت نایل گردید و از برجستگان در میان شهیدان سرافراز شد.

چنانکه امام سجاد علیه السلام فرمود: «او در قیامت دارای مقامی خواهد شد که همه ی شهیدان از مقام او حسرت می برند.» (۱) .

او کسی است که دستهایش زود از خودش شهید شدند و سر بریده اش به گونه ای ضربه دید که صورت و پشت صورتش مشخص نبود. (۲) .

امام سجاد علیه السلام وقتی که روز ۱۳ محرم سال ۶۱، همراه بنی اسد کنار پیکر مطهر عباس علیه السلام آمد، تا آن را به خاك بسپرد، خطاب او فرمود:

«و علیك منی السلام من شهید محتسب؛

ای شهید مخلص راه خدا، سلام من بر تو باد.» (۳) .

چنانکه قبلا خاطرنشان گردید، امام صادق علیه السلام در ضمن ستایش او فرمود: «و مضی شهیدا» او شهید از دنیا رفت (۴) و در زیارت نامه ای که برای آن حضرت تنظیم نمود، خطاب به او فرمود:

«بعثك الله فی الشهداء؛ خداوند تو را در میان شهیدان

۱- ۷۰. امالی صدوق، مجلس ۷۰.
۲- ۷۱. کامل الزیاره، ص ۲۵۸. فراموش نمی کنم که حدود سال ۱۳۴۰ شمسی سعادت شرفیابی به حرم حضرت عباس علیه السلام را پیدا کردم، دیدم بر فراز گنبد طلائیش پرچم سرخی نصب شده و در آن نوشته شده (یا هضیم) از بعضی پرسیدم معنی این واژه چیست؟ گفت: هضیم به معنی درهم ریخته و مخلوط می آید. سر مقدس حضرت عباس علیه السلام بر اثر ضربه ی عمود آهنین آن چنان شد که قسمت جلو و پشت سر در هم مخلوط شده بود.
۳- ۷۲. مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۸.
۴- ۷۳. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸.

برانگیخت». (۱) این تعبیر «بعث در میـان شـهیدان» به نظر نگارنـده، بیانگر مقامی بالاتر از مقام شـهادت است که می توان در تعبیر فارسی آن را با جمله (شهید ممتاز) یا «شهید سرفراز» همگن نمود

به هر حال، حضرت عباس علیه السلام شهید حاضر و ناظری است که بر قله ی شهادت، راست قامت ایستاده و نظاره گر صحنه هاست تا با جاذبه ی معنوی خود، شـهادت طلب بپروراند و نام نامیش به دلها قوت بخشد، روح ها را نشاط دهد، پاها و بازوان را محکم و استوار سازد و انسان های شایسته را برای جبهه ها و صحنه های سخت اسلامی ذخیره نماید.

عبد صالح

این جمله از زیارت نامه ی حضـرت عباس علیه السـلام از زبان امام صادق علیه السـلام گرفته شـده که فرمود: «سـلام بر تو ای عبد صالح» (که قبلا ذکر شد).

حضـرت عباس علیه السلام هم عبد خدا بود و هم صالح و خالص بود، در عبودیت و بندگی او هیچگونه شائبه نبود، نه تنها در نمـاز و امـور عبـادی بلکه در همه ی امـور بنـده ی مطیع خـدا بود. هرگز خطـایی در زنـدگی او دیـده نشـد او حـتی در دوران خردسـالی «یک» گفت و در برابر سـخن پـدرش که فرمود: بگو «دو»، دو نگفت و علتش را چنین تبیین کرد: «با زبانی که یک گفته ام، شرم دارم که دو بگویم.» (و از حریم یکتایی خدا خارج شوم.)

ص:۶۷

۱- ۷۴. کامل الزیاره، ص ۲۵۸.

حضرت علی علیه السلام وقتی که اوج عبودیت عباسش را دریافت، دو چشم عباسش را غرق در بوسه کرد. (۱) آن چشمان نافذی که طلعت یکتایی خدا را در همه چیز می نگرد و حقیقت بین است و مظهر عشق به خدا است. به گفته ی شاعر:

نور دل حیدر است و شمع شهیدان

مظهر حق است نور روی اباالفضل

عبودیت و بندگی خالص خدا، اساس و سنگ زیرین بنای سایر ارزشها است. عظمت هر کسی بستگی به درجه ی عبودیت او در پیشگاه خدا دارد. خداوند وقتی که می خواهد اوج عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله را که در مسأله ی معراج آشکار شد، بیان کند، عامل اصلی آن را بندگی محمد صلی الله علیه و آله معرفی کرده و در آغاز سوره ی اسراء می فرماید:

سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر؛

پاک و منزه است خدایی که بنده اش را در یک شب، از مسجدالحرام به مسجد اقصی که گرداگردش را پر برکت ساختیم، برد تا آیات خود را به او نشان دهیم. او شنوا و بینا است.

آری، شنوایی و بینایی مطلق خدا، بندگان صالح را به مقام بسیار بلند می رساند، به قول شاعر:

۱- ۷۵. مستدرک الوسایل، ج ۲، ص ۶۳۵.

بندگی کن تا که سلطانت کنند

تن رها کنند تا همه جانت کنند

خوی حیوانی سزاوار تو نیست

ترک این خو کن، سلیمانت کنند

در آیه ی مذکور اشاره ای به این معنی شده که عبودیت و بندگی خالصانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله - نه رسالت او - موجب معراج او که از شاخصه های عظیم رسالت او است گردید.

حضرت عباس علیه السلام در روز عاشورا برادرانش را جلوتر به میدان فرستاد تا به فیض عظمای شهادت نایل گردند و جهاد آنها را به حساب خدا بگذارد و از تحمل داغ آنها ثواب ببرد. به برادرش عبدالله فرمود:

تقدم یا اخی، حتی اراک قتیلا و احتسبک؛

برادرم پیش از من به میدان بشتاب تا تو را کشته بنگرم و داغ مصیبت تو را به حساب خدا نهاده و به پاداش آن برسم. (۱) .

روایت شده؛ قاسم بن اصبغ نباته گفت: مردی از طایفه بنی دارم را دیدم که رویش سیاه شده بود. به او گفتم: چهره ی تو سفید بود، چرا این گونه سیاه شده است؟ در پاسخ گفت: «من مردی را که در میان دو چشمانش (پیشانیش) اثر سجده آشکار بود کشتم.» گفتم: او چه کسی بود؟ گفت: «او عباس فرزند علی علیه السلام بود.» (۲) .

۱- ۷۶. مقاتل الطالبیین، ص ۳۲ و ۳۳.

۲- ۷۷. نسبت قتل به مردی از طایفه بنی دارم، از این رو است که او عمود آهنین بر سر مقدس حضرت عباس علیه السلام زد.

و در نقل دیگر آمده؛ این شخص سنگدل گفت: «از آن وقتی که این آقا (حضرت عباس علیه السلام) را کشته ام تاکنون، هر شب نزد من می آید و گریبان مرا می گیرد و کشان کشان مرا به پرتگاه دوزخ می برد و مرا در میان دوزخ می افکند. در عالم خواب فریاد و شیون می زنم، به طوری که همه ی افراد محل صدای شیون مرا می شنوند.» (۱) .

عبودیت، نهایت خضوع در برابر خدا و تسلیم در برابر نماینده ی خدا، پیامبر و امام معصوم علیه السلام است، عبودیت آن چنان انسان را به کمال می رساند که اگر کامل باشد عبد را خداگونه می کند و او را مظهر جلال و جمال خدا می نماید و گاهی از او کارهایی مانند تصرف در عالم تکوین و کرامت صادر می شود که کار خدایی است (چنانکه از حضرت عباس علیه السلام به طور مکرر صادر شده است) به فرموده ی امام صادق علیه السلام:

العبودیه جوهره کنهها الربوبیه؛

عبودیت گوهری است که به حقیقت و عمق آن ربوبیت است. (۲) .

یعنی انسان را به قدری به خدا نزدیک می کند که مظهر صفات خدا می شود، مثلا آهن را در کوره می گذارند، گداخته و به صورت آتش در می آید، آن آهن در عین آنکه آهن است آن چنان به آتش نزدیک شده که خود آتش گونه شده است.

۱- ۷۸. بحار، ج ۴۵، ص ۳۰۶.

۲- ۷۹. مصباح الشریعه، باب ۱۰۰.

ابوالقربه، سقا و ساقی تشنگان

] جمله ی «ابوالقربه» به معنی پدر قربه است، قربه به معنی مشک آب است. حضرت عباس علیه السلام نظر به اینکه سرپرست مشک های آب بود تا آب را نگهداری کرده و به موقع به تشنگان برساند، او را با این لقب خواندند.

حضرت عباس علیه السلام از مدینه تا کربلا سرپرست و عهده دار آب رسانی به تشنگان بود، در روز هفتم محرم به بعد در کربلا، هر لحظه آماده بود تا جان عزیزش را سپر بلا کند و آب را به قیمت ریخته شدن خونش برای تشنگان فراهم آورد، دست هایش قطع شد. مشک را به دندان گرفت و همچنان رکاب می زد تا بلکه آب را به لب تشنگان برساند، ولی خود به یاد لب تشنه ی امام حسین علیه السلام آب ننوشید و با لب تشنه به شهادت رسید. (نفس المهموم، ص ۱۷۸).]

از لقب های معروف حضرت عباس علیه السلام سقا بودن او است. توضیح اینکه: منصب سقایت و آب رسانی به تشنگان یکی از ارجمندترین و زیباترین برنامه ی اسلامی و انسانی است، تاریخچه ی سقایی و آب رسانی در اسلام با سقایت حاجیان در مکه در مراسم حج ارتباط پیدا می کند. عبدالمطلب جد اول پیامبر صلی الله علیه و آله چاه زمزم در کنار کعبه را که سالها کهنه و متروک و فراموش شده بود، حفر و نوسازی کرد و آن را مرکز سقایت و آب رسانی به حاجیان قرار داد.

قبل از او پدرش هاشم و عمویش مطلب و پدر آنها عبد مناف عهده دار منصب سقایت و آب رسانی بودند و قبل از آنها «قصی» جد چهارم پیامبر صلی الله علیه و آله سرپرست سقایت و آب رسانی به حاجیان بود.

پس از عبدالمطلب مقام سقایت به پسرش ابوطالب رسید و ابوطالب آن را به برادرش عباس واگذار کرد. (۱) .

امام باقر علیه السلام فرمود:

ص:۷۱

۱- ۸۰. کحل البصر، ص ۲۰ تا ۳۰.

من سقا ظمانا ماء سقاه الله من الرحیق المختوم؛

کسی که تشنه ای را سیراب کند، خداوند از شراب طهور و زلال دربسته شده (پلمب شده) مخصوص بهشتی او را سیراب خواهد کرد. (۱) .

امام صادق علیه السلام فرمود:

من سقی الماء فی موضع یوجد فیه الماء، کان کمن اعتق رقبه و من سقی الماء فی موضع لا یوجد فیه الماء، کان کمن احیا نفسا و من احیا نفسا فکانما احیا الناس جمیعا؛

کسی که در محلی که در آن آب وجود دارد، به تشنه ای آب برساند، همانند کسی است که برده ای را آزاد نماید و کسی که آب را در محلی که آب وجود ندارد به تشنه برساند، مانند کسی است که انسانی را زنده نموده و کسی که انسانی را زنده نماید (مطابق آیه ی ۳۲ مائده) مانند آن است که همه ی انسان ها را زنده نموده است. (۲) .

در ماجرای کربلا، یکی از بی رحمانه ترین کار دشمن این بود که به دستور ابن زیاد، آب را به روی اهل بیت و یاران حسین علیه السلام بستند و حسین علیه السلام و همراهانش را در محاصره ی شدید آب قرار دادند. در روز هفتم محرم، عمرو بن حجاج یکی از سران دشمن با پانصد سوار، مأمور نگهبانی شریعه ی فرات شدند، تا شخصی از یاران حسین علیه السلام از

۱- ۸۱. رحیق مختوم، در آیه ی ۲۴ مطففین آمده است. (بحار، ج ۹۶، ص ۱۷۲).

۲- ۸۲. بحار، ج ۹۶، ص ۱۷۲.

آنجا آب نبرد. (۱) .

از آن پس یکی از کارهای مهم حضرت عباس علیه السلام آب رسانی به اهل بیت و یاران حسین علیه السلام بود و حتی شهادت او در آن وقت بود که برای آب آوردن به شریعه فرات رفته بود، هنگام بازگشت، سر راهش را گرفتند و در کنار نهر علقمه او را به شهادت رساندند.

نخستین بار وقتی به حضرت عباس علیه السلام سقا (آب رسان) گفته شد که امام حسین علیه السلام پس از ممنوع شدن آب در روز هفتم، با حضرت عباس علیه السلام در مورد آب رسانی مذاکره کرد، سپس عباس علیه السلام را (ظاهرا در شب هشتم محرم) همراه بیست نفر سواره و سی نفر پیاده نظام با برداشتن بیست مشک به سوی فرات فرستاد، آنها به سوی فرات رفتند، درگیری شدیدی بین حضرت عباس علیه السلام و همراهان با نگهبانان شریعه رخ داد. جمعی همراه عباس علیه السلام با دشمن می جنگیدند و جمعی مشکها را پر می کردند، حضرت عباس علیه السلام بی آنکه یک نفر از همراهانش شهید شود، بیست مشک پر از آب را به خیمه ها رساندند. حسین علیه السلام و همراهان از آن آب نوشیدند.

در پایان این روایت آمده:

و لذلک سمی العباس علیه السلام السقاء؛

از این رو عباس علیه السلام به عنوان سقاء نامیده شد. (۲) .

ص:۷۳

۱- ۸۳. نفس المهموم، ص ۱۰۸ و ۱۰۹ - بحار، ج ۴۴، ص ۳۸۹.
۲- ۸۴. بحار، ج ۴۴، ص ۳۸۸ - از گفتنی ها اینکه: حضرت عباس علیه السلام در آغاز جنگ صفین در رکاب برادرش شریعه ی فرات را از تصرف دشمن، آزاد کردند، چنانکه خاطرنشان می شود.

نکته ی قابل توجه اینکه: مطابق آنچه گفته شد و آنچه در بعضی از تواریخ آمده، حضرت عباس علیه السلام منصب سقایت و آب رسانی را که به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده بود و بعد از عباس به فرزندانش و همچنین این مقام را از پدرش علی علیه السلام که در جنگ بدر، با کمال شجاعت کنار چاهی که نزدیک دشمن بود رفت و از آن چاه برای مسلمانان آب آورد (۱) به ارث برده بود و در ماجرای کربلا- از مدینه یا مکه و از مکه تا کربلا- سرپرست آب رسانی به کاروان حسین علیه السلام و حیوانات آنها بود با توجه به اینکه همراهان امام حسین علیه السلام در آغاز بیش از هزار نفر بودند و با افزودن حیواناتشان، نتیجه می گیریم که تأمین آب آنها کار بسیار مهمی بوده است.

نیاشامیدن حضرت عباس علیه السلام از آب، در روز عاشورا هنگامی که خود را به شریعه ی فرات رسانید، زیرا به یاد لب تشنه ی برادرش امام حسین علیه السلام افتاد، نیز بیانگر مقام سقایت کامل آن حضرت است، چرا که در روایت آمده؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لیشرب ساقی القوم آخرهم؛

ساقی و آب رساننده قوم، باید آخرین نفری باشد که خود آب بنوشد. (۲) .

حضرت عباس علیه السلام ساقی لب تشنگان بود، به این سنت عمل کرد.

۱- ۸۵. این ماجرا در اعلام الوری، ص ۱۹۲ آمده است.

۲- ۸۶. بحار، ج ۷۵، ص ۴۵۵.

قبل از آنها از آب ننوشید.

او در موضوع آب رسانی به قدری کوشا بود که پس از قطع شدن دستهایش، مشک را به دندان گرفت تا بلکه آب را خیمه ها برساند و در لحظات آخر عمر، به حسین علیه السلام عرض کرد: «من از دخترت سکینه علیهاالسلام خجالت می کشم زیرا به او وعده ی آب دادم ولی نتوانستم آب را به او برسانم.» (۱) .

المستجار (پناهگاه)

از القاب حضرت عباس علیه السلام اینکه مستجار و پناه برای پناهندگان بود. شاعر معروف و فهیم و مخلص اهل بیت، «شیخ محمدرضا ازری» در شأن و مقام عباس علیه السلام قصیده ای سرود. (۲) هنگامی که این مصرع را سرود:

یوم ابوالفضل استجار به الهدی؛

روز عاشورا، روزی است که حسین علیه السلام مخزن هدایت به عباس علیه السلام پناه برد.

سپس صحت این مطلب را در نظر خود بعید شمرد که حسین علیه السلام به او پناه برد و شاید این سخن مورد قبول امام حسین علیه السلام واقع نگردد.

ص:۷۵

۱- ۸۷. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۵۲ و ۴۴۶.
۲- ۸۸. نه شعر این قصیده در منتخب التواریخ، ص ۲۶۰ ذکر شده است - شیخ محمدرضا ازری بغدادی برادر شیخ کاظم ازری، صاحب قصیده هاشمیه، در سال ۱۲۳۱ ه- ق متولد شد، این دو برادر، از علما و شاعران برجسته ی اهل بیت علیهم السلام بودند. قبرشان در کاظمین، کنار هم در مقبره سید رضی رحمه الله قرار گرفته است.

شب در عالم خواب، امام حسین علیه السلام به او فرمود: آنچه را گفته ای صحیح است، من به برادرم پناهنده شدم، مصرع دوم این شعر را با این جمله تکمیل کن.

و الشمس من کدر العجاج لثامها؛

یعنی: در آن هنگام به عباس پناه بردم که بر اثر حمله ها و درگیری و گرد و غبار، بین زمین و آسمان تیره و تار شده بود، به طوری که نقاب گرد و غبار جلو نور خورشید را گرفته بود و هوا را تاریک نموده بود. (۱) .

فرمانده ی لشکر

از القاب حضرت عباس علیه السلام این بود که «قائد الجیش» فرمانروا و سپهسالار لشکر امام حسین علیه السلام بود و لیاقت چنین موقعیت عظیمی را یافت. روشن است که چنین منصبی بستگی به شجاعت، کاردانی، تیزهوشی، ایمان و اراده ی راسخ، شهادت طلبی و قوت قلب دارد که تمام این خصال در وجود پر برکت عباس علیه السلام جمع بود که مدال سرلشکری لشکر فداکار امام حسین علیه السلام را از آن حضرت گرفت.

حامی و محامی

حضرت عباس علیه السلام به راستی به طور کامل با تمام وجود، در صحنه

ص:۷۶

---

۱ – ۸۹. معالی السبطین، ج ۲، ص ۴۴۱، به نقل از شیخ جلیل ملاعلی تبریزی – فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۸۹ – منتخب التواریخ، ص ۲۶۰ – یکی از اشعار قصیده ی مذکور، این شعر معروف است: الیوم نامت اعین بک لم تنم و تسهرت اخری فعز منامها.

حضور داشت و نهایت حمایت و یاری خود را نسبت به دین و امام عصرش آشکار ساخت، از این رو لقب حامی (که از جانب امام هادی علیه السلام در زیارت ناحیه به او داده شد) به طور شایسته و کامل، زیبنده ی وجود او است.

در بعضی از عبارات آن حضرت به عنوان «حامی الضعینه» یاد شده (۱) ضعینه به معنی هودج است، کنایه از اینکه او یگانه حامی بانوان هودج نشین بود، در سفر کربلا از آنها نگهبانی می کرد و آنها در پناه چنین نگهبان نیرومند و شجاعی هیچگونه نگرانی نداشتند.

فادی

حضرت عباس علیه السلام به راستی فداکاری را به آخرین حد و مرز خود رسانید، خود و برادران خود و هستی خود و حتی دو پسر خود را (بنا به بعضی از روایات) فدای دین و امام حسین علیه السلام و آرمان آن حضرت کرد. (۲) .

حق جهاد و جانبازی را با تلاش بی نظیر تا آخرین نفس و آخرین قطره ی خون خود، انجام داد که امام حسین علیه السلام (چنانکه گفتیم) در کنار پیکر به خون تپیده اش فرمود:

۱- ۹۰. ترجمه ی العباس بن علی، از: باقر شریف قرشی، ص ۲۶.

۲- ۹۱. علامه سید محسن امین دو پسر حضرت عباس علیه السلام به نام محمد و عبدالله را در شمار شهیدان کربلا شمرده است. (اعیان الشیعه، ط جدید، ج ۱، ص ۶۱۰) و محدث کبیر، ابن شهر آشوب، یک پسر حضرت عباس علیه السلام به نام محمد علیه السلام را جزء شهدای کربلا شمرده است (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۲).

یا اخی لقد جاهدت فی الله حق جهاده؛

ای برادر! تو در راه خدا آنچه که سزاوار جهاد بود، جهاد کردی. (۱) .

ضیغم

گاهی عباس علیه السلام را ضیغم و گاهی ضرغام که هر دو به معنی شیر ژیان و چابک است می خوانند، چرا که او در میدان رزم با دشمن چون شیری نیرومند بود که به گله روباه حمله می کرد، دهها و صدها نفر را در حمله های حیدری خود به خاک مذلت می افکند. همانگونه که حضرت حمزه علیه السلام عموی پدرش، شیر خدا و شیر رسول الله صلی الله علیه و آله بود و همانگونه که پدرش علی علیه السلام «اسد الله الغالب» شیر غالب و چابک خدا بود، او نیز این خصلت را از آنان به ارث برده و چون شیر ژیان از دشمن نمی هراسید و با شجاعتی بی بدیل، با عالی ترین نبردی که قهرمانان را به تعجب وا می دارد، نبرد می کرد.

مؤثر (ایثارگر)

فداکاری عباس علیه السلام در حد ایثار بود. ایثار یعنی آنچه را خود لازم دارد به دیگران می بخشد، مانند گرسنه ای که غذای مورد نیاز خود را به فقیر می دهد، بنابراین ایثار مرحله ای بالاتر از سخاوت است.

حضرت عباس علیه السلام به پیروی از پدر و برادرانش حسن

۱- ۹۲. تذکره الشهداء، از: ملا حبیب الله کاشانی، ص ۲۷۰.

و حسین علیهما السلام در راه حق، ایثارگر بود و به راستی که در این راستا از همه چیز خود گذشت و آنچه داشت در طبق اخلاص نهاده و به پیشگاه خداوند اهدا کرد. امان نامه ی دشمن را رد کرد و استوار و ثابت قدم از حق دفاع نمود.

ایثار او تا آنجا بود که جیره ی آب خود را برای دیگران می گذاشت، با اینکه سخت تشنه بود در کنار شریعه ی فرات به خاطر آنکه برادرش تشنه است، آب ننوشید. دستهایش را قبل از خود ایثار کرد. خداوند در قرآن، انصار (مسلمانان مدینه) را به خاطر آنکه مهاجران (مسلمانان مکه) را بر خود مقدم داشتند، تمجید می کند و ایثارگر می خواند:

و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه؛

آنها (در غذا رسانی و مسکن) مهاجران را بر خود مقدم می دارند، گرچه خود به شدت فقیر هستند. (حشر - ۹)

عباس علیه السلام با اینکه به شدت تشنه بود، دیگران را بر خود مقدم داشت.

او سه برادرش را جلوتر از خود به میدان فرستاد و ایثار کرد و طبق بعضی از روایات، دو پسرش به نام عبدالله و محمد را که نوجوان بودند، به میدان فرستاد و هر دو در کربلا شهید شدند. (۱) .

سردار پیشتاز سپاه

حضرت عباس علیه السلام را با لقب «کبش الکتیبه» می خواندند. کبش

ص:۷۹

۱- ۹۳. اعیان الشیعه، چاپ جدید، ج ۱، ص ۶۱۰.

به معنی قوچ است، کتیبه به معنی یـک سـتون لشـکر و یا یک گروه سواران است. از آنجا که قوچ در گله گوسـفندان همواره در پیشاپیش آنها است. لقب فوق بیانگر پیشتازی و سرداری حضرت عباس علیه السلام در سپاه امام حسین علیه السلام است.

پرچمدار

در روز عاشورا پرچم بزرگ حسـین علیه السـلام در دست حضـرت عباس علیه السـلام بود. در جنگهای قـدیم؛ پرچمـداری از موقعیت خاصـی برخوردار بود. زیرا سـرنگونی پرچم دلیل شکست بود و موجب تضعیف روحیه ی رزمندگان تحت آن پرچم می شد.

حضرت عباس علیه السلام تا دست در بدن داشت، پرچم را سرافراز نگهداشت. حتی طبق پاره ای از روایات، همچون عمویش جعفر طیار با کمک دو بازوی بریده اش پرچم را به سـینه اش چسـباند و نگهداشت و قوت مرکز فرماندهی را با این کار حفظ کرد تا هنگامی که عمود آهنین بر سـرش زدنـد و از پشت اسب به زمین افتاد، در حقیقت او با پرچمش با هم به زمین افتادنـد. (۱) .

برای دریافت بیشتر از پرچمداری عظیم حضرت عباس علیه السلام نظر شما را به حادثه ی عجیب زیر جلب می کنیم:

در نقل های تاریخی آمده: هنگامی که وسایل غارت شده از شهدای کربلا را به شام نزد یزید بردند، در میان آنها پرچم

ص:۸۰

۱- ۹۴. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۰.

بزرگی وجود داشت، یزید و حاضران بهت زده دیدند. همه ی پرچم سوراخ و آسیب دیده ولی دستگیره ی آن سالم است. یزید از روی حیرت و تعجب پرسید: «این پرچم را چه کسی حمل می کرد؟»

گفتند: عباس پسر علی علیه السلام.

یزید از روی حیرت و تجلیل از پرچمدار، سه بار برخاست و نشست و به حاضران گفت:

انظروا الی هذا العلم فانه لم یسلم من الطعن و الضرب، الا مقبض الید التی تحمله؛

به این پرچم بنگرید که بر اثر صدمات و ضربه ها هیچ جای آن سالم نمانده جز دستگیره ی آن که پرچمدار آن را با دست حمل می کرده است.(یعنی سالم ماندن دستگیره نشان می دهد که پرچمدار، تیرها و ضربه ها را که بر دستش وارد می شد تحمل کرده و پرچم را رها نساخته است).

سپس گفت:

ابیت اللعن یا عباس، هکذا یکون وفاء الاخ لاخیه؛

ای عباس! با این جوانمردی، لعن و ناسزا را از خود دور ساختی،(و هرگز روا نیست کسی به تو ناسزا گوید) این است معنی وفای برادر نسبت به برادرش. (۱) .

ص:۸۱

۱- ۹۵. دین و تمدین، از: محمدعلی حومانی لبنانی، ج ۱، ص ۲۸۸.

پشتیبان ولایت و امامت

یکی از القاب حضرت عباس علیه السلام این بود که به او «ظهر الولایه» (کمر و پشت ولایت) می گفتند زیرا همان گونه که کمر، انسان را راست قامت نگه می دارد و پشتوانه محکمی برای حرکت انسانی است.

حضرت عباس علیه السلام نیز چنین نقشی برای نگهبانی از حریم ولایت و امامت بود. به راستی پشت و پناه ولایت امر بود و تا آخرین حد توان از او و آرمانهایش پشتیبانی کرد، و شایسته ی این شعر معروف سعدی است که در تمجید پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر، آن را که باشد نوح کشتیبان

از این رو وقتی که به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام به بالینش آمد و فرمود:

الان انکسر ظهری و قلت حیلتی؛

اکنون پشتم شکست و چاره ام کم شد. (۱) .

بگفتمش کای سپهدار قبیله

ز مرگت مر مرا کم گشت حیله

شکستی پشتم ای شمشاد قامت

نمی باید درستی تا قیامت

دریغ از بازوی زور آزمایت

دریغ از پنجه ی خیبر گشایت

دریغ از اهل بیت بی پناهم

دریغ از یاور و میر سپاهم

ص:۸۲

۱- ۹۶. نفس المهموم، ص ۱۷۹.

مواسات و برادری

حضـرت عبـاس علیه السـلام را امـام زمـان حضـرت حجت (عـج) در زیارت ناحیه، با لقب «مواسـی» خوانـده است. مواسـی از مواسات است (۱) و در اصل به معنی بریـدن می آید و در نتیجه به معنی شدت دلبسـتگی به چیزی است که از همه چیز ببرد و به آن چیز دل ببندد و همه ی هستی خود را فدای آن کند. حضـرت عباس علیه السلام در پیشگاه امام حسین علیه السلام چنین بود. برادری، همیاری و پیوند پر محبت و تنگاتنگ او با امام حسـین علیه السـلام همچون همیاری و پیوند عاشق حقیقی نسـبت به معشوق خود بود؛

مقام عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است

کسی این آستان بوسد که جان در آستین دارد

به این ترتیب، درس برادری، وفا، فداکاری و گذشت بی نظیر را به جهانیان آموخت و به انسانیت، بها و آبروی فوق العاده داد.

الواقی (نگهبان)

خصـلت دیگر عبـاس علیه السـلام نگهبـانی و پاسـداری محکم و پر تلاـش او از حق و امـام حق بود. از این رو امام هادی علیه السـلام در زیـارت ناحیه او را نگهبان و پاسـدار خوانـد. پاسـداری که با اخلاص تمام به نگهبانی حق پرداخت. تا حـدی که با بودن او، دشمنان خواب و استراحت نداشتند

ص:۸۳

۱- ۹۷. و در زیارت نامه ی حضرت عباس (ع) درروز عرفه نیز این جمله آمده: «فنعم اخ المواسی» (مفاتیح الجنان).

ولی اهل بیت حسین علیه السلام خود را در پناه کوهی استوار می دیدند و خواب و استراحت داشتند اما بعد از او، موضوع به عکس شد (چنان که شیخ محمدرضا ازری، از زبان امام حسین علیه السلام در شعری که قبلا ذکر شد:

«الآن نامت اعین بک لم تنم...» این مطلب را بیان کرده است.)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

حرس لیله فی سبیل الله عزوجل افضل من الف لیله یقام لیلها و یصام نهارها؛

نگهبانی و پاسداری یک شب در راه خداوند متعال، از عبادت هزار شب که روزش را انسان روزه بگیرد، بهتر است. (۱) .

روز عاشورا، حضرت عباس علیه السلام سوار بر اسب، در اطراف خیمه ها به هر سو نگاه می کرد و از حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله نگهبانی می نمود و مراقب دشمن بود که جلو نیاید. حتی زهیر بن قین (یکی از یاران باوفای امام حسین علیه السلام) نزد عباس علیه السلام آمد و اظهار داشت می خواهم وصیت پدر را به یاد تو بیندازم، عباس علیه السلام که می دید خیمه ها در خطر حمله ی دشمن است، از اسب پیاده نشد، فرمود: «مجال سخن نیست ولی چون نام پدرم را بردی، روا نیست از شنیدن وصیت پدرم بگذرم، بگو که من سواره می شنوم». زهیر سخن پدر را (که قبلا در شرح زندگی ام البنین علیه السلام گفته شد) به یاد عباس علیه السلام انداخت. (۲) .

۱- ۹۸. نهج الفصاحه، حدیث ۱۳۵۵.

۲- ۹۹. کبریت الاحمر، ص ۳۸۷.

اطلس

عباس علیه السلام را اطلس می خواندند، زیرا این کلمه به معنی سرخ تیره رنگ و شجاع، چابک و دلاور دریا دل می آید. آن حضرت چنانکه در صحنه های گوناگون نشان داد، دلاوری بی بدیل بود. حتی دستهایش را قطع کردند، تسلیم نشد و همچنان می جنگیـد و به طور کلی ترس در قاموس زندگی او وجود نداشت و در نبرد در برابر هزاران نفر هرگز وحشت نکرد، چنانکه فرازهایی از قهرمانی های او را در فصل سوم خاطرنشان خواهیم ساخت. (۱) .

باب الحسین

پیامبر صلی الله علیه و اله در شأن علی علیه السلام فرمود:

انا مدینه العلم و علی بابها، فمن اراد المدینه فلیأت الباب؛

من شـهر علم هسـتم و علی علیه السـلام در آن شهر است، کسی که خواهان ورود به این شهر است، باید از در آن وارد گردد. (۲) .

حضـرت علی علیه السـلام در همه ی امور، پیشـکار و دربان و واسطه ی بین مردم و پیامبر صلی الله علیه و آله بود. هر بزرگی، دربان یا دربانانی دارد که مردم به واسطه ی آنان با آن شخص بزرگ، ارتباط پیدا کنند.

۱- ۱۰۰. شخصیت قمر بنی هاشم، از: عطایی خراسانی، ص ۵۷ و ۵۸.

۲- ۱۰۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶ و مدارک بی شمار دیگر.

حضرت عباس علیه السلام فرزند علی نیز در حیات و ممات، دربان و پیشکار امام حسین علیه السلام بود و واسطه ی حقیقی بین مردم و امام حسین علیه السلام بود و می باشد، هرگز امام حسین علیه السلام وساطت عباس علیه السلام را رد نمی کند و باب الحوائج بودن او نیز از یک نظر به این خاطر است که باب و پیشکار حسین علیه السلام است و با وساطت، نیازهای نیازمندان را تأمین می کند و بی سامانان را سامان می بخشد.

از علامه طباطبایی (ره) صاحب تفسیر المیزان نقل شده که فرمود: مرحوم سید السالکین و برهان العارفین آقای آقاسید علی قاضی (استاد علامه طباطبایی در عرفان) فرمود: «در هنگام کشف، بر من روشن و آشکار شد که وجود مقدس اباعبدالله الحسین علیه السلام مظهر رحمت کلیه ی الهیه است و باب و پیشکار آن حضرت، سقای کربلا، سر حلقه ی ارباب وفا، آقا باب الحوائج الی الله، ابوالفضل العباس، صلوات الله و سلامه علیه است.» (۱) .

الساعی (تلاشگر)

از لقب های عباس علیه السلام که در زیارت ناحیه ی امام هادی علیه السلام آمده، لقب «ساعی» است. یعنی او نهایت سعی و تلاش را برای تحقق نهضت امام حسین علیه السلام نمود، و دومین شریک و شخص دوم این نهضت بود و در این راستا هیچگونه - حتی یک لحظه - دریغ نکرد.

او هرگز بی تفاوت، بهانه جو و خارج از صحنه نبود، بلکه در همه ی

۱- ۱۰۲. چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

فراز و نشیب های نهضت کربلا حضور خلاق و فعال داشت. بر همین اساس، امام صادق علیه السلام خطاب به او فرمود:

اشهد انک لم تهن و لم تنکل؛

گواهی می دهم که تو در راه دین و دفاع از امام حق، هیچگونه سستی و توقف نکردی. (۱) .

تلاش او به جایی رسید که وقتی دست راستش را قطع کردند، چنین رجز خواند:

و الله ان قطعتم یمینی

انی احامی ابدا عن دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

سوگند به خدا اگر دست راستم را قطع نمودید، من بدون درنگ تا جان در بدن دارم از دینم و از حریم امام راستگو و راستین فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله پاک و امین حمایت می کنم. (۲) .

الصدیق

در زیارت نامه ی حضرت عباس علیه السلام در روز عید فطر و قربان آمده:

السلام علیک ایها العبد الصالح و الصدیق المواسی؛

سلام بر تو ای بنده ی صالح و راستین و فداکار.

واژه ی «صدیق» به اصطلاح ادبی مبالغه در صدق و صداقت است، این لقب برای عباس علیه السلام بیانگر خلوص و راستی و درستی و فکر،

۱- ۱۰۳. کامل الزیارات، ص ۲۰۸.

۲- ۱۰۴. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۸.

روش و منش او در همه ی ابعاد زندگی است و این صفت به طور کامل، لقبی است که ویژه معصومین علیهم السلام است.

از این راه نیز به صداقت همه جانبه ی حضرت عباس علیه السلام پی می بریم، چرا که در واقع این لقب، امضای تکمیلی برای سایر لقب های آن حضرت است، به عبارت روشن تر نشانگر صدق، حقانیت، کمال و اخلاص در همه ی القابش می باشد.

بطل علقمی (قهرمان نهر علقمه)

نظر به اینکه حضرت عباس علیه السلام در کنار نهر علقمه، با جانبازی قهرمانانه و با داوری های عجیب که جز از قهرمانان بزرگ دیده نشده، او را «بطل علقمی» خواندند، آن نهر جدا شده از فرات را از این رو علقمه می گفتند که علقم به معنی درخت سدر است، در کنار آن درخت سدر وجود داشت.

مرحوم محقق متبحر، شیخ عبدالواحد مظفر سه جلد قطور در شأن عباس علیه السلام کتاب نوشته و نام آن را «البطل العلقمی»نهاده است. سه جلد این کتاب بالغ بر ۱۲۰۰ صفحه است.

خون بهای حضرت عباس

در اینجا بهتر آن است که پایان این قسمت را با اشعار ناب و پر محتوای زیر از شاعر تیزبین آقای «عارفچه» بیاراییم:

یاور من گر شود خدای اباالفضل

از دل و از جان کنم ثنای اباالفضل

نیست دروغ اَر بگویم این سخن راست

هست رضای خدا رضای اباالفضل

مرتبه ی شاهیش دهند به عقبی

آنکه شد اندر جهان گدای اباالفضل

ناطقه لال است تا که وصف بگوید

از ادب و حلم و از حیای اباالفضل

گر که بود عقده ای به دل بگشاید

قدرت دست گره گشای اباالفضل

در دو جهان است چشم جمله محبان

بر کرم و جود و بر عطای اباالفضل

در دل من کی هوای خلد برین است

چونکه بود بر سرم هوای اباالفضل

جمله شهیدان خورند غبطه چو بینند

روز جزا حشمت و علای اباالفضل

در کف زهرا بس این برای شفاعت

روز مکافات، دست های اباالفضل

نیست دو عالم بهای یک سر مویش

گر که بسنجند خون بهای اباالفضل

با لب خندان به باغ خلد خرامد

هر که کند گریه در عزای اباالفضل

شکر که «عارفچه» از عطای خداوند

گشت ز جان منقبت سرای اباالفضل

ص:۸۹

جنت و رضوان و حور و کوثر و غلمان

هست همه آیتی ز خوی ابوالفضل

نور دل حیدر است و شمع شهیدان

مظهر حق است نور روی ابوالفضل

شمس و قمر شد خجل ز نور جمالش

مشک ختن شمه ای ز بوی ابوالفضل

خالق اعظم گناه خلق دو عالم

جمله ببخشد به آبروی ابوالفضل

سیمای حضرت عباس در آیینه ی جنگ صفین

اشاره

عباس علیه السلام در کنار برادران و پدر در مدینه می زیست. هنگامی که پس از فوت عثمان، مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند و آن حضرت به طور رسمی به خلافت نشست. حضرت عباس علیه السلام از همیاران قوی دل و پر تلاش در محضر پدر بود و آن حضرت را در تحقق آرمانهای اسلام و رهبری اسلامی یاری می کرد. پس از چند ماه جمعی از همان کسانی که با حضرت علی علیه السلام بیعت کرده بودند، به رهبری عایشه، طلحه و زبیر به سوی بصره آمد و آنجا را تصرف کرده و بنای شورش و مخالفت گذاشتند که نامشان به عنوان «ناکثین» (بیعت شکنان) معروف شد. عایشه سوار بر شتر (جمل) مردم را

بر ضد علی علیه السلام تحریک می کرد. سرانجام جنگ جمل را به وجود آوردند.

حضرت علی علیه السلام و یاران از مدینه برای سرکوبی یاغیان طرفدار معاویه بیرون آمده بودند. وقتی که ماجرای شورشیان بصره مطرح شد. سپاه علی علیه السلام نخست به طرف بصره حرکت کردند تا پس از سرکوبی مخالفان داخلی، به سوی صفین برای نبرد با سپاه معاویه حرکت نمایند. عباس علیه السلام در این هنگام جوان نورس بود. همراه پدر و برادران به سوی بصره حرکت کرد. در بصره مذاکرات برای اصلاح مفید واقع نشد. دشمنان جنگ را شروع کردند، در نتیجه درگیری به اوج شدت خود رسید. سرانجام پیروزی نصیب یاران علی علیه السلام گردید. از مخالفان سیزده هزار نفر کشته شدند و از یاران علی علیه السلام پنج هزار نفر به شهادت رسیدند. (۱) .

در این جنگ، سخنی از عباس علیه السلام در تاریخ دیده نمی شود ولی قطعا او از یاران تلاشگر و فداکار این صحنه بود و چون نوجوانی در حدود ده سال و شاید شانزده ساله بوده، گویی تاریخ او را فراموش نموده است.

پس از جنگ جمل، جنگ بزرگ صفین شروع شد و این جنگ که با معاویه و سپاه او رخ داد، هیجده ماه طول کشید و از شدیدترین جنگهای عصر خلافت حضرت علی علیه السلام بود.

حضرت عباس علیه السلام همراه برادرانش حسن و حسین علیهماالسلام در این

۱- ۱۰۵. تتمه المنتهی ص ۹ و ۱۲.

نبرد، حضور فعال داشتند.

بعضی سن حضرت عباس علیه السلام را در این نبرد، هفده سال تعیین کرده اند. چنانکه این مطلب در مناقب اخطب خوارزمی، ص ۵۴ آمده است، اگر چنین باشد، باید تولد آن حضرت را قبل از سنه ی ۲۶ دانست، زیرا آغاز جنگ صفین در سال ۳۶ رخ داد.

ممکن است گفته شود که اگر به میدان رفتن حضرت عباس علیه السلام را در جنگ صفین در سال ۳۷ بدانیم، آن حضرت در آن وقت حدود دوازده سال داشت و نظر به اینکه قد و قامت رشید و بلند داشت. در ظاهر بیست ساله به نظر می رسید. (۱) .

به هر حال دو واقعه ی عجیب در رابطه ی با شجاعت حضرت عباس علیه السلام در جنگ صفین نقل شده که هر کدام نمونه ای روشن بر شجاعت و دلاوری های ممتاز آن بزرگمرد الهی در این جنگ در دوران نوجوانی می باشد. نظر شما را به آن دو حادثه جلب می کنیم:

ص:۹۲

۱- ۱۰۶. خوارزمی در کتاب مناقب می نویسد: عباس علیه السلام در جنگ صفین مرد کامل و بلند اندام بود، به دلیل اینکه: شخص شجاعی از دشمن به نام «کریب» به میدان جنگ آمد و چند نفر از یاران علی علیه السلام را کشت و سپس فریاد زد: «علی علیه السلام به میدان آید، من می خواهم او را بکشم». علی علیه السلام از اسب پیاده شد و لباس خود را بیرون آورد و در تن عباس علیه السلام کرده و لباس عباس علیه السلام را پوشید (این کار برای آن بود که دشمن، علی علیه السلام را نشناسد) آنگاه به میدان جنگ رفت و با حمله ی قهرمانانه با یک ضربت کریب را به خاک هلاکت افکند و سپس به پایگاه خود بازگشت (فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۹۴) این حادثه بر دو موضوع دلالت دارد: ۱- عباس علیه السلام مردی کامل بود که لباس او برای تن علی علیه السلام مناسب بود. ۲- عباس علیه السلام در جنگ صفین حضور داشته و انکار بعضی بی مورد است.

حضرت عباس در نخستین فتح صفین

معاویه همراه هشتاد و پنج هزار نفر سپاه خود، وارد سرزمین صفین شد و در تصرف شریعه ی فرات پیش دستی کرد، پس از تصرف آن، ابوالاعور اسلمی را با چهل هزار نفر، نگهبان شریعه نمود. هنگامی که سپاهیان حضرت علی علیه السلام به سرزمین صفین رسیدند، تشنه بودند و از طرفی آب به روی آنها بسته شده بود.

مطابق پاره ای از روایات، چندین گردان از سپاه علی علیه السلام برای گشودن آبراه فرات حرکت کردند ولی به گشایش آن توفیق نیافتند. در این هنگام امام حسین علیه السلام پس از مشورت با پدر و طلب اجازه همراه جمعی از سواران و دلاوران مخلص و بی بدیل (مانند مالک اشتر) به سوی قرارگاه ابوالاعور اسلمی حمله کردند، حمله ی آنها آن چنان محکم و شدید بود که طولی نکشید آبراه فرات توسط حسین علیه السلام و همراهان گشوده شد و سپاه نگهبان معاویه از اطراف شریعه پراکنده شده و بعضی به هلاکت رسیدند و این نخستین فتحی بود که در جنگ بزرگ صفین نصیب سپاه علی علیه السلام گردید. (۱) .

جالب اینکه: علامه بیرجندی می نویسد: مطابق نقل بعضی از کتب معتبر در گشایش آبراه صفین، حضرت عباس علیه السلام همراه برادرش امام حسین علیه السلام بود و دوش به دوش هم، رکاب زدند و با یورشهای قهرمانانه ی خود، شریعه ی فرات را از چنگ دشمن خارج ساختند. (۲) .

ص:۹۳

۱- ۱۰۷. نفایس الاخبار، ص ۴۱۸ - معالی السبطین، ج ۲، ص ۴۳۷.

۲- ۱۰۸. کبریت الاحمر، ج ۳، ص ۲۴ - فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۹۳.

نقابداری که هشت نفر قهرمان را به خاک هلاکت افکند

دومین حادثه ی عجیب اینکه: در یکی از روزهای جنگ، حضرت عباس (علیه السلام) نزد پدر آمد و اجازه گرفت تا به میدان جنگ برود، حضرت علی علیه السلام با نقابی صورت او را پوشانید و به عباس که در آن وقت نوجوان بود، به عنوان یک رزمنده ی ناشناس به میدان تاخت، او آن چنان در میدان جولان داد که گویا همه ی میدان در قبضه ی آن نوجوان است و عرصه ی میدان چون گوی در چنبره ی چشم نافذ و توان بی بدیل او است.

سپاه شام از حرکت های پر صلابت او دریافت که جوانی شجاع، قوی دل و پر جرأت، به میدان آمده است، مشاورین نظامی معاویه به مشورت پرداختند تا هماورد رشیدی را به میدان او بفرستند، ولی بر اثر رعب و وحشت عجیبی که بر آن ها چیره شده بود، نتوانستند تصمیم بگیرند، سرانجام معاویه به یکی از سرداران شجاع لشکرش به نام ابن الشعثاء (یا: ابوالشعثاء که می گفتند قدرت رزمیدن با هزاران نفر جنگجوی سواره را دارد) را به حضور طلبید و به او گفت: به میدان این جوان ناشناس برو و با او جنگ کن.

ابن شعثاء گفت: ای امیر! مردم مرا به عنوان قهرمان در برابر ده هزار جنگجو می شناسند، چگونه شایسته است که مرا به جنگ با این کودک روانه سازی؟

معاویه گفت: پس چه کنم؟

ابن شعثاء پاسخ داد: «من هفت پسر دارم، یکی از آنها را به جنگ او می فرستم، تا او را بکشد.»

ص:۹۴

معاویه گفت: چنین کن.

ابن شعثاء، یکی از فرزندانش را به میدان آن نوجوان فرستاد، طولی نکشید که به دست او کشته شد.

ابن شعثاء فرزند دومش را به میدان فرستاد، باز به دست او کشته شد، او فرزند سوم و چهارم تا هفتمش را فرستاد، همه ی آنها به دست آن نوجوان ناشناس به هلاکت رسیدند.

در این هنگام خود ابن شعثاء به میدان تاخت و فریاد زد:

ایها الشاب قتلت جمیع اولادی و الله لاثکلن اباک و امک؛

ای جوان! تو همه ی پسرانم را کشتی، سوگند به خدا قطعا پدر و مادرت را به عزایت می نشانم.

ابن شعثاء به آن نوجوان حمله کرد و بین آن دو، چند ضربه رد و بدل شد، در این هنگام آن جوان، چنان ضربه بر ابن شعثاء زد که او را دو نصف کرد و به پسرانش ملحق ساخت، حاضران از شجاعت او تعجب کردند، در این هنگام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فریاد زد: «ای فرزندم! برگرد ترس دارم دشمنان تو را چشم زخم بزنند.»

او بازگشت، امیرمؤمنان (علیه السلام) به استقبال او رفت و نقاب را از چهره ی او رد کرد و بین دو چشمانش را بوسید.

حاضران نگاه کردند دیدند او قمر بنی هاشم حضرت عباس علیه السلام است. (۱) .

۱- ۱۰۹. معالی السبطین ج ۱، ص ۴۳۸ – الکبریت الاحمر علامه بیرجندی، ج ۳، ص ۲۴.

این ماجرا به روشنی، سیمای حضرت عباس علیه السلام را نشان می دهد که در همان سنین نوجوانی از شجاعت بسیار بالایی برخوردار بوده، براستی که شجاعت را از پدر و مادر به ارث برده است، از این رو مادرش ام البنین علیهاالسلام در مدینه پس از شنیدن خبر شهادت عباس علیه السلام در کربلا، در فرازی در مورد سوگ عباس علیه السلام خطاب به او می گوید:

لو کان سیفک فی یدیک

لما دنی منک احد؛

اگر دست در بدن داشتی و شمشیر در دست بود، هیچ کس جرأت نزدیک شدن به تو را نداشت.

و در همین اشعار، در فرازی از عباس علیه السلام به عنوان «شیرزاد» یاد کرده می گوید:

ویلی علی شبلی امال برأسه ضرب العمد؛

ای وای که عمود آهنین بر سر شیر بچه ام وارد شد. (۱) .

نمای دیگری از جنگ صفین

مرحوم محدث و عالم بزرگ، ملا حبیب الله کاشانی روایت می کند: در روز عاشورا حضرت عباس علیه السلام نزد برادرش امام حسین علیه السلام آمد و اصرار بسیار کرد که امام به او اجازه رفتن به میدان بدهد، ولی امام حسین علیه السلام اجازه نمی داد. عباس علیه السلام عرض کرد: در جنگ صفین، روزی به میدان جنگ رفتم و تلاش بسیار کردم، هنگامی که با صورت غبار آلوده و لب های خشک نزد پدر باز گشتم، مرا نزد خود طلبید و غبار

۱- ۱۱۰. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۰ (واژه ی رثی).

از چهره ام پاک کرد و به من فرمود: «هنگامی که ماجرای کربلا رخ داد، برادرت حسین علیه السلام در صحرای کربلا یار و یاور می طلبد، دست از یاریش بر مدار و جان در قدمش نثار کن.»

اکنون آماده ی جان نثاری هستم:

عمری بود ای ستوده ی روز الست

جامی ز می نثار دارم در دست

خواهم که شوم فدایت ای جان جهان

سر در ره تو سپارم و روح و روان

بنابراین ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله به من اجازه ی رزم با این ظالمان را بده:

چرا به خدمت جد تو سرخ رو نروم

چرا به نزد پیمبر به آبرو نروم

چرا ز کرب و بلا جانب جنان نشوم

چرا فدای تو ای شاه انس و جان نشوم

چرا که لعل شهادت طراز افسر تو است

کرم نمای که عباس علیه السلام هم برادر تو است (۱) .

وصیت مخصوص حضرت علی به عباس

مطابق بعضی از روایات؛ در آن هنگام که حضرت علی علیه السلام در بستر شهادت آرمیده بود (روز ۱۹ تا شب ۲۱ سال ۴۰ ه- ق) عباس علیه السلام را به

۱- ۱۱۱. تذکره الشهداء، ص ۲۵۵.

حضور طلبید و او را به سینه اش چسبانید و فرمود: «پسرم! به زودی در روز قیامت به وسیله ی تو چشمم روشن می گردد؛

اذا کان یوم عاشورا و دخلت المشرعه، ایاک ان تشرب الماء و اخوک الحسین عطشان؛

هرگاه روز عاشورا فرارسید و بر شریعه ی آب وارد شدی: مبادا از آب بنوشی در حالی که برادرت تشنه است. (۱) .

حضرت عباس علیه السلام به این وصیت عمل کرد، تا آنجا که فرمود:

و الله لا اذوق الماء و سیدی الحسین عطشانا؛

سوگند به خدا از آب نمی چشم، با اینکه آقایم حسین علیه السلام تشنه است. (۲) .

به این ترتیب حضرت عباس علیه السلام زندگی درخشان خود را در عصر پدر، با کمال درایت، صلابت و وفاداری به پدر، به پایان رسانید، در کنار بستر پدر، وصیت های پدر را شنید و به خاطر سپرد و تصمیم گرفت؛ همچون زمان پدر، یار باوفا و راستین برای امام بعد از او یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام باشد و تا آخرین توان خود، از حریم اسلام و امامت، دفاع کند.

ص:۹۸

۱- ۱۱۲. ترجمه مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۹۷.

۲- ۱۱۳. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۵۴ - النقد النزیه، از: علامه شیخ عبدالحسین حلی، ج ۱، ص ۱۰۰.

حضرت عباس در عصر امامت امام حسن و امام حسین علیهم السلام

اشاره

ص:۹۹

اشاره

پس از شـهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام که در رمضان سال ۴۰ (ه- ق) رخ داد، امام حسن علیه السـلام زمام امور امامت و خلافت را به دست گرفت و مدت امامت آن حضـرت، حدود ده سال طول کشید. امام حسن علیه السلام در این مدت در برابر معـاویه قرار گرفته بود، از این رو بـا حوادث تلـخ بسـیار و با فراز و نشـیب های گوناگون روبرو شـد، به خصوص ماجرای تلخ صلح با معاویه، که امام حسن علیه السـلام آن را به عنوان یک آتش بس مشـروط، برای حفظ و بازسازی نیروها پذیرفت، عده ای را بر آن واداشت که به آن حضـرت اعتراض کردنـد و در این رابطه، آن بزرگوار در فشارهای سـختی قرار گرفت، در همه ی این بحران هـا، حضـرت عبـاس علیه السـلام مطیع برادر بـود و از او به عنوان امـام، اطـاعت و پیروی می کرد و کوچکـترین مخالفتی از او نسبت به امام حسن علیه السلام دیده نشد.

حضرت عباس همراه و همیار برادرش امام حسن

در مورد اطاعت حضرت عباس علیه السلام در آغاز زیارت نامه اش، از زبان

ص:۱۰۱

امام صادق علیه السلام خطاب به آن حضرت می خوانیم:

السلام علیک ایها العبد الصالح، المطیع لله و لرسوله و لامیرالمؤمنین و الحسن و الحسین علیهم السلام؛

سلام بر تو ای بنده ی صالح و مطیع خدا و رسولش و پیرو امیرمؤمنان علی علیه السلام و حسن و حسین علیهماالسلام.

و در قسمت آخر این زیارت نامه (که قبلا ذکر شد) از زبان امام صادق علیه السلام آمده: «گواهی می دهم که تو از دنیا رفتی، در حالی که اقتدا به صالحان نمودی و از پیامبران پیروی کردی.» (۱) .

به این ترتیب می بینیم امام صادق علیه السلام آن حضرت را مطیع امام حسن و امام حسین علیه السلام دانسته و او را تا آخر عمر، پیرو صالحان و پیامبران، براساس بصیرت و آگاهی، معرفی کرده است.

امام حسن علیه السلام پس از شش ماه و چهار روز خلافت در کوفه، بر اثر نابسامانی ها از کوفه به مدینه بازگشت و نه سال و چهار ماه به دور از خلافت، در مدینه زیست.

حضرت عباس علیه السلام همراه برادرش، از کوفه به مدینه بازگشت و در اطراف امام و برادرش زیست، هرگز به حکومت سیاه معاویه، اعتنا نکرد، موضع گیری و مخالفت خود را همانند موضع گیری برادرش امام حسن علیه السلام به صورت بی اعتنایی و قهر از حکومت ننگین معاویه، ادامه داد، تا آنگاه که امام حسن علیه السلام توسط جعده دختر اشعث که عامل نفوذی معاویه بود، مسموم شده و به شهادت رسید.

۱- ۱۱۴. کامل الزیاره، ص ۲۵۸.

امام حسن علیه السلام وقتی که نشانه های رحلت را در خود مشاهده کرد، برادرش حسین علیه السلام را به حضور طلبید و به او چنین فرمود:

«برادرم! هنگام فراق فرارسیده، من به خدایم می پیوندم، مرا زهر خورانیده اند... تو را به آن حقی که بر تو دارم مبادا در این باره سخنی بگویی (و با مطرح کردن آن، جنگ کنی که صلاح اسلام و شیعیان در این شرایط نیست) هنگامی که از دنیا رفتم، چشمانم را بپوشان، مرا غسل بده و کفن کن و در میان تابوت بگذار و به سوی قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر، تا با جدم تجدید عهد کنم (و دیداری تازه نمایم) در این هنگام به زودی با خبر می شوی که مردم گمان می کنند که تو می خواهی مرا در کنار قبر صلی الله علیه و آله دفن کنی، به سوی تو می آیند، تا از تو جلوگیری کنند، تو را به خدا سوگند می دهم که مبادا در مورد من به اندازه ی شیشه حجامت، خون ریخته شود.» (۱) .

حضرت عباس، مطیع امام حسین در اجرای وصیت برادر

وصیت امام حسن علیه السلام گرچه به امام حسین علیه السلام بود، ولی حقیقت وصیت به همه ی برادران و بنی هاشم و شیعیان بود، از این رو حضرت عباس علیه السلام نیز مورد خطاب این وصیت بوده است.

امام حسن علیه السلام به لقاءالله پیوست، امام حسین علیه السلام همراه برادران و شیعیان و بستگان، مطابق وصیت، پس از غسل و کفن و نماز، جنازه ی امام حسن علیه السلام را در میان تابوت نهاده و به سوی مرقد منور پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- ۱۱۵. ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴.

حرکت کردنـد، بـدخواهان کینه توزماننـد مروان و دار و دسـته هایش به همـدیگر گفتند حسـین علیه السـلام و بنی هاشم می خواهنـد. جنـازه ی امـام حسن علیه السـلام را در کنار قبر پیامبر صـلی الله علیه وآله دفن کننـد، همـدیگر را تحریک کردنـد و اجتماع نمودند تا از دفن جنازه ی آن حضـرت در کنار قبر پیامبر صـلی الله علیه و آله جلوگیری نمایند، تا آنجا که عایشه سوار بر استر شد و به آنها پیوست و فریاد می زد:

نحو ابنکم عن بیتی...؛

پسر خود را از خانه ام دور کنید...

امام حسـین علیه السـلام و برادران هر کـدام پاسـخ آنها را دادنـد و به آنها فهماندنـد که جنازه را برای تجدید عهد، کنار مرقد پیامبر صلی الله علیه وآله آورده ایم.

آنگاه امام حسین علیه السلام همراه برادران و بستگان، جنازه را به بقیع برده و در آنجا به خاک سپردند. (۱) .

کینه های پلید بدخواهان به جایی رسـید که جنازه ی امام حسن علیه السلام را تیرباران کردند، به طوری که هنگام دفن، هفتاد چوبه ی تیر از بدن مطهرش بیرون آوردند. (۲) .

آنچه که در اینجـا قابل توجه است این که: حضـرت عباس علیه السـلام که در این هنگام ۲۴ سال داشت، هم شـجاع بود و هم احساسات جوانی در سر داشت، در عین حال طبق وظیفه به وصیت برادر عمل کرد و با

۱- ۱۱۶. همان مدرک - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.

۲- ۱۱۷. انوار البهیه، ص ۱۳۳.

کمال حلم و بردباری و صبر انقلابی، اطاعت از وصیت امام حسن علیه السلام را بر احساسات و خواسته خود مقدم داشت و با خویشتن داری و تسلط بر خود به خاطر صلاح اسلام دندان بر روی جگر گذاشت و قهرمانانه خود را کنترل کرد و تعهد و وفاداری خود را نسبت به امام حسن علیه السلام ایفا نمود.

مرحوم علامه سید عبدالرزاق مقرم می نویسد: روایت شده پس از تیرباران جنازه ی مطهر امام حسن مجتبی علیه السلام، هنگامی که عباس علیه السلام این وضع دلخراش را دید، غیرتش به جوش آمد، کاسه ی صبرش لبریز شد، شمشیر به دست گرفت و تصمیم حمله به آن حرامیان بد طینت گرفت، ولی امام حسین علیه السلام به سراغ عباس علیه السلام آمد و بنا به وصیت برادرش امام حسین علیه السلام که خون ریزی را در آن مورد، روا ندانسته بود، عباس را از حمله کردن باز داشت.

حضرت عباس علیه السلام آتش خشمش را به جان ریخت و به اطاعت از امام حسین علیه السلام، صبر و تحمل کرد و در انتظار فرصت وعده ی الهی بود تا فرارسد و در شهادتگاه «نوادیس» (کربلا) جان خود را فدای آیین اسلام نماید و به سعادت ابدی نایل شود. (1) .

ای امیری که علمدار شه کرب و بلایی

اسد پیشه ی صولت، پسر شیر خدایی

یک جهان صولت و پنهان شده در پیشه تمکین

یک فلک قدرت و تسلیم به تقدیر قضایی

ص:۱۰۵

۱- ۱۱۸. ترجمه العباس سردار کربلا، ص ۲۸۰.

ازدواج حضرت عباس و فرزندان او

به خوبی روشن نیست که حضرت عباس علیه السلام در چه سالی ازدواج نمود، ولی نظر به اینکه آن حضرت هنگام شهادت پدر، حدود چهارده سال داشت، می توان حدس زد که ازدواج آن حضرت در عصر امامت امام حسن علیه السلام بوده است.

حضرت عباس با لبابه دختر عبیدالله بن عباس که پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله بود ازدواج کرد، لبابه از بانوان ارجمند بود و از حضرت عباس علیه السلام دارای دو فرزند به نام فضل الله و عبیدالله شد و نسل حضرت عباس علیه السلام از جانب عبیدالله، ادامه یافت و در این نسل، رادمردان بزرگ و عالمان و فقیهان برجسته به وجود آمدند، مانند ابویعلی حمزه بن قاسم که نوه ی حضرت عباس علیه السلام در نسل پنجم است و مرقد مطهرش در نزدیک حله، دارای گنبد و بارگاه است (۱) و مانند علی بن ابراهیم بن ابی جعفر، حسن به عبیدالله بن ابی الفضل علیه السلام که نوه آن حضرت در نسل سوم است و مرقد مطهرش دارای گنبد و بارگاه ملکوتی و زیارتگاه مهم در قم (قسمت آخر خیابان باجک) است و به عنوان شاه زاده سید علی (یا شاه سید علی) معروف می باشد. (۲) .

مرحوم علامه سید عبدالرزاق مقرم در کتاب خود «العباس» برای حضرت عباس علیه السلام شش فرزند (پنج پسر و یک دختر) ذکر کرده است و می نویسد: مادر فضل الله و عبیدالله، لبابه بود و مادر یا مادران چهار

ص:۱۰۶

۱- ۱۱۹. فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۹۲ - ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۴۹.
۲- ۱۲۰. حضرت معصومه علیهاالسلام فاطمه دوم، تألیف نگارنده، ص ۲۱۹.

فرزند دیگرش به نام های حسن، قاسم (عبدالله)، محمد و دختری که نامش معلوم نیست،ام ولد بوده اند. (۱) .

مرحوم علامه سید محسن امین (ره) دو نفر از فرزندان حضرت عباس علیه السلام به نام های: محمد بن عباس و عبدالله بن عباس را در شمار شهیدان کربلا می شمرد. (۲) .

علامه سروی یک فرزند او، یعنی محمد را جزء شهدای کربلا شمرده است. (۳) .

هیچ بعید نیست که حضرت عباس علیه السلام با خانواده ی خود به کربلا آمده باشد و دو فرزند جوانش را به میدان فرستاده و آنها قبل از خود به شهادت رسیده باشند، چنانکه اکثر شهیدان کربلا با زن و فرزند خود به کربلا آمده بودند، به ویژه اینکه: چنانکه در حوادث روز عاشورا ذکر خواهد شد، حضرت عباس علیه السلام دارای خیمه ی مخصوص بود و هنگام وداع به آن خیمه آمد و با همسر و فرزندانش وداع کرد.

شأن و مقام عبیدالله بن عباس

در میان فرزندان حضرت عباس علیه السلام عبیدالله دارای مقام بسیار ارجمند بود و از یاران و اصحاب امام سجاد علیه السلام به شمار می آمد، آن حضرت هر وقت او را می دید، به یاد فداکاری های عمویش (پدر او)

۱- ۱۲۱. اقتباس از فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۲- ۱۲۲. اعیان الشیعه، چاپ جدید، ج ۱، ص ۶۱۰.

۳- ۱۲۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۲.

می افتاد و گریان می شد.

از گفتنی ها اینکه: حضرت ام البنین علیهاالسلام مادر حضرت عباس علیه السلام پس از آگاهی شهادت فرزندانش، در مدینه عبیدالله را هر روز همراه خود به بقیع می برد و به یاد حضرت عباس علیه السلام و پسران دیگرش گریه می کرد، مردم مدینه در آنجا اجتماع می نمودند و با شنیدن ذکر مصیبت او، گریه می کردند. (۱) عبیدالله بن عباس علیه السلام در سال ۱۵۵ هجری قمری درگذشت. (۲) .

عبیدالله فرزندی به نام حسن داشت، حسن دارای پنج پسر به نام های: فضل، حمزه، ابراهیم، عباس، عبیدالله بود و این پنج نوه ی حضرت عباس علیه السلام هر کدام در عصر خود از فقهای بزرگ و برجسته و وارسته بودند و موقعیت و شخصیت والایی در میان مردم داشتند. (۳) .

حضرت عباس در عصر امامت حسین قبل از حادثه ی کربلا

امام حسین علیه السلام پس از شهادت امام حسن علیه السلام عهده دار امور امامت گردید و امامت آن حضرت از سال ۵۰ تا هنگام شهادتش (حدود ده سال) ادامه یافت، حضرت عباس علیه السلام در همه ی حوادث فرهنگی و سیاسی و عبادی، در این عصر، پیرو کامل و مخلص امام حسین علیه السلام بود، گویا تولد او در چهارم شعبان با توجه به تولد امام حسین علیه السلام

۱- ۱۲۴. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۰ (واژه ی رثی).

۲- ۱۲۵. عمده المطالب (واژه ی عبیدالله بن عباس).

۳- ۱۲۶. العباس از: سید عبدالرزاق مقرم، ص ۲۴۲.

در سوم شعبان، براساس قلم تقدیر، قلم پیروی عباس علیه السلام از حسین علیه السلام را نیز رقم می زد، چرا که همیشه، چهار پیرو سه است.

در میان این حوادث، دو حادثه ی بزرگ و مهم بود، که حضرت عباس در کنار برادر می درخشید و هرگز از خط فکری و عملی او جدا نشد:

۱- در ماجرای بیعت گرفتن برای یزید در عصر معاویه و نیز بعد از معاویه.

۲- در ماجرای کربلا.

برای روشن شدن مطلب، به توضیح هر یک می پردازیم.

مخالفت عباس با بیعت با یزید

در عصر معاویه، با اینکه از شرایط صلح با امام حسن علیه السلام این بود که معاویه برای خود خلیفه تعیین نکند، معاویه این شرط و شرایط دیگر را زیر پا گذاشت و با کمال گستاخی و خودکامگی مخالفت خود را با خاندان نبوت آشکار ساخت. او در کوفه بر فراز منبر رفت و آشکارا گفت:

شرطت للحسن شروطا و کلها تحت رجلی؛

با حسن علیه السلام شرط هایی نمودم، همه ی آنها را زیر پایم نهادم. (۱) .

معاویه که برای نصب فرزندش یزید به عنوان خلیفه، به دنبال

۱- ۱۲۷. تتمه ی المنتهی، ص ۳۵.

فرصت می گشت، در سال ۵۶ هجری، این فرصت را به دست آورد و روزی را تعیین کرد و رسما به یکی از مزدوران جلادش به نام ضحاک بن قیس گفت: ولایت عهدی یزید را در ملأ عام (در مسجد دمشق) اعلام کند و به چند نفر از افراد مشهور فرمان داد که ابلاغ ضحاک را تصدیق نمایند.

آن روز فرارسید و معاویه ولایتعهدی یزید را که در لوحی نوشته بود، به ضحاک داد، ضحاک آن را در حضور مردم خواند و مردم را به بیعت با یزید دعوت کرد، با توجه به اینکه یزید در این هنگام سی سال داشت.

بعضی از حاضران از روی ترس و بعضی از روی طمع، بیعت کردند و بعضی اعتراض نمودند. گفتگو در این مورد بسیار شد، حتی مروان اعتراض کرد، معاویه با تطمیع، او را راضی نمود، به مروان گفت: «تو را ولیعهد یزید نمودم.»

وقتی که مروان چنین دید، تسلیم شد، معاویه به او دستور داد تا به مدینه برود و فرماندار مدینه شود و مردم حجاز را به پذیرش بیعت با یزید دعوت کند. (۱) .

و مطابق روایات دیگر، عایشه به معاویه اعتراض کرد، معاویه به طور محرمانه در مدینه دستور داد چاهی را کندند و داخل آن را پر از آهک نمود، سپس شبانه عایشه را برای مذاکره، دعوت کرد، وقتی که عایشه نزد معاویه آمد، معاویه با ظاهرسازی و پشت هم اندازی

۱- ۱۲۸. اقتباس از ناسخ التواریخ امام حسین علیه السلام، ط. رحلی، ص ۷۹-۸۱.

و تعارف او را بر سر آن چاه آورد، عایشه به چاه افتاد و در همانجا از دنیا رفت و همانجا قبر او شد و مردم مدتها نمی دانستند که عایشه کجا رفته است. (۱) شاعر معروف، سنائی که از اهل تسنن است در این باره می گوید:

عاقبت هم به دست آن یاغی

شد شهید و بکشتش آن طاغی

آنکه با جفت مصطفی زین سان

بد کند مر و را تو مرد مخوان

در مقابل این بیعت گرفتن با زور و اجبار، عده ای آشکارا مخالفت کردند، در رأس آنها امام حسین علیه السلام بود، که با کمال صراحت مخالفت نمود، حتی در ضمن نامه ای به معاویه، که بدعتها و مخالفت های او با اسلام را بر می شمرد، چنین نوشت:

«و ان اخذک الناس ببیعه ابنک یزید و هو غلام حدث، یشرب الخمر و یلعب بالکلاب، فقد خسرت نفسک و بترت دینک؛

و اگر مردم را با زور و اکراه به بیعت با پسرت یزید می کشانی با اینکه او جوانی بی تجربه، شرابخوار و سگباز است، در حقیقت به ضرر و زیان خود، اقدام کرده ای و دین خود را تباه نموده ای. (۲) .

حضرت عباس علیه السلام در این ماجرا نیز همچون امام حسین علیه السلام فکر می کرد و از او اطاعت می نمود و هرگز دیده و شنیده نشد که او بیعت

۱- ۱۲۹. کامل بهایی، باب ۲۷، فصل ۱۶، ص ۴۵۶.

۲- ۱۳۰. رجال کشی، ص ۳۲ - مقتل الحسین مقرم، ص ۲۰ و ۲۱.

با یزید را بپذیرد، بلکه مو به مو همان خط فکری و عملی امام حسین علیه السلام را دنبال می کرد.

(یاری عباس علیه السلام و همراهان از امام حسین علیه السلام در فرمانداری مدینه)

هنگامی که معاویه در بستر مرگ قرار گرفت، پسرش یزید را طلبید و پیش رویش نشانید و به او گفت: «پسرم! من همه ی ناهمواری ها و مشکلات را برای بیعت گرفتن از مردم برای تو، هموار ساختم و گردنکش ها را در برابر تو رام نمودم و شهرها را تحت تسخیر تو در آوردم، ولی در مورد سه نفر در رابطه با بیعت با تو، ترس و هراس دارم و آنها عبارتند از: حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر.

در مورد عبدالله بن زبیر، هر جا او را یافتی، قطعه قطعه اش کن، زیرا اگر او بر تو دست یابد مانند شیر به تو حمله می کند و در غیر این صورت مانند برخورد روباه با سگ، با تو نیرنگ و حیله می نماید، اما عبدالله بن عمر، با او سازش کن، او با تو است، او را از خود دور نکن، اما حسین علیه السلام نسبت او را به پیامبر صلی الله علیه وآله می دانی، او گوشت و خون رسول خدا صلی الله علیه و آله است و من می دانم که مردم عراق او را به سوی خود می خوانند، سپس او را تنها می گذارند، اگر به او غالب شدی، حقش را بشناس و حریم مقامش را در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله رعایت کن و با او ستیز مکن با توجه به اینکه بین ما و او خویشاوندی وجود دارد، بپرهیز از این که به او آسیب برسانی. (۱) .

ص:۱۱۲

۱- ۱۳۱. بحار، ج ۴۵، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

معاویه در نیمه رجب سال ۶۰ هجری از دنیا رفت، وقتی که یزید بر مسند خلافت نشست، وصیت پدر را نادیده گرفت، بی درنگ برای فرماندار مدینه «ولید بن عتبه» چنین نامه نوشت: «حسین علیه السلام را احضار کن و بدون تأخیر از او بیعت بگیر و اگر بیعت نکرد گردنش را بزن و سرش را نزد من بفرست.»

ولید، مروان را به حضور طلبید و با او در این باره به مشورت پرداخت. مروان گفت: «حسین بیعت نمی کند، اگر من به جای تو بودم گردنش را می زنم.»

ولید (که تا حدودی خوش نفس بود) آرزو کرد ای کاش به دنیا نیامده بودم که چنین دستوری به من بدهند، آنگاه ولید شخصی را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد و او را به فرمانداری دعوت کرد.

امام حسین علیه السلام همراه سی نفر از بستگان و غلامانش به سوی فرمانداری حرکت کردند. (۱) این سی نفر مسلح بودند، کنار درگاه فرمانداری توقف کردند، تا اگر پیش آمد سختی شد به حمایت از امام حسین علیه السلام پرداخته و او را از آسیب دشمن نجات دهند. (۲) .

در روایت دیگر آمده: امام حسین علیه السلام هنگامی که خواست نزد ولید برود، «نوزده نفر» از بستگانش را طلبید و به آن ها گفت: «شما همراه من تا درگاه ساختمان فرمانداری بیایید، هنگامی که نزد ولید وارد شدم و مذاکره ی بین من و او به خشونت و شدت گرایید، هرگاه

۱- ۱۳۲. لهوف، ص ۲۲.
۲- ۱۳۳. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳ – مقتل الحسین مقرم، ص ۱۳۷.

صیحه و فریاد مرا شنیدید، به داخل ساختمان فرمانداری یورش کنید و مرا از دست ظالمان برهانید، ولی مراقب باشید که کسی را نکشید و باعث برانگیختن آشوب نگردید.»

همراهـان بـا امـام حسـین علیه السـلام به طرف ساختمان فرمانـداری حرکت کردنـد و در کنار درگاه آن اجتماع نمودنـد، امام حسین علیه السلام به داخل فرمانداری وارد شد، ولید نامه ی یزید را خواند و از امام حسین علیه السلام مطالبه ی بیعت کرد.

امام حسین علیه السلام فرمود:

ما کنت ابایع لیزید؛

من با یزید هرگز بیعت نمی کنم.

مروان که در آنجا حاضر بود گستاخانه به امام حسین علیه السلام گفت: «با امیرمؤمنان (یزید) بیعت کن.»

امام حسین علیه السلام فرمود: «وای بر تو دروغ گفتی، چه کسی یزید را امیر و رییس مؤمنان نموده است؟»

مروان خشـمگین شد و برخاست و شمشـیرش را برهنه نمود و به ولید گفت: «به شمشـیر به دستانت فرمان بده که قبل از خروج حسین علیه السلام از فرمانداری، گردنش را بزنند، خون او بر گردن من باشد.»

در این هنگام فریاد صـیحه ی امام حسـین علیه السـلام بلند شد، نوزده نفر از خاندان امام حسـین علیه السلام به داخل ساختمان فرمانـداری یـورش آوردنـد در حـالی که شمشـیرهایشان را از نیـام بیرون کشـیده بودنـد، امـام حسـین علیه السـلام را بی آنکه کوچکترین آسیبی به او برسد، از مقر فرمانداری

خارج نمودند. (۱) .

قطعا یکی از افراد بلکه از سردارانی - که در میان این نوزده نفر (یا سی نفر) بودند و در پیشاپیش گروه ضربت هاشمی، به داخل مقر فرمانداری هجوم بردند و امام را از گزند دشمن نجات دادند، حضرت عباس علیه السلام بود و به این ترتیب عباس علیه السلام در همان آغاز نهضت کربلا، صلابت و شجاعت و حمایت بی دریغ خود را از حریم رهبری نشان داد و به دفاع از جان و فکر و سخن امام حسین علیه السلام پرداخت و حسین علیه السلام را در بیعت نکردن با یزید یاری نمود.

قاطعیت عباس در پیروی از امام حسین

در ورق دیگر تاریخ چنین می خوانیم: هنگامی که پس از مرگ معاویه، یزید برای ولید فرماندار مدینه نامه نوشت و از او خواست که از حسین علیه السلام بیعت بگیر وگرنه گردنش را بزن، ولید نیمه های شب با شتاب «عمرو بن عثمان بن عفان» را احضار کرد و به او دستور داد همان ساعت حرکت کند و حسین، محمد حنفیه عباس و عبدالله بن زبیر را هر کجا یافت نزد او بیاورد.

پسر عثمان نخست حاضر به این کار نبود، ولی با فشار ولید مجبور شد تا این مأموریت را انجام دهد، شبانه به سراغ آنها رفت، پس از پرس وجو، دریافت که حسین و عباس علیهم السلام و دیگران به عادت همیشگی در حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله در کنار مسجد هستند، به آنجا رفت و پیام ولید

۱- ۱۳۴. مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۸۸.

را به آنها ابلاغ کرد، امام حسین علیه السلام به او فرمود: «تو برو من خودم می آیم.»

پس از رفتن مأمور، عبدالله بن زبیر احساس خطر کرد و به حسین علیه السلام گفت: «احضار ما در این وقت شب، برای چیست جز اینکه توطئه ای در کار باشد؟!»

امام حسین علیه السلام فرمود: «من احتمال زیاد می دهم که خبر مرگ معاویه رسیده و ولید می خواهد از ما برای یزید بیعت بگیرد، ولی ولید باید بداند که هرگز به این آرزو نخواهد رسید.»

حضرت عباس علیه السلام که در آن جا حاضر بود، دنبال سخن امام حسین علیه السلام را تکرار کرد و گفت: «آری او هرگز به آرزوی خود نخواهد رسید و ما بیعت نمی کنیم.»

سرانجام امام حسین علیه السلام نزد ولید رفت، ولید خبر مرگ معاویه را به او داد و از او خواست با یزید بیعت کند، امام حسین علیه السلام فرمود: «لابد بنابراین است که شخصی مثل من، آشکارا با یزید بیعت کند، بنابراین هرگاه بیعت عمومی برای مردم تشکیل دادی، مرا هم به همراه مردم دعوت کن.»

ولید این پیشنهاد را پذیرفت، مروان که در آنجا حاضر بود، به ولید گفت: «نگذار حسین علیه السلام از اینجا بیرون رود، جز اینکه بیعت کند وگرنه دست به او نخواهی یافت تا خونها ریخته شود، اکنون اگر بیعت نکرد گردنش را بزن.»

امام حسین علیه السلام برآشفت و بر سر مروان فریاد کشید و فرمود: «ای پسر زنی که زرقاء نام داشت (یعنی همان زنی که در زمان جاهلیت

پرچم زناکاری بر بالای خانه اش نصب کرده بود) آیا تو می خواهی مرا بکشی یا ولید؟ این سخن دروغ و فسق است، فریاد حسین علیه السلام باعث شد که حضرت عباس علیه السلام و همراهان که در درگاه ساختمان فرمانداری در آماده باش کامل بودند، وارد ساختمان شده و حسین علیه السلام را از گزند دشمن رهانیدند و آن حضرت با همراهان از نزد ولید بیرون آمد.

به این ترتیب عباس علیه السلام دوش به دوش حسین علیه السلام بیعت با یزید را رد کردند و با قاطعیت در برابر ولید، ایستادگی نمودند.

محمد حنفیه (یکی از برادران امام حسین علیه السلام) که حدود ده سال از امام حسین علیه السلام کوچکتر بود به صورت نصیحت به امام حسین علیه السلام و عباس علیه السلام گفت: «برای رفع خطر با یزید بیعت کنید.»

امام حسین علیه السلام پاسخ داد: «ای برادر! این را بدان که اگر در سراسر روی زمین، هیچ جایگاه و پناهگاهی برای من باقی نمانده باشد و هیچ کس از من پشتیبانی نکند، من هرگز با یزید بیعت و اطاعت نخواهم کرد.» (۱) .

مرحوم علامه محقق سید عبدالرزاق مقرم (متوفی سال ۱۳۹۱ ه- ق) در مورد مقام اطاعت حضرت عباس علیه السلام از امام حسین علیه السلام، پس از بیان بخشی از فضایل حضرت عباس علیه السلام می نویسد: «این فضیلت ها همه از پرتو انوار سیدالشهداء امام حسین علیه السلام بود، که عباس علیه السلام بر اثر پیروی از او کسب نموده و آیینه ی تمام نمای وجود امام حسین علیه السلام

۱- ۱۳۵. اقتباس از کتاب زندگانی حضرت ابوالفضل، از: احمد صادقی اردستانی، ص ۶۶ تا ۷۳.

شـده بود و بی شـک حسـین و عبـاس علیه السـلام از مصـادیق بارز این آیات قرآن بودنـد که خداونـد در آیه ۱ و ۲ سوره ی شمس می فرماید:

و الشمس و ضحیها – والقمر اذا تلیها؛

سوگند به خورشید و آن هنگام که فروغ می بخشد – و سوگند به ماه و آن زمان که دنبال خورشید روان است.

خورشید، حسـین علیه السـلام است و ماه، عباس علیه السـلام، چرا که عباس هیچ سـخنی نمی گفت مگر آنکه قبلا از برادرش شنیـده باشـد و هیچ عملی انجام نمی داد، مگر اینکه به جهت پیروی از امامش انجام پذیرد و در یک کلام، عباس علیه السـلام هیچگاه خویش را بر وجود مقـدس امام حسـین علیه السـلام مقدم نمی داشت و به عبارت روشـنتر: عظمت و شخصـیت معنوی ابوالفضل علیه السلام به خاطر نور مقدس امام حسین علیه السلام بود که در آینه ی وجود پیراسته اش، تابیده بود.» (۱) .

به عبارت روشن تر همان گونه که علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله بود و فرمود:

و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امه، یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما؛

من همچون شتر بچه ای دنبـال مـادرش (سایه به سایه) به دنبال پیامبر صـلی الله علیه وآله حرکت کردم، و او هر روز، نکته تازه ای از اخلاق نیک را برای من آشکار می ساخت.» (۲) .

۱– ۱۳۶. ترجمه العباس سردار کربلا، ص ۱۶۲.
۲– ۱۳۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

حضرت عباس علیه السلام نیز از امام حسین علیه السلام این گونه پیروی می کرد، و از محضر او در همه ی لحظه های عمرش، بهره مند می شد.

حرکت عباس در پیشاپیش کاروان امام حسین به سوی مکه

پس از احضار امام حسین علیه السلام برای اخذ بیعت و جواب شدید آن حضرت در رد بیعت، امام خود را در مدینه، در خطر شدید دید، تصمیم گرفت شبانه مدینه را به قصد مکه ترک کند، محرمانه بستگان و شیعیان خود را دید و آنها را دعوت به حرکت کرد، بعضی معذور بودند از این رو در مدینه ماندند، ولی بعضی با اظهار عذرهای غیر مقبول، نه تنها از دعوت امام حسین علیه السلام سرپیچی کردند، بلکه به تحت عنوان نصیحت و خیرخواهی، آن حضرت را از سفر باز می داشتند.

ولی حضرت عباس علیه السلام بدون چون و چرا در پیشاپیش کاروان امام حسین علیه السلام حرکت نمود و در همه جا دوش به دوش امام، به حرکت خود ادامه داد. حتی برادران مادری اش عبدالله، جعفر و عثمان، و افراد خانواده اش را نیز به همراه خود حرکت داد و به عنوان بزرگترین شریک امام حسین علیه السلام در تحقق نهضت عظیم کربلاء همانند وفای علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله، با کمال اخلاص و وفاداری، با اراده ی قوی حرکت کرد.

مطابق بعضی از تواریخ - چنانکه گفتیم - آب رسانی به کاروانیان را از آغاز سفر (از مدینه تا مکه) و از مکه تا کربلا و تا آخر نهضت، بر عهده گرفت.

ص:۱۱۹

کاروان امام حسین علیه السلام در شب ۲۸ رجب سال ۶۰ از مدینه به سوی مکه روانه شدند و روز سوم شعبان سال ۶۰ به مکه رسیدند.

مردم کوفه از ورود امام حسین علیه السلام به مکه باخبر شدند و نامه های بسیار برای امام علیه السلام فرستادند و آن حضرت را به کوفه دعوت کردند، سرانجام آن حضرت و همراهان در روز هشتم ذیحجه سال ۶۰ – پس از توقف چهارماه و پنج روز در مکه – به سوی کوفه حرکت نمودند و دوم محرم سال ۶۱ به سرزمین کربلا رسیدند و ناگریز در همانجا سکونت نمودند و ماجرای خونین کربلا به پیش آمد.

حضرت عباس علیه السلام در این سفر (از مکه به کربلا) نیز که پر از حوادث خطیر بود، و بعضی فرار را بر قرار ترجیح دادند و بعضی کنار کشیدند و... از آزمایش الهی به خوبی پذیرفته شد و لحظه ای حسین علیه السلام و آرمان آن حضرت را فراموش نکرد و از او کنار نکشید که در فصل بعد، سیمای پر صلابت او را در ماجرای کربلا تماشا خواهیم نمود.

ص:۱۲۰

سیمای حضرت عباس علیه السلام در کربلا و شهادت قهرمانانه ی او

اشاره

ص:۱۲۱

اشاره

حضـرت عباس علیه السلام در مجموع هشت روز در کنار برادر در کربلا بودند؛ زیرا دوم محرم وارد کربلا شده و روز دهم به شهادت رسیدند، عباس علیه السلام در این هشت روز، شب و روز با تلاشی پیگیر و طاقت فرسا در خدمت برادرش امام حسین علیه السـلام و خاندان عصـمت و طهارت علیه السـلام بود، و به عنوان دومین شـخص نهضت امام حسـین علیه السلام همواره با حسین علیه السلام به مشورت می پرداخت. و فرمان او را مو به مو اجرا می کرد.

در این راستا نظر شما را به نمونه هایی از فداکاری های حضرت عباس علیه السلام در کربلا جلب می کنیم:

آب آوردن عباس در شب هشتم محرم

عمر سـعد فرمانده ی لشکر دشمن، روز سوم یا چهارم محرم، از جانب کوفه، از طرف ابن زیاد با چهار هزار نفر به کربلا آمد، ابن زیاد برای عمر سعد نامه فرستاد، و در آن نامه چنین نوشته بود:

«بین حسـین و یارانش و بین آب حائل شو، تا اینکه آنها حتی یک قطره آب نچشـند، چنانکه با آن مرد پرهیزکار؛ عثمان چنین رفتار شد.»

ص:۱۲۳

عمر سعد همان ساعت (که روز هفتم بود) «عمرو بن حجاج» را با پانصد سوار فرستاد تا کنار شریعه ی فرود آیند، و بین حسین علیه السلام و یارانش و میان آب حائل گردند، و اجازه ندهند که یاران حسین علیه السلام حتی یک قطره آب از آنجا ببرند.

عبدالله بن حصین که از دشمنان بود، فریاد زد: «ای حسین! آیا آب را نمی نگری، که گویا در صفا و زلال بودن همانند شکم آسمان است، سوگند به خدا قطره ای از آن نچشید تا از تشنگی بمیرید...» (۱) .

آب در خیمه ها تمام شد، هوا سوزان و گرم بود، تشنگی بر اهل بیت حسین علیه السلام و کودکان غلبه کرد؛ صدای العطش آنها بلند شد.

در این هنگام که ظاهرا شب هشتم محرم بود، امام حسین علیه السلام عباس علیه السلام را به حضور طلبید، سی نفر سواره و بیست نفر پیاده را با دادن بیست مشک، روانه فرات کرد تا آب بیاورند.

عباس علیه السلام در پیشاپیش این گروه به سوی فرات حرکت کردند، وقتی به نزدیک شریعه رسیدند، عمرو بن حجاج فرمانده نگهبانان دشمن فریاد زد شما کیستید؟

یکی از یاران حسین علیه السلام به نام «هلال بن نافع» جواب داد:

«من پسر عموی تو هستم، آمده ام از این آب فرات بیاشامم.»

عمرو بن حجاج، بیاشام گوارایت باشد.

هلال: وای بر تو آیا به من می گویی آب بنوش، ولی حسین علیه السلام و اهل بیتش تشنه هستند، و از شدت تشنگی در خطر مرگ قرار دارند؟

۱- ۱۳۸. ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۸۹.

عمرو بن حجاج: راست می گویی، ولی به ما فرمان داده اند که ناگزیر به اجرای آن هستیم، تا نگذاریم آب به حسین علیه السلام و یارانش برسد.

هلال به سخن او اعتنا نکرد و به یاران خود فریاد زد که وارد شریعه شوید، آنها وارد شدند، عمرو بن حجاج یاران خود را فراخواند و از آنها خواست از یاران حسین علیه السلام جلوگیری نمایند، آنها وارد میدان شدند و درگیری شدیدی رخ داد، یاران حسین علیه السلام دو دسته شدند، یک دسته با دشمن می جنگیدند، و دسته دیگر مشک ها را پر از آب می کردند. هیچکس از یاران حسین علیه السلام کشته نشدند، و دشمن نتوانست از آنها جلوگیری کند، سپس حضرت ابوالفضل علیه السلام و همراهان، بیست مشک آب را به خیمه ها رساندند و امام علیه السلام و همراهان از آن آب نوشیدند. از این رو عباس علیه السلام را سقا (آب رسان) نامیدند. (۱) .

حضرت عباس در روز تاسوعا

به ابن زیاد خبر رسیده بود که عمر سعد در کربلاء جنگ را تأخیر می اندازد و نظرش این است بلکه این کار با صلح تمام شود. ابن زیاد شمر بن ذی الجوشن را چهار هزار نفر به کربلا فرستاد، و در ضمن نامه ای به عمر سعد هشدار داد که اگر می خواهی سستی کنی، از فرماندهی لشکر کنار برو، و شمر را به جای خود قرار بده.

۱- ۱۳۹. بحار، ج ۴۴، ص ۳۸۸ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۴.

عمر سعد که حاضر نبود مقام و ملک ری را از دست بدهد، به شمر گفت: «نه هرگز، فرماندهی را به تو واگذار نمی کنم، تو امیر پیادگان باش.»

آنگاه بعد از ظهر روز تاسوعا (پنجشنبه نهم محرم) لشکر را به حرکت در آورد و برای جنگ با حسین علیه السلام و یارانش آماده ساخت. (۱) .

از وقایع روز تاسوعا اینکه، نبودن آب، و شدت تشنگی اصحاب و کودکان و اهل خیام، باعث شد که جمعی از آنها نزد امام حسین علیه السلام آمده از تشنگی شکایت کردند و دست به دامن او شدند، امام به عباس علیه السلام و چند نفر دیگر فرمود: بروید در چند قدمی چاهی حفر کنید، بلکه به آب برسید، آنها رفتند و مشغول کندن چاه شدند، ولی پس از تلاش بسیار، به آب نرسیدند. (۲) .

حمله ی قهرمانانه ی عباس و دستیابی یاران به آب

اشاره

نیز مطابق نقل بعضی از محدثان (ظاهرا در روز تاسوعا) حضرت عباس علیه السلام با یک حمله ی بی بدیل و قهرمانانه، یاران را به آب رسانده است، در این مورد به گزارش زیر توجه کنید:

ابراهیم بن محمد بیهقی که از علمای برجسته ی قرن سوم هجری است در کتاب «المحاسن و المساوی» در ذکر ورود امام حسین علیه السلام به کربلا می نویسد: بین امام حسین علیه السلام و یارانش با مرکز آب فاصله ی کم

۱- ۱۴۰. ترجمه ی ارشاد المفید، ج ۲، ص ۹۱.

۲- ۱۴۱. ناسخ التواریخ امام حسین علیه السلام، ط رحلی، ص ۲۳۵.

بود، دشمنان بین آب و امام حسین علیه السلام حائل شدند و امام و یارانش را از دستیابی به آب، ممنوع نمودند. شمر به آنها گفت: «هرگز از آب نیاشامید تا از آب سوزان و چرکین دوزخ بیاشامید.»

حضرت عباس علیه السلام به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «آیا ما بر حق نیستیم؟»

امام حسین علیه السلام پاسخ داد: «آری ما بر حق هستیم.»

حضرت عباس علیه السلام پس از شنیدن این پاسخ، آن چنان به صف دشمنان حمله کرد، که آنها را تار و مار و پراکنده ساخت، حسین علیه السلام و یارانش به آب دست یافتند و از آب نوشیدند و از آن آب برداشتند. (۱) .

رد شدید امان دشمن

بعدازظهر تاسوعا، شمر خود را نزدیک خیمه های امام حسین علیه السلام و یارانش رسانید، و در آنجا ایستاد و فریاد زد:

این بنو اختنا؛

پسران خواهران ما کجایند؟ (۲) .

توضیح اینکه: در میان عرب رسم بود که دختران قبیله ی خود را خواهر می گفتند، نظر به اینکه شمر از قبیله ی «بنی کلاب» بود، حضرت ام البنین مادر عباس علیه السلام نیز از این قبیله بود، شمر از ام البنین تعبیر به خواهر کرد.

۱- ۱۴۲. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۷۸ (پاورقی).

۲- ۱۴۳. همان مدرک.

و مطابق روایت دیگر؛ شمر فریاد زد:

این بنو اختنا؟ این العباس و اخوته؟؛

کجایند خواهر زادگان ما؟ کجا است عباس و برادرانش؟ (یعنی کجایند عباس، عبدالله، عثمان و جعفر، پسران ام البنین؟)

عباس علیه السلام و برادرانش سخن او را شنیدند، ولی از او دوری جسته و پشت به او کردند.

امام حسین علیه السلام به آنها فرمود: «گرچه شمر، فاسق و پلید است، ولی جواب او را بدهید.»

عباس علیه السلام و برادرانش به پیش آمدند و خطاب به شمر گفتند: «چه می گویی، به ما چه کار داری؟»

شمر گفت:

یا بنی اختی انتم آمنون، لا تقتلوا انفسکم مع الحسین، و الزموا طاعه امیرالمؤمنین یزید؛

ای خواهر زادگانم، شما در امان هستید خود را با حسین به کشتن ندهید، به اطاعت امیرمؤمنان یزید در آیید.

در این هنگام عباس علیه السلام چنین جواب داد:

لعنك الله و لعن امانک اتؤمننا و ابن رسول الله لا امان له، و تأمرنا ان ندخل فی طاعه اللعناء و اولاد اللعناء؟؛

خداوند تو و امان تو را لعنت کند، آیا به ما امان می دهی، و برای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله امام حسین علیه السلام

ص:۱۲۸

امانی نیست، و تو به ما امر می کنی که در اطاعت لعینان و فرزندان ملعون شدگان پلید درآییم ؟ (۱) .

و طبق روایت دیگر، حضرت عباس علیه السلام خطاب به شمر فریاد زد:

تبت یداک، و بئس ما جئتنا به من امانک یا عدو الله، اتأمر ان نترک اخانا و سیدنا الحسین، و ندخل فی طاعه اللعناء و اولاد اللعناء؛

دست هایت بریده وقطع باد، چقدر بد و زشت است این امانی که آورده ای ای دشمن خدا؟ آیا به ما فرمان می دهی که برادر و آقای خود حسین را ترک کنیم و در اطاعت لعینان و فرزندان لعین زادگان درآییم؟

شمر از این پاسخ قاطع، خشمگین شد و به سوی سپاه خود بازگشت. (۲) .

مطابق پاره ای از روایات، شمر در روز عاشورا نیز، امان خود را به عباس علیه السلام و برادران مادری او عرضه کرد، و فریاد زد: «ای خواهرزادگان من، خود را به خاطر برادرتان حسین به کشتن ندهید، و به اطاعت امیرمؤمنان یزید در آیید.»

حضرت عباس علیه السلام جواب داد: «ای دشمن خدا! دو دست هایت بریده باد، آیا آقا و برادرمان را رها کنیم و به اطاعت ملعون شدگان

۱- ۱۴۴. اعلام الوری، ص ۱۲۰ - مقتل الحسین مقرم، ص ۲۵۱ - و در ارشاد مفید آمده: این جواب را همه ی برادران (عباس و سه برادرش) دادند (ترجمه ارشاد، ج ۲، ص ۹۱).

۲- ۱۴۵. نفس المهموم، ص ۱۱۳ - کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶، منتخب التواریخ، ص ۲۵۸.

و ملعون زادگان درآییم؟» (۱) .

به این ترتیب، شمر دوبار (یک بار در روز تاسوعا و بار دیگر در روز عاشورا) اعلان امان کرد، ولی عباس علیه السلام و برادرانش، آن را قاطعانه رد کردند.

امان خدا بهتر از امان پسر سمیه

عبدالله بن ابی محل بن حزام برادرزاده ی حضرت ام البنین علیهاالسلام بود، او پیش خود نزد ابن زیاد رفت و برای پسر عمه های خود حضرت عباس علیه السلام و برادرانش؛ عبدالله، جعفر و عثمان، امان نامه گرفت، سپس آن را به غلامش به نام کرمان داد تا به عباس علیه السلام و برادرانش برساند، کرمان به کربلا آمد، یک راست به جانب خیمه گاه امام حسین علیه السلام رفت، و عباس علیه السلام و برادرانش را دید و امان نامه را به آنها داد و گفت: «این امان نامه را (پسر) دائیتان عبدالله، برای شما فرستاده است.»

حضرت عباس علیه السلام و برادرانش به کرمان گفتند: «سلام ما را به دائیمان برسان و بگو:

امان الله خیر من امان ابن سمیه؛

امان خدا بهتر از امان پسر سمیه (زن بدکار) است. (۲) .

ص:۱۳۰

۱- ۱۴۶. مثیر الاحزان ابن نما، ص ۵۶.

۲- ۱۴۷. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۶ - اعیان الشیعه، ط جدید، ج ۷، ص ۴۳۰.

یعنی ما نجیب زاده و از خانـدان آزاده و سـرافراز هستیم، هرگز تن به دئانت و ذلت نمی دهیم، و به خاطر چند روزه ی دنیا، از زیر پرچم سربلند حق، به زیر پرچم ننگین ظلم و ستم نمی رویم.

در اینجـا نیز عباس علیه السـلام بر سـکوی افتخار و قهرمانی، راست قامت ایسـتاد، و در برابر پستی ها قـد خم نکرد و دنیا را بر آخرت ترجیح نداد.

ابلاغ پیام امام حسین توسط عباس به دشمن

عمر سعد بعدازظهر نهم محرم سال ۶۱، خطاب به سپاه خود گفت:

یا خیل الله ارکبی و بالجنه ابشری؛

ای سپاه خدا سوار گردید، بهشت به شما بشارت باد.

دشمنان محاصره ی خود را تنگ تر کردند، و به طرف خیمه های حسین علیه السلام و یارانش نزدیک تر شدند.

حضـرت زینب علیهاالسلام صداهای سپاه دشمن و شیهه اسب های آنها را شنید، سراسیمه به محضر برادرش حسین علیه السلام رفت، و عرض کرد: «دشمن به سوی ما می آید و به ما نزدیک شده است.»

امام حسین علیه السلام به برادرش حضرت عباس علیه السلام فرمود:

ارکب بنفسی انت حتی تلقاهم...؛

جانم به قربانت ای عباس، از طرف من به سوی قوم برو، و از آنها بپرس برای چه آمده اند و قصدشان چیست؟ (۱) .

ص:۱۳۱

---

۱ – ۱۴۸. قبلاـ خاطرنشـان که تعبیر امـام حسـین علیه السـلام به «جانم به قربانت» در جای خود، بیانگر عظمت فوق العاده عباس علیه السلام است.

عباس علیه السلام با بیست نفر از جمله زهیر و حبیب بن مظاهر، سوار بر اسبها شدند و به سوی دشمنان رفتند، و جلو آنها را گرفتند، و گفتند: «برای چه به اینجا آمده اید؟»

دشمنان پاسخ دادند: «به فرمان امیر، ابن زیاد، یا باید شما تسلیم شوید و بیعت کنید وگرنه با شما می جنگیم، و برای جنگ آمده ایم.»

همراهان عباس علیه السلام آنها را نصیحت کردند، ولی نصایح عباس علیه السلام و یاران حسین علیه السلام در آن کوردلان مغرور، اثر نکرد. آنها بر گستاخی خود افزودند.

حضرت عباس علیه السلام به محضر امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: دشمن قصد جنگ دارد، امام حسین علیه السلام به عباس علیه السلام فرمود: نزد دشمن برو و از آنها بخواه امشب را به ما مهلت دهند، تا امشب به نماز و دعا و استغفار بپردازیم،

فهو یعلم انی احب الصلاه له، و تلاوه کتابه، و کثره الدعاء و الاستغفار؛

خداوند می داند که من نماز و تلاوت آیات قرآن، و دعای بسیار و استغفار را دوست دارم.

عباس علیه السلام به سوی دشمن شتافت، و پیام امام علیه السلام را با کمال قاطعیت به دشمنان ابلاغ فرمود.

عمر سعد از جواب امتناع ورزید، عمرو بن حجاج (یکی از سران

دشـمن) گفت: «سـبحان الله! اگر این قوم (حسـین و یارانش) از کفار دیلم بودند، و از تو یک شب مهلت می خواستند، سزاوار بود، مهلت بدهی، تا چه رسد به اینکه آنها از آل محمد صـلی الله علیه وآله هسـتند.» افراد دیگری نیز سـخن گفتند، عمر سـعد گفت: اگر می دانستم آنها صبح جنگ خواهند کرد، به آنها مهلت نمی دادم. سرانجام عمر سعد برای ابلاغ جواب، شخصی را به سوی حسـین علیه السـلام فرسـتاد، آن شـخص خود را به جایی که صدایش به امام حسـین علیه السـلام می رسـید رسانید، و فریـاد زد: «تا فردا به شـما مهلت می دهیم، اگر تسـلیم شویـد، شـما را نزد امیر عبیـدالله می فرستیم، وگرنه شـما را رها نخواهیم کرد.» (۱) .

و به نقل دیگر، آن شـخص همراه عباس علیه السـلام نزد امام حسـین علیه السـلام آمد و پیام عمر سـعد را به آن حضرت ابلاغ کرد. (۲) .

عبـاس علیه السـلام نزد برادر آمـد، آن شب تـا صـبح به نگهبـانی و تـدارک وسایـل جنگی و آمـاده سـازی یـاران برای جنگ پرداخت، راز و نیاز و سـجده های ملکوتی عباس علیه السـلام در کنار امام حسـین علیه السلام نیز بخش دیگری از بروز صفای باطن عباس علیه السلام بود که چشم ها را روشن می ساخت و به دل ها قوت می بخشید.

تماشای عباس در آینه ی شب عاشورا

اشاره

سرانجام شب عاشورا فرارسید، شب استثنایی، شب عشقبازی، شب مناجات، شب فداکاری و آزمایش، شب قهرمانان بی بدیل، شب

۱- ۱۴۹. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۷ - نفس المهموم، ص ۱۱۳ - لهوف، ص ۸۹.

۲- ۱۵۰. ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۲.

عرفان، جهاد، استقامت و ایثار و...

در این شب حسین علیه السلام سر سلسله ی انقلابیون کل جهان در همه ی عصرها، و یارانش، به ایثار، استقامت، عشق و عرفان معنی بخشیدند، بشریت در پیشگاه خدا و کروبیان روسفید شد، ارزش بشر چندان برابر گردید. فرشتگان مقرب از عشقبازی حسین علیه السلام و یارانش انگشت تعجب به دندان گزیدند، و جرقه ی نور ملکوتی از صحرای کربلا، تا ابد بر جهان تابید.

حوادثی در این شب رخ داد که هر کدام بسیار سازنده و بالنده است، در اینجا نظر شما را به دو فراز، در رابطه با حضرت عباس علیه السلام جلب می کنیم:

هرگز از تو جدا نشوم

امام حسین علیه السلام در آغاز شب عاشورا، یاران خود را به گرد خود جمع کرد، و پس از حمد و ثنای الهی و سپاس از خدای بزرگ و تمجید از صفا و وفای یاران و بستگان و دعا برای آنها که خداوند پاداش خیر و سرشار به همه ی آنها بدهد، چنین فرمود: «جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله به من خبر داد که من به زودی به عراق کشانده خواهم شد، و در زمینی که نام آن عمورا و کربلا است فرود خواهم آمد، و در آنجا به شهادت می رسم، و اکنون آن هنگام فرارسیده است. آگاه باشید که ما فردا با اینها (دشمنان) درگیری سختی خواهیم داشت، و من اینک به شما اجازه می دهم از اینجا بروید، و من هیچ عهد و پیمانی با شما

ندارم (و بیعتم را از شـما برداشتم) اکنون شب است و تاریکی همه جا را فراگرفته است، شب را برای خود مرکب بگیرید و هر کدام از شـما دست یکی از بستگانم را نیز در دست داشته باشید، و از این وادی هولناک خود را خارج سازید، خداوند به شما پاداش خوبی بدهـد، شـما می توانید در شـهرهای خود پراکنده شوید، این مردم (دشـمنان) فقط به من کار دارند، و اگر به من دست یابند، دیگر به کسی کاری ندارند.

در این هنگام برادران و فرزندان و برادرزادگان و فرزندان عقیل همه به پیروی از حضـرت عباس علیه السـلام سخن گفتند، که آغازگر آن سخن حضرت عباس علیه السلام بود، و آن سخن این بود:

لم نفعل ذلک لنبقی بعدک؟ لا ارانا الله ذلک ابدا؛

چرا چنین کنیم؟ آیا برای این که بعد از تو زنده بمانیم، خداوند هرگز چنین چیزی را به ما نشان ندهد.

عباس علیه السـلام این سـخن را با قاطعیت گفت، به دنبال او، یاران همصدا همین سـخن را گفتند (۱) : یعنی ما دل به تو بسـته ایم، و هرگز از تو جدا نگردیم.

وقتی که امام حسـین علیه السـلام ایثار و فـداکاری عباس علیه السـلام و سایر وابسـتگان و اصـحاب را در شب عاشورا مشاهـده کرد، حجاب عالم ناسوت را از مقابل چشمان آنها برگرفت، آنها نعمت های بهشت

۱- ۱۵۱. ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۴ - لهوف، ص ۹۱ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۹.

و مقام های خود را دیدند. (۱) .

چنانکه در فرازی از زیارت نامه ی امام هادی علیه السلام می خوانیم، خطاب به آنها می فرماید:

اشهد لقد کشف الله لکم الغطاء؛

گواهی می دهم که خداوند پرده ها را از جلو چشم شما برداشت، و شما پشت پرده ها را دیدید. (۲) .

محدث قمی (ره) به نقل از قطب راوندی می نویسد: عباس علیه السلام و همراهان، در برابر سخن امام حسین علیه السلام که فرمود: همه شما فردا کشته می شوید، گفتند: «سپاس خدای را که ما را به کشته شدن با تو، گرامی داشت.» امام حسین علیه السلام برای آنها دعا کرد، و به آنها فرمود:

سرهای خود را بلند کنید، آنها چنین کردند و جایگاه های خود را در بهشت دیدند، امام حسین علیه السلام جایگاه ها را به آنها نشان می داد و می فرمود: فلانی! این جایگاه مال تو است، و آن جایگاه مال فلان کس است و... (۳) .

مذاکره ی شجاعانه ی حضرت عباس در شب عاشورا و لبخند زینب

اشاره

حضرت زینب علیهاالسلام می گوید: آخرهای شب عاشورا از خیمه ام بیرون آمدم تا نزد برادرم حسین بروم و جویای حال او شوم، دریافتم که تنها

۱- ۱۵۲. اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، علامه دربندی، ص ۴۰۰.

۲- ۱۵۳. بحار، ج ۴۵، ص ۷۳.

۳- ۱۵۴. نفس المهموم، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

در خیمه ی خود نشسته و با خدا راز و نیاز می کند، و آیات قرآن را تلاوت می نماید، با خود گفتم، آیا در چنین شبی برادرم را تنها بگذارم، سوگند به خدا نزد برادرانم و پسر عموهایم می روم، و آنها را سرزنش می کنم که چرا برادرم حسین را تنها گذاشته اید، به خیمه برادرم عباس علیه السلام رفتم، به کنار خیمه او که رسیدم، همهمه و سر و صدا شنیدم، در پشت خیمه ایستادم و به درون خیمه نگاه کردم، دیدم برادران و پسر عموها و برادرزادگانم در محضر عباس علیه السلام اجتماع کرده اند، «عباس علیه السلام بر دو زانوی خود همچون شیر در برابر شکار خود نشسته، و برای آنها سخنرانی می کند، که چنین سخنرانی را از هیچکس جز حسین نشنیده بودم.»

عباس علیه السلام پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه وآله در قسمت آخر سخنرانی اش خطاب به حاضران فرمود: «ای برادران و برادرزادگان و پسر عموهایم، وقتی که صبح فردا فرارسید، رأی شما چیست؟»

همه ی حاضران یک صدا گفتند:

الامر الیک یرجع، و نحن لا نعتدی لک قولک؛

امر و دستور به شما بر می گردد، ما گوش به فرمان تو هستیم، و ما از سخن و فرمان تو تجاوز نمی کنیم.

حضرت عباس علیه السلام فرمود: «ای یاران (غیر بنی هاشم) افراد غریب هستند، و محموله ی سنگین را جز صاحبش بر نمی دارد، وقتی که صبح فردا فرارسید، نخستین کسی که باید به میدان برود شما (بنی هاشم و بنی ابوطالب) هستید، ما از آنها (غیر بنی هاشم) در جنگیدن با

دشـمن، پیشـی می گیریم، تا مردم نگوینـد؛ «بنی هاشم یارانشان را جلوتر به کام مرگ فرسـتادند، وقتی که آنها کشـته شدنـد، مرگ را لحظه به لحظه با شمشیرهایشان از خود دور نمودند.»

در این هنگام حاضـران برخاستند و در برابر نگاه نافذ حضرت عباس علیه السلام شمشیرهای خود را از نیام بیرون کشیدند، و با احساسات پر جوش و پاک فریاد زدند:

نحن علی ما انت علیه؛

ما همان را بر می گزینیم که شما بر آن هستید، امر، امر شما است، گوش به فرمان شما هستیم.

زینب علیهاالسـلام می گوید: وقتی که اجتماع فشـرده، با افراد بسـیار آنها را، با آن عزم راسخ و قاطعیت کامل دیدم، قلبم آرام گرفت و خشنود شدم، ولی گریه گلویم را گرفت و بی اختیار اشک از چشمانم سرازیر شد، و تصمیم گرفتم نزد برادرم حسین بروم، و منظره ی گفتگوی عباس علیه السـلام با بنی هاشم را، به آن حضـرت گزارش دهم، حرکت کردم در مسیر راه از خیمه ی «حـبیب بـن مظـاهر» همهمـه و سـر وصـدا شـنیدم، بـه طرف آن خیمـه رفتـم و در پشـت آن خیمه ایسـتادم و بر داخـل خیمه نگریستم، دیدم یاران همانند بنی هاشم در محضر حبیب بن مظاهر اجتماع کرده اند، و حبیب خطاب به آنها چنین می گوید:

«ای یاران من! برای چه به اینجا آمده اید؟ درروود خدا بر شما، موضوع را به طور صریح و روشن بگویید.

یاران: ما به اینجا آمده ایم تا فرزند غریب فاطمه زهرا علیهاالسلام را یاری و حمایت کنیم.

ص:۱۳۸

حبیب: چرا همسران خود را طلاق دادید؟

یاران: برای همین کار (که فدای امام حسین علیه السلام شویم و آنها آزاد باشند.)

حبیب: وقتی که صبح فردا فرارسید، رأی شما در مورد جنگ فردا چیست؟

یاران: رأی و امر، رأی و امر شما است، و ما از دستور تو سرپیچی نمی کنیم و گوش به فرمان تو هستیم.

حبیب: بنابراین، فردا نخستین کسانی که به میدان جنگ می رود، شما هستید، ما در جنگ، قبل از بنی هاشم به میدان می رویم، مبادا تا نبض یکی از رگهای ما می زند، یک نفر از بنی هاشم، به خون خود تپیده شود، تا مبادا مردم بگویند: اینها بزرگان و سروران خود را برای جنگ به میدان کشته شدن فرستادند، و جان خود را از فدا کردن برای آنها، دریغ نمودند.

یاران تا این سخن را از حبیب بن مظاهر شنیدند، شمشیرهایشان را از نیام بیرون کشیده، و در برابر نگاه حبیب، بلند کردند و یک صدا فریاد زدند:

«نحن علی ما انت علیه؛

ما گوش به فرمان تو هستیم، هرچه تو گویی اطاعت می کنیم.»

حضرت زینب علیهاالسلام می گوید: از قاطعیت و تصمیم استوار اصحاب، خشنود شدم، ولی گریه گلویم را گرفت و اشک ریزان

ص:۱۳۹

به سوی برادرم حسین حرکت نمودم، به محضرش رسیدم، خاطرم آرام گرفت در حالی که خنده بر لب داشتم، امام حسین علیه السلام به من فرمود: «خواهر جان!» عرض کردم: «لبیک برادرم!» فرمود: «از آن هنگام که از مدینه بیرون آمدیم تا به اینجا رسیدیم، تو را ندیدم که خنده بر لب داشته باشی، علت لبخندت چیست؟»

عرض کردم: «به خاطر آنچه که از عباس علیه السلام و بنی هاشم، و حبیب بن مظاهر و یاران، مشاهده کردم، خوشنود شدم.»

امام حسین علیه السلام فرمود: ای خواهر! بدان که اینها در «عالم ذر» یاران من بوده اند، جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا به وجود چنین یارانی خبر داد، آیا می خواهی استواری و شهامت آنها را بنگری؟

عرض کردم: آری.

امام فرمود: «در پشت خیمه بایست.» در پشت خیمه ایستادم، برادرم حسین فریاد زد: «کجایند برادران و پسرعموهایم؟»

ناگاه دیدم بنی هاشم برخاستند، و در پیشاپیش آنها حضرت عباس علیه السلام به سوی امام حسین علیه السلام شتافتند، در حالی که فریاد می زدند:

لبیک لبیک ما تقول؛

گوش به فرمان و مطیع تو، آماده ایم چه فرمان می دهی؟

امام حسین علیه السلام فرمود: «می خواهم با شما تجدید عهد کنم.» در این هنگام فرزندان علی علیه السلام و فرزندان حسن و حسین علیه السلام و فرزندان

جعفر طیار و عقیل آمدند، امام حسین علیه السلام به آنها فرمود، بنشینید. آنها نشستند.

سپس امام حسین علیه السلام فریاد زد: «حبیب بن مظاهر، زهیر و اصحاب کجایند؟» ناگاه همه ی آنها که در پیشاپیششان، حبیب بن مظاهر بود، از همدیگر سبقت گرفته و به پیش آمدند، حبیب گفت:

لبیک یا اباعبدالله؛

ای حسین گوش به فرمان هستیم.

اصحاب در حالی که دست در قبضه ی شمشیرهایشان بود، اعلان آماده باش نمودند.

امام حسین علیه السلام به آنها فرمود: بنشینید، آنها در کنار بنی هاشم نشستند، امام حسین علیه السلام برای آنها خطبه ی غرایی خواند، پس از حمد و ثنای الهی و... فرمود: «ای اصحاب من بدانید که هدف (دشمن) تنها کشتن من و همراهان من است، من در مورد کشته شدن شما هراس دارم، بیعت را از شما برداشتم، شما آزاد هستید، هر کس از شما دوست دارد که مراجعت کند و از اینجا برود، از تاریکی شب استفاده کرده و برود.»

بنی هاشم و اصحاب گفتند: «ما از تو جدا نمی شویم و با تو خواهیم ماند.» وقتی که امام علیه السلام قاطعیت و استواری آنها را دید، به آنها فرمود: «اگر چنین هستید، سرهای خود را بلند کنید، و مقام های خود را در بهشت بنگرید، آنها سر بلند کردند و مقام های خود را در

بهشت دیدنـد، حوریان بهشتی به آنها می گفتنـد: زودتر نزد ما بیاییـد، ما مشـتاق دیدار شـما هستیم. در این هنگام بنی هاشم و اصحاب، شمشیرهایشان را از نیام بیرون کشیدند و به امام حسین علیه السلام عرض کردند: «هم اکنون به ما اجازه بده به جنگ دشمن برویم، تا آنچه را خدا خواسته پدیدار گردد.»

امام حسین علیه السلام فرمود: «بنشینید، خداوند شما را رحمت کند و پاداش نیک عطا فرماید.» (۱) .

در این آینه ی ماجرای حماسـی و شـگفت انگیز، سیمای عباس علیه السلام را در اوج شهامت، جوانمردی، ایثار و استواری می نگریم، که در پیشاپیش بزرگمردان دریا دل بنی هاشم، قامتی برافراشـته دارد، و با یقین و تصـمیمی آهنین و اراده ای پولادین، خود را با هر گونه فداکاری در راه هدف و آرمان های نهضت امام حسـین علیه السـلام آماده نموده، و در یقین و تصمیم خود هیچگونه تزلزل و شـائبه نیست. و همین سـیمای پر فروغ را، در عمـل - نه ادعای تنها- در روز عاشورا می نگریم، بلکه فراتر از ادعـا و سـخن عباس علیه السـلام را در عمل او مشاهـده می کنیم، به راستی عجب برادری و عجب قهرمانی و عجب ایثاری که انسـان را به یـاد برادری، قهرمـانی و ایثـار پـدر بزرگوارش امیرمؤمنان علی علیه السـلام نسـبت به پیامبر صـلی الله علیه وآله می اندازد.

ص:۱۴۲

۱- ۱۵۵. معالی السبطین، ج ۲، ص ۳۴۲ - ۳۴۰، خلاصه ماجرای فوق در کبریت الاحمر، علامه بیرجندی، ص ۴۷۹ آمده است.

شهادت عباس اصغر در شب عاشورا

ناگفته نماند: گاهی از بعضی از مقاتل نقل شده که عباس در شب عاشورا یا روز یا شب تاسوعا به شهادت رسیده است، آیا منظور از این نقل چیست؟

پاسخ: حضرت علی علیه السلام فرزند دیگری به نام عباس داشته که او را عباس اصغر می خواندند، و حضرت ابوالفضل به نام عباس اکبر خوانده می شد، مادر عباس اصغر، صهباء ثعلبیه نام داشت، احتمال دارد که عباس اصغر در شب عاشورا که برای آوردن آب به شریعه فرات رفته بود، به شهادت رسیده است. بنابراین مسلم است که حضرت ابوالفضل علیه السلام در روز عاشورا به شهادت رسید، و عباس اصغر در شب عاشورا یا... شهید شده است، و این تشابه لفظی، بعضی را به اشتباه انداخته است. (1) .

۱- ۱۵۶. اقتباس از منتخب التواریخ، ص ۲۶۱.

حضرت عباس در روز عاشورا

اشاره

روز عاشورا، روز عمل، روز نمایش حقیقی ایثار، روز جهاد در برابر کفر و نفاق، روز رودررویی گروهی اندک از هابیلیان در برابر جمعیتی هزاران برابر از قابیلیان، روز نبرد نور در برابر ظلمت بود.

در این روز حسین علیه السلام و یارانش برای دفاع از حریم حق، و احیای سنت ناب پیامبر اسلام، نابودی بدعت ها و سرنگونی رژیم طاغوت، و نگهبانی از ارزش ها می جنگیدند، و عمر سعد و شمر و یارانشان برای حفظ بدعت ها و رژیم طاغوتی یزید، و ناپاکی ها و نامردمی ها و مقام پرستی جنگ می کردند.

به راستی صحنه ی بزرگ آزمایش بود.

عشق و عرفان به معنی حقیقت کلمه با تمام عمق و وسعتش، در چهره ی حسین علیه السلام و یاران حسین علیه السلام دیده می شد، سه عامل و سه هدف و سه انگیزه، آرمان حسینیان را تشکیل می داد که عبارت بودند از: ۱- بیعت نکردن با طاغوت وقت ۲- امر به معروف و نهی از منکر ۳- براندازی رژیم طاغوتی، و برقراری نظام اسلامی، و در واقع یک

انگیزه ی جامع یعنی امر به معروف و نهی از منکر، حسین علیه السلام و سایر مجاهدان بلند آوازه کربلا را، به ایثار و جانبازی و شهادت طلبی واداشته بود.

آنها ذلت، دنائت و ظلم را نمی پذیرفتند، و طرفدار آزادی، عزت، عدالت و اصلاح بودند، و همچون پیامبر صلی الله علیه وآله و همه ی پیامبران، می خواستند رژیم و سیستم غلط جاهلی نابود گردد، و نظام الهی به صحنه آید. فریاد حسین علیه السلام، امام و رهبر عباس علیه السلام بلند بود:

الاـ ترون الی الحق لاـ یعمل به، و الی الباطل لایتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء الله محقا، فانی لا اری الموت الا سعاده، و لا الحیاه مع الظالمین الا برما؛

مگر نمی بینید که به حق عمل نمی شود، و از باطل دوری نمی گردد در این صورت، شخص با ایمان مایل و سزاوار است (که برای احقاق حق و ابطال باطل، با شهادت طلبی و مبارزه) به لقای خدا بپیوندد، من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز رنج و شکنجه نمی بینم. (۱) .

حضرت عباس علیه السلام نیز براساس همین آرمان با حسین علیه السلام به کربلا آمده، و می خواهد با تمام وجود، در این راه و این آرمان مقدس تلاش و جانبازی کند، شهادت قهرمانانه و سخاوتمندانه ی عباس علیه السلام، بیانگر صداقت و وفای او به این آرمان است. اینک در اینجا با تماشای

۱- ۱۵۷. تحف العقول، ص ۲۴۵.

فرازهایی از تلاش های حضـرت عباس علیه السـلام در روز عاشورا، او را بهتر بشناسـیم، و معنی پیروی راستین با امام حق را از کلاس درس او بیاموزیم:

عباس در حمله ی نخستین صبح عاشورا

طلوع فجر شب عـاشورا فرارسـید، حسـینیان برای نماز آماده شـده و در صف ایسـتادند، عباس علیه السـلام از افراد برجسـته ای است که در صف اول، به امامت امام حسـین علیه السـلام اقتدا کرده نماز صـبح با حضور قلب و اخلاص و عرفان الهی خوانده شد، سـپس امام حسـین علیه السـلام خطبه خواند، در آن خطبه پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «خداوند در کشته شدن شما و من در این روز اجازه داد، شما را به استقامت و جنگیدن، توصیه می کنم.»

امام یاران را برای جنگ آماده ساخت، سـپاه اندک حسین علیه السلام صف آرایی کردند، آنها ۸۲ نفر سواره و پیاده بودند، و به قولی آنهـا سـی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودنـد، (۱) امام حسـین علیه السـلام زهیر بن قین را فرمانده ی ستون سمت راست لشـکرش نمود، و حبیب بن مظـاهر را فرمانـده ی سـتون جانب چپ لشـکر قرار داد، و پرچم جنگ را به دست حضـرت عباس علیه السلام سپرد، و خود و بنی هاشم در قلب لشکر قرار

ص:۱۴۶

---

۱ – ۱۵۸. در مورد تعـداد سـپاه امام حسـین علیه السـلام اختلاف بسـیار است، کمترین عددی که گفته شد ۶۱ نفر است (اثبات الوصیه، ص ۲۵) بیشترین عددی که ذکر شده ۴۵ نفر سواره و صد نفر پیاده بودند (مشیر الاحزان ابن نما).

گرفتنـد، و خیمه ها را پشت سـر خود قرار دادند، در اطراف خیمه ها قبلا خندق کنده بودند، و آن را پر از هیزم نموده و آتش زدند، تا مبادا دشمن از پشت سر به خیمه ها هجوم نماید.

از آن سو عمر سعد به صف آرایی لشکر خود پرداخت، عمرو بن حجاج را فرمانده ی سمت راست لشکرش، و شمر بن ذی الجوشن را فرمانده ی جانب چپ لشکرش، و پرچم را به غلامش به نام «درید» داد. (۱) .

امام حسین علیه السلام پرچم را از این رو در میان یاران به عباس علیه السلام داد، زیرا او را برای حمل و نگهداری از پرچم، لایق تر، با کفایت تر، قوی دل تر، شجاعتر و توامندتر یافت.

عمر سعد به پرچمدار خود رو کرد و فریاد زد: «ای درید! پرچم را نزدیک بیاور.» سپس تیری در چله ی کمان گذاشت و به سوی لشکر حسین علیه السلام پرتاب نمود، و خطاب به سپاه گفت: «گواهی دهید که من نخستین کسی بودم که تیر رها کردم.» به دنبال او لشکرش، سپاه اندک امام حسین علیه السلام را تیرباران نمودند، جنگ از جانب دشمن، آغاز و شروع شد، پس از مدتی جنگ تن به تن، حمله ها به صورت گروهی گردید، در همین حمله (که حمله هزاران نفر بر سپاه حدود صد نفری امام حسین علیه السلام بود) پنجاه نفر از اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، سپس حمله های دو نفری و سه نفری و چهار نفری رخ داد، آنگاه بنا شد که یاران حسین علیه السلام فرد فرد به میدان جنگ بروند. (۲) .

۱- ۱۵۹. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۱ - تذکره الخواص، ص ۱۴۳ - مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۴.
۲- ۱۶۰. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۹ - ۲۴۵ - ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۶ - ۹۹ - بحار، ج ۴۵، ص ۱۲.

نجات محاصره شدگان، توسط حضرت عباس

از حوادث عاشورا اینکه: در آغاز جنگ، جمعی از یاران امام حسین علیه السلام (غیر از بنی هاشم) به دشمن حمله کردند، و کارزار و درگیری شدیدی بین آنها با انبوه دشمن، رخ داد، به طوری که یاران، از خیمه ها، بسیار دور شدند و در محاصره ی شدید دشمن قرار گرفتند، در این هنگام حضرت عباس علیه السلام سوار بر اسب، برای نجات آن گروه، به سوی انبوه جمعیت دشمن حرکت کرد، و آن چنان به آنها حمله نمود، که دشمنان پا به فرار گذاشتند، و تار و مار شدند، و عباس علیه السلام گروه یاران را از چنگ دشمن رهانید و آنها را به خیمه ها برگردانید. (۱) .

به هر طرف که چو شیر درنده رو کردی

که روز حشر به یاد مخالف آوردی

به رزم خصم، پدروار آنچنان کوشید

که پرده بر رخ احزاب و نهروان پوشید

چنان درید صف از حمله های پیوستش

که جبرئیل امین بوسه داد بر دستش

ص:۱۴۸

۱- ۱۶۱. نفس المهموم، ص ۱۴۶ - مرحوم علامه سید عبدالرزاق مقرم در این مورد به نقل از تاریخ طبری (ج ۶، ص ۲۵۵) می نویسد: «عمر بن خالد صیداوی و غلامش سعد و جابر بن حارث سلمانی، و مجمع بن عبدالله عائدی، به طور دسته جمعی بر دشمنان حمله کردند، چون به قلب دشمن رسیدند، دشمن از هر سو آنها را به محاصره ی شدید خود درآورد، و رابطه ی آنها را با امام حسین علیه السلام گسست، امام حسین علیه السلام برادرش عباس علیه السلام را به سویشان فرستاد، عباس علیه السلام یک تنه به سوی دشمن رفت و یاران حسین علیه السلام را از چنگ دشمن رهانید، خون از سر و روی یاران نجات یافته می ریخت، که بار دیگر دشمنان بر آنان حمله برده و آنها را در یک نقطه به شهادت رساندند.» (ترجمه العباس، ص ۲۸۶).

نیز از حوادث عاشورا این که: از ناحیه ی دشمن تیری به پیشانی امام حسین علیه السلام اصابت کرد و فرورفت، حضرت عباس علیه السلام آن را بیرون آورد. (1) .

نبرد تن به تن عباس با سه قهرمان نامور

اشاره

حضرت عباس علیه السلام در روز عاشورا، با شجاعان نامور و بی بدیلی از دشمن روبرو شده، همچون پدر بزرگوارش حیدر کرار، که در مقابل افرادی مانند عمرو بن عبدود (در جنگ خندق)، و مرحب خیبری (در جنگ خیبر) و ابوجرول (در جنگ حنین) قرار گرفت، و آن قهرمانان پر آوازه را به خاک هلاکت افکند؛ حضرت عباس علیه السلام نیز با چنین افرادی روبرو شد و آنها را با ضربات خرد کننده اش سر به نیست کرد؛ در اینجا نظر شما را به ذکر سه نمونه که به آن دست یافته ایم، جلب می کنیم:

هلاکت مارد بن صدیف، به دست عباس

مارد بن صدیف تغلبی از قهرمانان بی بدیل و دلاور دشمن بود، هنگامی که عباس علیه السلام را مشاهده کرد که چون شیر در میان روباهان افتاده و آنها را مثل مور و ملخ درهم می ریزد، و باکی از مرگ ندارد، و رجز می خواند و فریاد می زند:

ص:149

1- 162. نفس المهموم، ص 175، به نقل از حسن بن علی طبرسی.

انی انا العباس صعب باللقاء

نفسی لنفس الطاهر السبط وقا؛

منم عباس که برخورد کوبنده و سخت با دشمن دارم، جانم سپر بلا و فدای جان پاک حسین سبط پیامبر صلی الله علیه وآله باد.

مارد بسیار احساساتی شد، لباسش را پاره کرد، و به صورت خود سیلی زد، و فریاد برآورد:

ویلکم لو کان کل منکم ملأ کفه ترابا و لطمه به لطمستموه...؛

وای بر شما، اگر هر یک از شما مشت خاکی بر عباس می ریختید، قطعا او را زیر خاک می پوشاندید، و به زندگی او خاتمه می دادید، ولی لاف و گزاف می زنید و کارتان به رسوایی کشیده شده است، ای گروه مردان! هر کس از شما دست بیعت به یزید داده، امروز دست از جنگ بکشد، و تنها مرا عهده دار جنگ کند،

فانا لهذا الغلام الذی قد افنی الابطال...؛

من از عهده ی جنگ با این جوانی که قهرمانان را سر به نیست کرد بر می آیم، نخست او را و سپس برادرش حسین و یارانش را می کشم.

شمر بن ذی الجوشن فریاد زد: «ای مارد، اکنون که چنین تصمیم داری، بیا نزد عمر سعد (امیر لشکر) برویم، تا در نزد او این کار را عهده دار گردی، وقتی که از عهده ی آن برآمدی، عظمت شجاعت تو را

برای یزید در ضمن نامه ای می نویسیم.»

مارد گفت: «آیا به من طعنه می زنی و مرا سرزنش می کنی، با اینکه هیچ خیر و شجاعتی در وجود شما نیست؟»

شمر گفت: «اکنون این کار را به تو وا می گذاریم، و می نگریم که در بازو چه داری؟» آنگاه شمر به لشکرش اشاره کرد که کنار بایستید، و کار این جوان (عباس) را بر عهده ی مارد بگذارید، تا تماشا کنیم چه خواهد کرد.»

لشکر به کنار رفت و به تماشا پرداخت.

مارد بن صدیف در حالی که دو زره که دارای حلقه های تنگ بود پوشیده بود، و کلاه خود بر سرش نهاده، و نیزه ی بلندی به دست گرفت و بر اسب اشقر سوار گردید و خود را برای نبرد با حضرت عباس علیه السلام آماده ساخت، به میدان تاخت و نعره کشید و خطاب به عباس علیه السلام چنین گفت:

ای جوان! بر جان خود رحم کن، و شمشیرت را در نیام بگذار، و تسلیم شو، تا از این معرکه جان سلامت بیرون بری، السلامه اولی لک من الندامه: سلامتی برای تو برتر است از پشیمانی ضربت خوردن و مردن است. کسانی که امروز با تو جنگیدند، به تو نرمش نشان دادند؛ ولی من مردی سنگدل و بی رحم می باشم، اما چون دیدم چهره ی زیبا و نمکین داری و جوان هستی، دلم نسبت به تو نرم شد، بنابراین از این راه که آمده ای برگرد، و خود را در سراشیبی هلاک و خطر نینداز، اینک تو را نصیحت کردم، گرچه با کسی چنین ننمودم:

ص:۱۵۱

انی نصحتک ان قبلت نصیحتی

حذرا علیک من الحسام القاطع

و لقد رحمتک اذ رأیتک یافعا

و لعل مثلی لا یقاس بیافع

اعط القیاده تعش بخیر معیشه

او لا، فدونک من عذاب واقع

یعنی: من تو را نصیحت می کنم اگر آن را بپذیری، برای اینکه از تیزی شمشیر بران من در امان بمانی، من وقتی که تو را جوان یافتم دلم نسبت به تو نرم شد، و گویا مثل من نباید با تو جوان، هماورد گردد. تسلیم شو، و اطاعت (از یزید) کن، تا زندگی خوش داشته باشی، وگرنه در عذاب سخت شمشیر من خواهی افتاد.

وقتی که عباس علیه السلام گزافه گویی های مارد را شنید، چون شیر ژیان غرید و فریاد زد:

یا عدو الله اراک نطقت بالجمیل، غیر انی اری حبک بذره فی سباخ...؛

ای دشمن خدا تو را می نگرم که زبان چرب و نرم و فریبا داری، ولی این محبت(بی محتوای) تو همانند ریختن بذر در شوره زار است، و من فریب تو را نمی خورم، اینکه آرزو کردی من دست در دست تو نهم و اطاعت تو (و یزید) کنم، محال و خیالی باطل است.

ص:۱۵۲

و انا یا عدوالله و عدو رسوله فمعود للقاء الابطال، و الصبر علی البلاء فی النزال، و مکافحه الفرسان و بالله المستعان؛

و من ای دشـمن خـدا و رسولش، با قهرمانان جنگیده ام، و در درگیری های شدید، و نبرد با یکه سواران، مقاومت نموده ام، و توکل به خدا دارم و از او استعانت می جویم.

امـا آنچه در مورد زیبـایی چهره و جوانی من گفتی، این امور به من زیان نمی رسانـد، مرا حقیر مشـمار که حسب و نسـبم، مرا کامل نموده، و در شـجاعت و دلاوری از شـیر برتری دارم، کسـی که چنین است، از مبارزه با هر کس که باشـد، باکی نـدارد، ولی تو ای دشـمن خـدا و رسولش، از ارزش هـای والا، تهی هستی، وای بر تو آیا من پیونـد با رسول خـدا صـلی الله علیه وآله ندارم؟ و شاخه ای متصل به درخت شـکوهمند نسب آن حضرت نیستم؟ و هدیه ای از گوهر وجود او نمی باشم؟ کسی که از این درخت باشـد تسـلیم ظلم نمی شود و زیر پرچم شـما در نمی آیـد، زیرا من فرزنـد علی علیه السـلام هسـتم که از نبردهـا و خطرهای شدید، باکی نداشت، و از بسـیاری دشـمن نمی هراسـید، من همچون برگی از درخت وجود او هستم، و می دانی که اسـتواری شاخه های درخت بستگی به تنه و ریشه ی آن دارد، چه بسیار نوجوانی که در پیشگاه خدا از پیران، محبوبتر است، و ما از کسانی هستیم که در مورد زندگی این دنیای ناپایدار، افسوس نمی خوریم، و از مرگ و از دست رفتن دنیا، بی تابی نمی نماییم، زیرا من می دانم بهشت بهتر از زندگی این دنیا

ص:۱۵۳

است، بنابراین چگونه از دینم بازگردم و قید اطاعت تو را بر گردن نهم؟

صبرا علی جور الزمان القاطع

و منیه ما ان لها من دافع

لا تجز عن فکل شیی ء هالك

حاشا لمثلی ان یکون بجازع

فلئن رمانی الدهر منه باسهم

و تفرق من بعد شمل جامع

فکم لنا من وقعه شابت لها

قمم الاصاغر من ضراب قاطع

یعنی: «من در برابر روزگار پر ظلم و جور و سخت، مقاومت می کنم، و در مورد مرگی که ناگزیر باید به آن تن در داد، باکی ندارم.

هرگز بی تابی نکن که هر چیزی سرانجام نابود می شود، حاشا که شخصی مانند من بی تابی کند.

اگر روزگار، مرا آماج تیرهایش قرار داد، و پس از به هم پیوستگی، موجب پراکندگی گردید.

چه بسیار حادثه ای برای ما رخ داده، که اثر آن و اثر ضربت های سنگین ما، جوانان را پیر ساخته و موی سرشان را سفید نموده است.»

[بنابراین ما را با یاوه سرایی های خود نترسان، و بدان که

ضربت های ما جوانان، پیران و گردنکشان را از مرکب غرور فرود خواهد ساخت.]

وقتی که مارد بن صدیف این گفتار را از عباس علیه السلام شنید به شدت به طرف عباس علیه السلام حمله کرد، و مانند عقاب درهم شکننده جهید و نیزه بلند خود را به سوی عباس علیه السلام حواله نمود، و چنین پنداشت که کشتن عباس علیه السلام آسان است، و کشتن او نیاز به تأمل و دغدغه ندارد، عباس علیه السلام در جای خود با کمال وقار ایستاد، و بیدرنگ نیزه ی مارد را گرفت و آنچنان پیچید و کشید که نزدیک بود مارد به زمین بیفتد، وقتی مارد چنین دید، برای آنکه به زمین نیفتد نیزه را رها نمود و شرمسار شد...

سپس عباس علیه السلام نیزه را آن چنان به قسمت پشت اسب مارد فشار داد که اسب، مضطرب شد و دو دست خود را بلند کرد، و مارد را بر زمین انداخت، او نتوانست پیاده با عباس علیه السلام جنگ کند، صفوف دشمن متزلزل شد و شجاعان دشمن نگران و پریشان گشته، و فریادشان بلند شد، شمر صدا زد: «ای مارد غم مخور که تو را یاری خواهیم کرد.»

آنگاه خطاب به لشکرش فریاد زد: «ای لشکر! مارد را دریابید، وگرنه هم اکنون کشته خواهد شد.»

در این هنگام غلام سیاهی از دشمنان به نام صارقه، اسبی را که طاویه نام داشت آماده کرده و برای مارد آورد، عباس علیه السلام به آن غلام حمله کرد و آن چنان نیزه به سینه ی او زد که او به خاک هلاکت افتاد

ص:۱۵۵

و جان سپرد، عباس علیه السلام بی درنگ بر آن اسب (طاویه) سوار شد، و اسب خود را به سوی خیام امام حسین علیه السلام روانه نمود.

مارد وقتی که عباس علیه السلام را سوار بر طاویه دید، لرزه بر اندامش افتاد، رنگش پرید، و قلبش پر درد شد، یقین کرد که اکنون کشته می شود، فریاد استمداد از لشکر نمود، و صدا زد: «ای لشکر! مگر شرم ندارید که همچنان ایستاده اید و تماشا می کنید؟»

شمر با گروهی از شجاعان لشکر دشمن، شمشیر از نیام بیرون کشیدند و به سوی میدان آمدند، در این هنگام مارد به عباس علیه السلام گفت: «ای جوان با من مدارا کن، تا سپاسگزار تو باشم.»

عباس علیه السلام فرمود: «وای بر تو! آیا می خواهی مرا فریب دهی.»

به مارد حمله کرد، و آنچنان شمشیر بر دست او زد که دست او قطع شد، سپس نیزه اش را بر سینه مارد نهاد و آن چنان فشار داد که گوش تا گوش او بریده شد، و به این ترتیب مارد با نیزه خودش، به دست قمر بنی هاشم علیه السلام به هلاکت رسید. (۱) .

ماجرای جنگ عباس علیه السلام با مارد بن صدیف را محدثین دیگر نیز نقل کرده اند، از جمله مرحوم علامه بیرجندی صاحب کتاب کبریت الاحمر، که آن را به طور خلاصه، چنین نقل می کند:

مارد بن صدیف تغلبی، از قهرمانان معروف دشمن بود، نیزه ی بلندی به دست گرفت و به جنگ عباس علیه السلام آمد، در حالی که

۱- ۱۶۳. اقتباس از تذکره الشهداء، ملا حبیب الله کاشانی، ص ۲۶۱ تا ۲۶۵.

عباس علیه السلام همچون افتادن آتش بر نیزار، به قلب لشکر دشمن حمله نموده بود، حضرت عباس علیه السلام مارد را موعظه کرد، ولی او که بسیار به خود مغرور بود، به نصایح عباس علیه السلام گوش نداد، بلکه به آن حضرت گفت: «به جوانی خود رحم کن، خود را به کشتن نده، و برای من (با این پیکر تنومند و شجاعت و نام بلند) ننگ است جوانی چون تو را بکشم.»

اندرزهای عباس علیه السلام در قلب تیره ی او اثر نکرد، او مهیای جنگ شد، حضرت عباس علیه السلام با یک حمله قهرمانانه، دست بر نیزه ی بلند «مارد» افکند و آن چنان آن را پیچ داد که از دست او بیرون آورد، و به طرف آسمان بلند کرد، و با صدای حیدری فریاد زد: «امیدوارم با نیزه ی خودت، تو را به دوزخ بیفکنم.»

آنگاه آن نیزه را در کمر اسب مارد فرو برد، اسب مارد مضطرب شد، مارد خود را بر زمین انداخت، با اینکه جمعی از دشمنان به کمک مارد آمدند، حضرت عباس علیه السلام همان دم نیزه را به گلوی مارد فرود آورد، که مارد بر زمین افتاد، و گوش تا گوش او بریده شد، و به هلاکت رسید، در این درگیری شدید گروه دیگری از دشمن نیز کشته شدند. (۱) .

صفوان بن ابطح

قهرمان بی باک دیگری به نام «صفوان بن ابطح» سوار بر اسب از سپاه عمر سعد، نعره زنان خارج شد، او در سنگ اندازی و نیزه افکنی، مهارت عجیبی داشت، در حالی که رجز می خواند به

۱- ۱۶۴. اقتباس از الکبریت الاحمر، علامه بیرجندی، ص ۳۸۷.

میدان حضرت ابوالفضل علیه السلام آمد، آماده ی حمله شد، در این هنگام خم شد و از میان خرجین خود سنگ بزرگی بیرون آورد و آن را به شدت به سوی حضرت عباس علیه السلام افکند، حضرت عباس علیه السلام با سرعت سرش را خم کرد، و سنگ از بالای سر آن حضرت به پشت سرش افتاد. در این هنگام حضرت عباس علیه السلام با شمشیر به صفوان حمله کرد، چنان به دست او زد، که دستش قطع شده و آویزان گردید، صفوان نیزه ی محکم و بلند خود را به سوی عباس علیه السلام حواله کرد، عباس علیه السلام با شمشیر خود بر کمر نیزه او زد، به طوری که نیزه او دونصف شد.

صفوان با اینکه بر اثر از کار افتادن دست راستش، و ریختن خون زیاد از بدنش، خسته و ناتوان شده بود، با این حال به عباس علیه السلام حمله می کرد.

عباس علیه السلام به او فرمود: «ای مرد شجاع به خانه ات برگرد، و به درمان دستت بپرداز.»

ولی او همچنان به حمله کردن اصرار می ورزید، و از بازگشت به سوی قوم خود خجالت می کشید، جوانمردی حضرت عباس علیه السلام نیز باعث شد که از کشتن شخص مجروحی امتناع ورزید، سرانجام عباس علیه السلام او را رها کرد، و به انبوه لشکر دشمن حمله نمود، و بسیاری از دشمنان را به هلاکت رسانید. (۱) .

عبدالله بن عقبه غنوی

جنگجوی شجاع دیگری به نام «عبدالله بن عقبه غنوی» به

ص:۱۵۸

۱- ۱۶۵. اقتباس از کتاب همیاران حضرت اباعبدالله علیه السلام از: احمد سیاح، ص ۲۴.

میـدان عباس علیه السـلام آمد، حضـرت عباس علیه السـلام پدر او را می شـناخت، خطاب به او فرمود: «تو نمی دانستی که در میدان با من روبرو می شوی، برگرد، و خود را به کشتن نده، به خاطر احسانی که پدرم به پدرت نموده، دست از جنگ بردار، و میدان را ترک کن.»

او بر حمله اصـرار می ورزیـد، و به نصایـح مهرانگیز عباس علیه السـلام گوش نکرد، چنـد بار حمله و درگیری رخ داد، عباس علیه السـلام همچنان از کشـتن او دریغ می ورزید، سـرانجام عبدالله خود را در برابر عباس علیه السـلام خسـته و ناتوان یافت، با اینکه لحظـات قبـل به خـاطر خجـالت و شـرم، به پایگـاه خود باز نمی گشت، این بار به سوی لشـکر خود گریخت، عباس علیه السـلام بـا جوانمردی خاصـی (در این مورد که وضع عبـدالله اقتضـای آن را داشت) او را تعقیب نکرد، و به این ترتیب عبـدالله چون روباهی از چنگ شیر، جهید و گریخت و جانش را از مهلکه نجات داد. (1) .

جوش و خروش غیرت عباس، با یادآوری زهیر

قبلا به طور خلاصه خاطرنشان شـد که زهیر بن قین، با یادآوری خاطره ی فلسـفه ی وجودی عباس علیه السـلام، غیرت او را به جوش و خروش انداخت، اینک در اینجا آن را به طور مشروح بازگو می کنیم:

مرحـوم علامـه سـید عبـدالرزاق مقرم می نویسـد: هنگـامی کـه شـمر (در روز عـاشورا) فریـاد زد: خواهرزادگـان مـن عبـاس و برادرانش

۱- ۱۶۶. اقتباس از همان مدرک.

کجاینـد؟ و به آنها گفت: شـما در امان هستید و آنها به شدت امان شـمر را رد کردند (چنانکه ذکر شد) عباس علیه السـلام از نزد شـمر بازگشت، و پاسخ قاطع خود به شـمر را به عرض امام حسـین علیه السـلام رسانید، در این وقت زهیر بن قین (یکی از سرداران یاران امام حسـین علیه السـلام)نزد عباس علیه السـلام آمد و عرض کرد: «پدرت علی علیه السلام از برادرش عقیل که نسب شناس بود، خواست زنی از تبار شجاعان پیدا کند، تا با او ازدواج نماید و فرزند دلیری از او پدید آید، در کربلا به یاری حسـین بشـتابد، بنابراین پدرت تو را برای چنین روزی ذخیره کرده، پس مبادا (امان و... باعث شود) از حسـین پشت کنی و در حمایت از او کوتاهی نمایی؟» (۱) .

عباس علیه السلام با شنیدن این سخن خشمگین شد و گفت:

یا زهیر والله لاریتک شیئا ما رأیته قط؛

ای زهیر! سوگند به خدای چیزی به تو نشان دهم که هرگز آن را ندیده باشی. (۲) .

آنگاه با غیرت و صلابت خاصی به دشمن حمله کرد و آن چنان شمشیر را بر دشمنان فرود آورد که گویی، شمشیرش همچون آتشی

ص:۱۶۰

۱- ۱۶۷. فاضل دربندی می نویسد: زهیر نزد عبدالله پسـر جعفر بن عقیل آمد، و پرچم را از او گرفت، و آن پرچم را نزد عباس علیه السـلام آورد، و پرچم را به عبـاس علیه السـلام داد و مـاجرای ازدواج علی بـا ام البنین علیهاالسـلام و هـدف از آن را بیان نمود، آنگاه به عباس علیه السـلام عرض کرد: «و قد ادخرك ابوك لمثل هذا الیوم فلا تقصر عن حلائل اخیك...؛ پدرت تو را برای همین روز ذخیره نمـوده، بنـابراین در دفـاع از حریم حرم برادرت حسـین کوتـاهی نکن.» از این سـخن غیرت عبـاس علیه السلام به جوش آمد... [تا آخر ماجرا] (معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۳۴).

۲- ۱۶۸. ترجمه العباس، ص ۲۱۲.

است که در نیزار افتاده است، در این حمله صد نفر از دشمنان را به خاک هلاکت افکند، که یکی از آنها دلاور بی باک «مارد بن صدیف» بود. (۱) .

به این ترتیب وفاداری و شجاعت خود را نسبت به حسین علیه السلام، در عمل به ثبت رسانید، و احتمال زهیر و افراد دیگر را که مبادا امان نامه و امثال آن، در فکر و اراده ی عباس علیه السلام لغزشی به وجود آورد را احتمالی ناصحیح اعلام نمود. آن گونه که به قول شاعر عرب:

و لا یهمه السهام حاشا

من همه سقایه العطاشا

فجاء بالیمین و الشمال

لنصره الدین و حفظ الآل؛

هرگز عباس که همه ی هدفش رساندن آب به تشنگان بود، در برابر تیرباران دشمن، باز نایستاد، و به انبوه دشمن اعتنا نکرد، تا آنجا که دست راست و چپش را در راه حفظ دین، و یاری خاندان رسالت بخشید.

مذاکره عباس با برادران مادری خود، در رفتن به میدان

اشاره

برادران مادری عباس علیه السلام سه نفر به نامهای: عبدالله، جعفر و عثمان علیهم السلام همه فرزند ام البنین علیهاالسلام بودند، عبدالله بیست و پنج سال داشت، جعفر نوزده سال داشت، عثمان بیست ویک سال داشت، وقتی که عباس علیه السلام جنگیدن و شهادت بسیار یاران

۱- ۱۶۹. کبریت الاحمر، ص ۳۸۷.

و بنی هاشم را مشاهده کرد، سه برادرش را به حضور طلبید و به آنها چنین فرمود:

یا بنی امی تقدموا حتی اراکم قد نصحتم لله و لرسوله؛

ای فرزندان مادرم به پیش تازید تا خیرخواهی شما نسبت به خدا و رسولش را بنگرم.

برادران به ترتیب نخست عبدالله، سپس جعفر، و بعد از او عثمان به میدان تاختند، و با دشمن جنگیدند، و از میدان بازنگشتند تا به شهادت رسیدند. (۱) .

و در روایت دیگر آمده، عباس علیه السلام به آنها چنین فرمود:

تقدموا بنفسی انتم فحاموا عن سیدکم حتی تموتوا دونه؛

به پیش تازید، جانم به فدای شما، از آقا و سرورتان حسین حمایت کنید تا در راه او فدا و کشته گردید.

آنها عاشقانه به میدان شتافتند، و جان خود را سپر امام حسین علیه السلام قرار دادند، و سینه و گلو و چهره ی خود را پذیرای تیرهای دشمن نمودند. (۲) .

روایت شده: عباس علیه السلام برادرانش را قبل از خود، به میدان فرستاد، تا مبادا بعد از او، به جانبازی آنها خللی برسد، و نیز خواست جانبازی آنها را به حساب خدا بگذارد، و با صبر و تحمل در مصیبت شهادت

۱- ۱۷۰. اعیان الشیعه، ط جدید، ج ۱، ص ۶۰۸ - اعلام الوری، ص ۲۴۳.
۲- ۱۷۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۷۶.

آنها، به پاداش صابران برسد. (۱) .

جانبازی برادران عباس

مطابق نقل بعضـی از مقاتل، نخست عبدالله، سـپس جعفر، و پس از او عثمان به میدان رفتند و پس از نبرد شـجاعانه به شـهادت رسیدند. (۲) .

ولی علامه مجلسـی در کتاب بحارالانوار نقل می کند، نخست عثمان، سـپس جعفر، و پس از او عبدالله به میدان رفتند و شـهید شدند، و چگونگی به میدان رفتن آنها را چنین ترسیم می نماید:

عثمان علیه السلام (۳) به میدان نبرد تاخت، در حالی که چنین رجز می خواند:

انی انا عثمان ذو المفاخر

شیخی علی ذو الفعال الطاهر

و ابن عم للنبی الظاهر

اخی حسین خیره الاخایر

و سید الکبار و الاصاغر

بعد الرسول و الوصی الناصر

یعنی: منم عثمان که صاحب حسب و نسب ارجمند

۱- ۱۷۲. فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲- ۱۷۳. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۷۷.

۳- ۱۷۴. روایت شـده: حضـرت علی علیه السـلام فرمود: من این فرزنـدم را همنـام برادرم (برادر دینیم) عثمـان بن مظعون [که یکی از سابقین به اسـلام و وفاداران مخلص پیامبر صلی الله علیه وآله بود، و نخستین مسلمانی بود که در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد] نمودم (بحار، ج ۴۵، ص ۳۷ و ۳۸).

هستم، پدر و سرورم علی علیه السلام رادمرد نیکوکردار است، همان کسی که پسر عموی پیامبر پاک صلی الله علیه وآله می باشد، برادرم حسین است که سرور نیکان و آقای بزرگ و کوچک، بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله و بعد از وصی پیامبر صلی الله علیه وآله علی یار و یاور پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد.

عثمان قهرمانانه با دشمن جنگید، سرانجام بر اثر اصابت تیری که خولی انداخت و بر پهلوی او وارد شد، به زمین افتاد، در این حال یکی از دشمنان که از خاندان بنی دارم بود، به او حمله کرد و او را به شهادت رسانید و سرش را از بدنش جدا نمود. (۱)
.

پس از او برادرش جعفر علیه السلام به میدان تاخت، در حالی که چنین رجز می خواند:

انی انا جعفر ذو المعالی

ابن علی الخیر ذو النوال

حسبی بعمی شرفا و خالی

احمی حسینا ذی الندی المفضال

یعنی: من جعفر، دارای حسب و نسب ارجمند، پسر علی نیک مرد و عطابخش هستم، همین شرافت و افتخار مرا بس که عمو و دایی ارجمند دارم، از حریم حسین که بخشنده و بزرگوار و بلند مقام است حمایت می کنم.

به دشمن حمله کرد و به جنگ پرداخت و جمع کثیری را به

۱- ۱۷۵. بحار، ج ۴۵، ص ۳۷.

هلاکت رسانید، سرانجام بر اثر تیر خولی بن یزید اصبحی که به چشمش یا گیجگاهش خورد، به شهادت رسید. (۱) .

پس از او عبدالله به میدان تاخت، در حالی که چنین رجز می خواند:

انا بن ذی النجده و الافضال

ذاک علی الخیر ذو الفعال

سیف رسول الله ذو النکال

فی کل قوم ظاهر الاهوال (۲) .

یعنی: من پسر صاحب کمال و شرافت و ارزش ها هستم، پدرم همان علی علیه السلام رادمرد نیک کردار و پر تلاش است، همان انسانی که شمشیر برنده ی رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، همان که گردنکشان را مجازات می کرد، و در میان هر قوم (سرکش)، دارای شکوه و جلال کوبنده و وحشت اندازنده در میان سرکشان متمرد بود.

او به نبرد پرداخت و همچنان به نبرد سخت با دشمن، ادامه داد و بسیاری از شجاعان دشمن را کشت، و آنها را با اسب هایشان واژگون نمود و سرانجام پس از درگیری شدید با هانی بن ثبیت حضرمی، توسط او، به شهادت رسید. (۳) .

ص:۱۶۵

۱- ۱۷۶. و طبق زیارت ناحیه امام هادی علیه السلام، هانی بن ثبیت او را کشت (بحار، ج ۴۵، ص ۶۶).
۲- ۱۷۷. در بعضی از عبارات، مصرع آخر چنین ذکر شده: «فی کل یوم ظاهر الاحوال» (معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۳۱).
۳- ۱۷۸. بحار، ج ۴۵، ص ۳۷ و ۳۸ - معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۳۱ - نفس المهموم، ص ۱۷۲.

سلام امام هادی بر سه برادر عباس

در زیارت ناحیه ی مقدسه حضرت هادی امام دهم علیه السلام چنین آمده:

«سلام بر عثمان پسر امیرمؤمنان علی علیه السلام همنام او تیر زد، وفرد بنی دارمی را (که سر از بدنش جدا ساخت.»

سلام بر جعفر پسر امیرمؤمنان علی علیه السلام که با کمال صبر و تحمل و اخلاص نبرد کرد، و در سرزمین غربت، به جنگ با دشمن پرداخت، و در میدان نبرد پیشتازی کرد، خداوند قاتلش هانی بن ثبیت حضرمی را بکشد.

سلام بر عبدالله پسر امیرمؤمنان علی علیه السلام که دستخوش مصائب سخت شد، و در عرصه ی کربلا منادی ولایت و اطاعت از امام حسین علیه السلام بود، و در جنگ، از ناحیه پیش رو و پشت سر، بر اثر اسلحه ی دشمنان، زخمی گردید، خداوند قاتل او هانی بن ثبیت حضرمی را بکشد.» (۱) .

آری عباس علیه السلام به این ترتیب، برادرانش را به پیشگاه خداوند بزرگ اهدا کرد، و آنها را جلوتر از خود، فدای امام حسین علیه السلام نمود، و داغ جانسوز سه برادر شهیدش بر قلبش نشست، و در این راستا نیز فداکاری و ایثار خود را در پیشانی تاریخ ثبت کرد، تا حق پرستان بدانند که باید همه چیز را فدای حق نمود.

۱- ۱۷۹. بحار، ج ۴۵، ص ۶۷ و ۶۷.

وداع عباس با همسر و فرزندانش

روایت شده: روز عاشورا عباس علیه السلام با برادرش امام حسین علیه السلام ملاقات کرد، امام حسین علیه السلام به او فرمود: «نزد افراد خانواده ات برو و با آنها آخرین وداع را انجام بده، وداعی که در آن بازگشت نیست.»

عباس علیه السلام به خیمه ی خود آمد، همسر و دو فرزندش در میان آن خیمه بودند، آنها را به خدا سپرد، و با آنها وداع کرد، آنها که سخت تشنه بودند، از عباس علیه السلام آب خواستند، و عرض کردند: «شدت تشنگی بر ما چیره شده است.»

حضرت عباس علیه السلام به آنها فرمود: «اندکی صبر کنید تا بروم برای شما آب بیاورم.»

در همین هنگام عباس علیه السلام صدای امام حسین علیه السلام را شنید، با شتاب اهل خانه اش را ترک کرد، و به یاری امام شتافت، دید انبوه لشکر به طرف خیام هجوم آورده اند، و امام حسین علیه السلام با آنها می جنگد، و آنها را مانند مور و ملخ درهم می ریزد و از کشته پشته می سازد.

عباس علیه السلام نیز در کنار امام وارد نبرد شد، آن دو بزرگوار هر دو می جنگیدند، و در آن وقت نبرد بسیار سختی رخ داد... (۱) .

پسران شهید حضرت عباس

از حوادث روز عاشورا اینکه: عباس علیه السلام قبل از خود یک فرزندش به

ص:۱۶۷

۱- ۱۸۰. اقتباس از تذکره الشهداء، ص ۲۶۶.

نـام محمـد (بنا به نقل علامه سـروی در مناقب، ج ۴، ص ۱۱۲) و یا دو پسـرش به نام محمـد و عبـدالله را قبل از خود به میـدان فرستاد، آنها با دشمن جنگیدند تا به شهادت رسیدند. (۱) .

گویـا از خـواهرش زینب علیهاالسـلام پیروی کرد که او دو نـور دیـده اش محمـد و عون را به میـدان شـهادت فرسـتاد، و یـا به برادرش حسین علیه السلام اقتدا کرد که دو نور چشمش علی اکبر و علی اصغر، به مقام شهادت رسیدند.

به هر حال عباس علیه السـلام پـدر دو شـهید بود، و در این راسـتا نیز گوی سـبقت را از دیگران ربود، و مقام ایثار را به آخرین مرحله ی خود رسانید.

اوماننـد برادرش حسـین علیه السـلام داغهـای بسـیار دیـد، و بـا قلـبی پر از سوز و داغ، به میـدان رفت، و بر سـکوی پر افتخـار قهرمانی و شهادت ممتاز ایستاد.

اجازه گرفتن عباس برای رفتن به میدان، و وداع او

اشاره

علامه مجلسـی (ره) نقل می کند: وقتی که عباس علیه السـلام تنهایی برادرش حسـین علیه السـلام را دید، به محضرش رسید و عرض کرد:

یا اخی هل من رخصه؟

ای برادر؟ آیا اجازه هست تا به میدان بروم؟

حسین علیه السلام با شنیدن این سخن گریه ی سختی کرد، و چنین فرمود:

۱- ۱۸۱. اعیان الشیعه، ط جدید، ج ۱، ص ۶۱۰.

(یا اخی انت صاحب لوائی، و اذا مضیت تفرق عسکری؛

برادرم! تو پرچمدار من هستی، هر گاه بروی و کشته گردی، سپاهم (۱) پراکنده و از هم پاشیده خواهد شد.

عباس علیه السلام عرض کرد: «سینه ام تنگ گشته، و از زندگی خسته شده و به ستوه آمده ام، می خواهم انتقام خون شهیدان را از این منافقان بگیرم.»

امام حسین علیه السلام فرمود: «پس برو برای این کودکان تشنه اندکی آب بیاور.» (۲) .

عباس علیه السلام به طرف شریعه ی فرات روانه شد، و در برابر جمعیت دشمن ایستاد، و آنها را موعظه کرد، و به آنها هشدار داد، ولی اندرز و هشدار آن حضرت در دل سپاه آن کوردلان اثر نکرد، عباس علیه السلام به نزد برادرش بازگشت، و موضوع را گزارش داد، در این هنگام فریاد

۱- ۱۸۲. گرچه حضرت عباس علیه السلام از افراد آخر از یاران امام بود که به میدان رفت و شهید شد، و در آن هنگام امام حسین علیه السلام لشکری نداشت تا از هم پاشیده گردد، ولی گویی نظر امام علیه السلام این بود: «تا پرچم در دست عباس علیه السلام در اهتزاز است، لشکرش و پایگاهش و افراد اهل خیام، برقرار هستند، و دشمن به خاطر صولت عباس، ترسان است، و در نتیجه حرم رسالت، آرام خواهد بود.» به این ترتیب این سخن امام حسین در شأن عباس علیه السلام نیز بیانگر عظمت و شکوه فوق العاده عباس علیه السلام است، که او ستون پولادین و محکمی برای نگهبانی و نگهداری پایگاه حسینی است.

۲- ۱۸۳. چنانکه در فصل اول در ماجرای صفین گفته شد، امام حسین علیه السلام اجازه ی رفتن به میدان را به عباس علیه السلام نمی داد، عباس علیه السلام اصرار می کرد و سرانجام وصیت پدر را در جنگ صفین به یاد امام حسین علیه السلام آورد، که پدرم سفارش نموده، در چنین روزی جانم را نثار تو کنم... (تذکره الشهداء، ص ۲۵۵).

العطش کودکان را شنید، حضرت عباس علیه السلام سوار بر اسب شد، نیزه خود و مشکی را برداشت، و به طرف فرات حرکت کرد، چهار هزار نفر نگهبانان شریعه ی فرات، سر راه آن حضرت را بستند، و آن حضرت را تیرباران کردند، حضرت عباس علیه السلام با شجاعتی بی بدیل بر آنها حمله کرد، به طوری که هشتاد نفر از آنها کشته شدند، و بقیه پراکنده شده، و عباس علیه السلام خود را به شریعه ی فرات رسانید، به آب نزدیک شد، مقداری آب به کف دست گرفت تا بیاشامد،

فذکر عطش الحسین و اهل بیته، فرمی الماء؛

تشنگی حسین و اهل بیت حسین را به یاد آورد، آب را از کف دستش ریخت.

سپس مشک را پر از آب کرد و بر شانه ی راستش نهاد، و به سوی خیمه ها روانه شد، به امید آنکه آب را به لب تشنگان برساند. (۱) .

علامه فاضل دربندی در «اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات» و ملا حبیب الله کاشانی در تذکره الشهداء می نویسند: حضرت عباس علیه السلام در لحظه ی وداع با امام حسین علیه السلام، به آسمان نگریست و عرض کرد: «خدایا! می خواهم به وعده ام (در مورد آب رسانی) وفا کنم، و این مشک را برای کودکان تشنه کام، پر از آب نمایم.» سپس پیشانی امام حسین علیه السلام را بوسید، و به سوی فرات حرکت کرد. (۲) .

چهار هزار نفر یا ده هزار نفر از دشمنان، نگهبان شریعه ی فرات

۱- ۱۸۴. بحار، ج ۴۵، ص ۴۱.
۲- ۱۸۵. اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ص ۳۲۲ - تذکره الشهداء،ص ۲۵۷.

بودند، عباس علیه السلام به آنها حمله کرد، و پس از کشتن هشتاد نفر از دشمنان، خود را به آب رسانید، دشمنان شش بار به او حمله کردند، تا نگذارند او خود را به آب برساند، ولی آنها بر اثر ضربات سنگین عباس علیه السلام پراکنده شدند، و آن حضرت خود را به آب رسانید، کفی از آب برگرفت تا بیاشامد، به یاد لب تشنه برادرش امام حسین علیه السلام افتاد، و آب را به روی آب ریخت، مشک را پر از آب کرد، و به سوی خیمه ها روانه گردید. (۱) .

در این هنگام خطاب به خود چنین گفت:

یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنت ان تکونی

هذا الحسین وارد المنون

و تشر بین بارد المعین

تا لله ما هذا فعال دینی

یعنی: ای نفس! بعد از حسین خوار باشی (و دنیا بعد از حسین تیره و بی ارزش است) و نمی خواهم که بعد از حسین زنده بمانی، این حسین است، که لب تشنه در خطر مرگ قرار گرفته، آیا تو می خواهی آب سرد و گوارا بنوشی؟ سوگند به خدا این کار (بی وفایی، و آب نوشیدن با توجه به تشنگی حسین) شیوه و مرام دین من نخواهد بود. (۲) .

۱- ۱۸۶. کبریت الاحمر، ص ۱۵۹ - منتخب التواریخ، ص ۲۵۸.

۲- ۱۸۷. فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۰۱.

شاعر معروف وفایی گوید:

پر کرد مشک و پس کفی از آب برگرفت

می خواست تا که نوشد از آن آب خوشگوار

آمد به یادش از جگر تشنه ی حسین

چون اشک خویش ریخت ز کف، آب و شد سوار

بر خود خطاب کرد که ای نفس اندکی

آهسته تر که مانده حسین تشنه در قفا

عباس! بی وفا تو نبودی چنین چه شد؟

نوشی تو آب و مانده حسینت در انتظار

شد با لبان تشنه از آب روان برون

دل پر ز جوش و مشک به دوش، آن بزرگوار

کردند جمله، حمله بر آن شبل مرتضی

یک شیر در میانه و گرگان بی شمار

یکتن کسی ندیده و چندین هزار تیر

یک گل کسی نچیده و چندین هزار خار

آمد به یادش از لب خشک برادرش

شد غیرت فرات، دو چشم به خون ترش

گفتا نخورده آب گلستان حیدری

داری تو میل آب، کجا شد برادری؟

تشنه است آنکه نو گل باغ فتوت است

لب تر مکن ز آب که دور از مروت است

تو آب می خوری او تشنه لب صفای تو کو؟

وصیت پدر مهربان وفای تو کو؟

نوشی تو آب و تشنه شه دین رضا مباش

خوش نوکری و لیک چنین بی وفا نباش

گر دوستی، به خاک ره دوست خاک شو

آبی بزن بر آتش او یا هلاک شو

رجزهای حضرت عباس

رجزخوانی مسلمانان جنگاور در میدان جنگ، «شعار انقلابی» آنها بود که هنگام نبرد به شیوه ی حماسی می خواندند، این شعارها علاوه بر تقویت روحیه ی خود، و تضعیف روحیه ی دشمن، بیانگر اهداف جنگیدن بود، و حکایت از شعور آگاهانه، و برخورد قاطعانه برای حمایت از دین خدا می کرد.

عباس علیه السلام در میدان نبرد، رجزهایی خواند، که هر فرازی از آنها بیانگر عالیترین درسهای: شجاعت، ایثار، همت بلند، وفاداری و اخلاص است. نظر شما را به رجزهای آن حضرت جلب می کنیم:

۱- نگهبانان شریعه به حضرت عباس علیه السلام حمله کردند، او نیز به آنها حمله کرد، و در این حال چنین رجز می خواند:

لا ارهب الموت اذ الموت ذقا

حتی اواری فی المصالیت لقا

نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا

انی انا العباس اغدو بالسقا

و لا اخاف الشر یوم الملتقی

یعنی: من از مرگ در آن هنگام که فریاد برآورد، باک و هراسی ندارم، تا آنکه پیکر من در میان دلاور مردان به خاک افتد.

جان من نگهبان و فدای جان پاک مصطفی، پیامبر صلی الله علیه وآله است، منم عباس که با مشک برای سیراب کردن تشنگان می آیم، و از مرگ در درگیری با دشمن نمی ترسم.

۲- عباس علیه السلام به جنگ خود همچنان ادامه می داد، و دشمن را پراکنده نمود، در این هنگام زید بن ورقا (یا: زید بن رقاد) از پشت نخله ی خرما کمین کرد و با همیاری حکیم بن طفیل، شمشیر خود را بر دست راست عباس علیه السلام فرود آورد، و دست راست آن حضرت را قطع نمود، حضرت عباس علیه السلام شمشیرش را به دست چپ گرفت و به نبرد خود با دشمن ادامه داد، در این حال چنین رجز می خواند:

و الله ان قطعتم یمینی

انی احامی ابدا عن دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

یعنی: سوگند به خدا اگر دست راستم را قطع نمودید،

باز به جنگ خود ادامه می دهم و تا آخرین نفس از دینم دفاع می کنم، و نیز از امامی که به راستی به یقین رسیده، و از نوه ی پیامبر پاک و امین است یاری می نمایم.

حضرت عباس علیه السلام همچنان به جنگ خود ادامه داد، در این میان حکیم بن طفیل که در پشت نخله ی خرما کمین کرده بود، شمشیرش را بر دست چپ آن حضرت فرود آورد که دست چپش نیز قطع گردید.

۳- عجب اینکه حضرت عباس علیه السلام [همانند عمویش جعفر طیار در جنگ موته] پرچم را به سینه اش چسبانید، و با بازوان قطع شده، آن را نگه داشت، در حالی که چنین رجز می خواند:

یا نفس لا تخشی من الکفار

و ابشری برحمه الجبار

مع النبی السید المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری

فاصلهم یا رب حر النار

یعنی: ای نفس! از کافران نترس، تو را به رحمت خدای جبار همراه پیامبر، سرور برگزیده ی خدا مژده باد. دشمنان از روی ظلم و طغیان، دست چپم را (نیز) قطع کردند، پروردگارا! آنان را وارد آتش سوزان دوزخ کن.

در این هنگام ظالمی عمود آهنین بر سرش زد که آن حضرت از پشت اسب بر زمین افتاد. (۱) .

ص:۱۷۵

---

۱ - ۱۸۸. بحار، ج ۴۵، ص ۴۰ و ۴۱ - نگهداشتن پرچم و چسباندن آن به سینه با دو دست بریده، در کتاب ترجمه العباس، تألیف عبدالرزاق مقرم، ص ۲۸۹، و معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۰ آمده است.

مرحوم محدث و فقیه ربانی ملاـ حبیب الله کاشانی می نویسد: حضرت عباس علیه السلام پس از آن که مشک را پر از آب کرد و روانه ی خیمه ها شد، دشمنان سر راهش را گرفتند، آن حضرت حمله به دشمنان می کرد و چنین رجز می خواند:

الموت تحت ضباب السیف مکرمه

ان کان من بعده اسکان جنات

لا تأسفن علی الدنیا و لذتها

فعند جدی تغفر کل زلات

یعنی: مرگ در پرتو شمشیر، مایه ی بزرگواری و عظمت است، هرگاه پس از آن موجب سکونت در بهشت گردد، برای دنیا و لذت های آن هرگز غصه و افسوس مخور، و بدان که تنها در پیشگاه جد من، همه ی لغزش ها آمرزیده خواهد شد (پس دنیا را فدای راه پیامبر صلی الله علیه وآله کن).

از هر سو به دشمن حمله می کرد، و مثل مور و ملخ آنها را پراکنده می ساخت و درهم می ریخت و چنین رجز می خواند:

اذب عن سبط النبی احمد

اضربکم بالصارم المهند

حتی تحیدوا عن قتال سیدی

انی انا العباس ذو التودد

نجل علی المرتضی المؤید

ص:۱۷۶

یعنی: از حریم سبط پیامبر اسلام حضرت احمد صلی الله علیه وآله حمایت می کنم، و با شمشیر استوار و بران شما را سرکوب می نمایم، تا شما را از جنگ با آقا و سرورم (امام حسین علیه السلام) دور سازم، من عباس علاقمند به حسین و اهل بیتش هستم، فرزند علی علیه السلام که ستوده و مورد تأیید خداوند بود، می باشم. (۱) .

حسین در بالین عباس و گریه ی شدید او

اشاره

مرحوم علامه حائری در معالی السبطین می نویسد: پس آنکه دست های عباس علیه السلام قطع شد، عباس علیه السلام مشک را به دندان گرفت و همچنان رکاب می زد تا مشک آب را به خیمه ها برساند، ناگاه تیری به مشک اصابت کرد، آب آن ریخت و تیر دیگری بر سینه اش رسید و در این هنگام به زمین افتاد، و مطابق روایتی در این هنگام یکی از دشمنان به پیش آمد و گرز آهنین بر سر آن حضرت زد، و همین ضربت گرز، آن حضرت را به شهادت رسانید.» (۲) .

محدث قمی (ره) می نویسد: پس از آنکه تیر بر مشک و بر سینه او رسید، به زمین افتاد و صدا زد:

یا اخاه ادرک اخاک؛

ای برادر! برادرت را دریاب. (۳) .

ص:۱۷۷

۱- ۱۸۹. تذکره الشهداء، ص ۲۶۰.

۲- ۱۹۰. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۷.

۳- ۱۹۱. می نویسند: همیشه عباس علیه السلام با کمال رعایت ادب، حسین علیه السلام را به عنوان مولی و سرور می خواند، ولی در اینجا محبت برادری به جوش آمده و او را به عنوان برادر خواند.

و به روایت مناقب، در این هنگام ملعونی به پیش آمد و عمود آهنین بر فرق سرش زد که به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام صدای برادرش را شنید و خود را به بالین او رسانید وقتی که او را با آن حال دید، صدا زد:

الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی؛

اکنون پشتم شکست، و چاره ی من اندک شد. (۱) .

محدث قمی و محدث معاصر، شیخ ذبیح الله محلاتی می نویسند: وقتی که صدای عباس علیه السلام بلند شد:

یا اخاه ادرک اخاک؛

ای برادر! برادرت را دریاب. (۲) .

حسین علیه السلام مانند شهاب ثاقب، به بالین عباس علیه السلام آمد، او را با دستهای قطع شده و بدن پاره پاره دید، با صدای بلند گریه کرد و فرمود:

الآن انکسر ظهری، و قلت حیلتی و شمت بی عدوی؛

اکنون پشتم شکست، و چاره ام اندک شد، و دشمنم زبان به سرزنش من گشود.

ص:۱۷۸

۱- ۱۹۲. نفس المهموم، ص ۱۷۹ - منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۷۹.

۲- ۱۹۳. مرحوم علامه سید عبدالرزاق مقرم می نویسد: وقتی که عباس علیه السلام بر اثر اصابت عمود آهنین بر سرش، به زمین افتاد. صدا زد: «علیک منی السلام یا اباعبدالله؛ آخرین سلامم بر تو ای اباعبدالله.» (مقتل الحسین مقرم، ص ۳۲۷).

آنگاه این اشعار را در سوگ عباس علیه السلام خطاب به دشمن خواند:

تعدیتم یا شر قوم ببغیکم

و خالفتموا دین النبی محمد

اما کان خیر الرسل وصاکم بنا

اما نحن من نسل النبی المسدد

اما کانت الزهراء امی دونکم

اما کان من خیر البریه احمد

لعنتم و اخزیتم بما قد جنیتم

فسوف تلاقوا حر نار توقد

یعنی:ای زشت ترین انسان ها، شما با طغیان خود، از حریم حق تجاوز کردید، و با دین پیامبر خدا محمد صلی الله علیه وآله مخالفت نمودید. آیا پیامبری که برترین رسولان خدا است. در مورد احترام به ما به شما سفارش نکرد؟ آیا ما از نسل پیامبر استوار خدا صلی الله علیه وآله نیستیم؟

آیا حضرت زهرا علیهاالسلام مادر من نیست؟ آیا محمد صلی الله علیه وآله برترین انسان ها نمی باشد؟

شما با جنایاتی که مرتکب شدید، مورد لعنت گشتید و کارتان به رسوایی کشیده شد، و به زودی در آتش سوزان و برافروخته ی دوزخ، عذاب خواهید شد. (۱) .

ص:۱۷۹

۱- ۱۹۴. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۹ - فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۰۴.

چهره ی غمبار حسین

سیره نویسان وضع روحی امام حسین علیه السلام را در کنار پیکر به خون تپیده ی حضرت عباس علیه السلام چنین معرفی کرده اند:

و یان الانکسار فی وجه الحسین، و بکی بکاء شدیدا، و نادی: وا اخاه، وا عباساه! وا مهجه قلباه! وا ضیعتاه بعدک یا عباس، الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی، و انقطع رجائی؛

شکستگی و اندوه عمیق در چهره ی حسین علیه السلام آشکار شد، گریه سختی کرد، و صدا زد: آه برادرم! آه عباسم! آه ای روح و میوه ی قلبم، وای از بی نوایی بعد از تو، ای عباس! اکنون پشتم شکست، و چاره ام اندک شد، و امیدم قطع گردید.

زبان حال عباس علیه السلام در این وقت چنین بود:

مشکی از اشک به دوش مژه دارم شب و روز

عشق تو داده به من منصب سقایی را

گر طبیبانه بیایی به سر بالینم

به دو عالم ندهم، لذت بیماری را

زبان حال امام حسین علیه السلام این بود:

چشم بگشا که طبیب سر بالین آمد

چشم بگشا که حسین با دل خونین آمد

ص:۱۸۰

دیده بر هم منه ای سرو به خون غلتیده

تا نگویند حسین داغ برادر دیده

دیده بگشا که طفلان همه غوغا دارند

قطره ی آب روان از تو تمنا دارند

شاعر: اهل بیت علیه السلام شیخ محمدرضا ازری، قصیده ی پر محتوایی در مورد زبان حال امام حسین علیه السلام سروده، که دو شعر آن چنین است:

الیوم سار عن الکتائب کبشها

الیوم غاب عن الهداه امامها

الیوم نامت اعین بک لم تنم

و تسهدت اخری فعز منامها

یعنی: امروز بین سردار لشکر، فرمانده ی کل، با گردان های سپاه، جدایی افتاد، امروز پیشوای هدایت یافتگان از آنها پنهان شد. امروز چشم های دشمن که با بودن تو به خواب نمی رفت، به خواب می رود، ولی چشم های دوست بی تاب و پریشان شد، و خوابش دشوار و اندک گردید. (۱) .

امام حسین علیه السلام در شأن عباس علیه السلام سخنان دیگر نیز دارد، که پاره ای از آنها در ماجرای شهادت عباس علیه السلام خاطر نشان می شود.

و نیز شاعر عرب چه نیکو گفته:

احق الناس ان یبکی علیه

فتی ابکی الحسین بکربلاء

ص:۱۸۱

۱- ۱۹۵. منتخب التواریخ، ص ۲۶۰.

اخوه و ابن والده علی

ابوالفضل المضرج بالدماء

و من واساه لا یثنیه شییء

و جادله علی عطش بماء؛

سزاوارتر آن است که برای آن جوانی گریه کرد، که حسین علیه السلام در کربلا برای او گریه کرد، گریه برای آن کسی که برادر حسین علیه السلام و پسر پدرش، علی علیه السلام بود همان ابوالفضل که غرق در خون گردید، و خود را فدای برادر کرد، و هیچ چیزی او را از حسین علیه السلام جدا ننمود، تا آنجا که به خاطر تشنگی حسین علیه السلام آب ننوشید و تشنه لب شهید شد. (۱) .

بازگشت غم انگیز امام حسین از بالین عباس

امام حسین علیه السلام پیکر به خون تپیده ی عباس علیه السلام را در کنار نهر علقمه رها کرد، و به سوی خیمه ها بازگشت، در حالی که بسیار اندوهگین و پریشان بود و سرشک اشک از دیدگانش جاری می شد، اشک چشمش را با آستین دستش پاک می کرد، و می فرمود:

«آیا طرفدار حقی هست که از ما حمایت کند، آیا کسی هست که از آتش دوزخ بترسد و از ما دفاع کند؟»

---

۱ - ۱۹۶. لهوف، ص ۱۱۸ - بعضی این شعر را به خود حسین علیه السلام نسبت می دهند که در سوگ حضرت عباس علیه السلام خواند (معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۸).

حضـرت سـکینه علیهاالسـلام به پیش آمد، و از حال عمویش عباس علیه السلام پرسید، امام حسین علیه السلام فرمود: «عمویت را کشتند.»

همین که زینب علیهاالسـلام این سـخن را شـنید، فریـاد برآورد و گفت: «ای وای! عبـاس از دست مـا رفت، و جـای خالی او را چگونه ببینیم؟»

صدای گریه ی بانوان برخاست، امام حسین علیه السلام نیز با آنها گریه کرد و فرمود:

وا ضیعتا بعدک؛

ای عباس! ما بعد از تو بی یاور شدیم. (۱) .

ترسیم دیگری از آمدن امام حسین به بالین عباس

مرحوم ملا حبیب الله کاشانی می نویسد: امام حسـین علیه السلام وقتی که آخرین صدای جانسوز برادرش عباس علیه السلام را شنید پیاده، و به روایتی سوار بر ذوالجناح به سوی نهر علقمه (۲) روانه شد، به لشکر دشمن که در آنجا بودند حمله کرد، آنها گریختند، امام حسین علیه السلام به آنها فرمود:

الی این تفرون، و قد قتلتم اخی و کسرتم ظهری؛

به کجا فرار می کنید، شما که برادرم را کشتید، و کمرم را شکستید؟

امام حسین علیه السلام در این حمله، هشتصد نفر از دشمن را کشت،

۱- ۱۹۷. مقتل الحسین مقرم، ص ۳۲۸.

۲- ۱۹۸. در مورد اینکه چرا آنجا را نهر علقمه می گفتنـد، گفتاری ذکر شده، از جمله اینکه: علقم به معین درخت سدر است، چون درختی در کنار آن نهر بود، آن نهر به این نام موسوم شد.

و فریاد می زد: «ای برادر کجایی؟» ناگاه ذوالجناح ایستاد و قدم از قدم برنداشت، امام به زمین نگاه کرد، دست های بریده ی برادر را دید، پیاده شد، و دست های بریده را به صورت کشید و بوسید و گریست، و فرمود: «ای داد که برادرم کشته شد.»

امام از آنجا به راه خود ادامه داد، باز ناگاه اسب توقف کرد، امام به زمین نگاه نمود، مشک پاره ی برادر را دید، آه جانکاهی برکشید و گریه کرد. سپس به راه خود ادامه داد، تا کنار فرات آمد، ناگاه نگاهش به پیکر پاره پاره ی برادرش عباس علیه السلام افتاد، بی اختیار نعره ی جانسوز از دل برکشید و فرمود: «اکنون کمرم شکست، و چاره ام اندک شد.»

آنگاه به بالین برادر نشست و سر برادر را به سینه اش چسبانید، و به گونه ای گریه کرد که حتی دشمنان به گریه افتادند. خطاب به عباس علیه السلام فرمود:

جزاک الله خیرا یا اخی، لقد جاهدت فی الله حق جهاده؛

ای برادر! خداوند پاداش نیک به تو دهد، که به راستی در راه خدا جهاد کامل نمودی. (۱) .

گریه ی جانسوز دو برادر، و راز گریه عباس

بعضی نقل کرده اند، وقتی که امام حسین علیه السلام به بالین عباس علیه السلام آمد، عباس علیه السلام لحظات آخر عمر را می پیمود. امام حسین علیه السلام روی

ص:۱۸۴

۱- ۱۹۹. تذکره الشهداء، ص ۲۷۰.

خاک زمین نشست، و سر پر خون برادرش عباس علیه السلام را بر دامن گرفت، خون چشمهای عباس علیه السلام را پاک کرد، و در این هنگام عباس علیه السلام گریه می کرد، امام حسین علیه السلام فرمود:

ما یبکیک یا اباالفضل؛

ای ابوالفضل علت گریه ات چیست؟

حضرت عباس علیه السلام عرض کرد: «برادرم! و ای نور چشمم، چگونه گریه نکنم که شخصی مثل تو به بالینم آمده و سرم را از خاک برداشته، ولی بعد از ساعتی چه کسی سر تو را از روی خاک بلند می کند؟»

امام حسین علیه السلام همچنان در بالین عباس علیه السلام نشسته بود، ناگاه عباس علیه السلام آه بلند و جانسوزی کشید، و روح پاکش به سوی بهشت پرواز کرد، امام حسین علیه السلام با صدای بلند مانند شیون، صدا زد:

وا اخاه! وا عباساه!؛

ای وای برادرم! ای وای عباسم. (۱) .

نگاهی دیگر به شجاعت حضرت عباس

گرچه در همه ی فصل های این کتاب، از شجاعت عباس علیه السلام در ابعاد گوناگون سخن به میان آمد، در عین حال در اینجا با نگاهی دیگر نظر شما را به نمودهایی از شجاعت آن حضرت جلب می کنیم:

شجاعت حضرت عباس علیه السلام به قدری در سطح عالی بود که مانند پدرش حیدر کرار، در جنگ بدر، احد، خیبر و حنین می جنگید،

۱- ۲۰۰. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۵۰.

شمارش زخمی ها و هلاک شدگان به دست حضرت عباس علیه السلام بسیار غیرعادی است، در بعضی از کتب مقاتل آمده: در روز عاشورا ۸۵۵ نفر از دشمنان به دست عباس علیه السلام کشته شده اند.

و نیز تعداد ۱۸۰ نفر، و ۵۲۰ نفر و ۴۵۰ نفر نقل شده است، حتی روایت شده وقتی که دست راست آن حضرت قطع شد، او شمشیر را به دست چپ گرفت، و به جنگ ادامه داد، و با یک دست، غیر از زخمی ها پنجاه نفر از دشمنان را به خاک سیاه هلاکت افکند. (۱) .

روایت شده: هنگامی که حضرت عباس علیه السلام با یک دست (یعنی دست چپش) می جنگید آن چنان شجاعان دشمن را بر زمین می افکند، و حمله کنندگان را سرکوب می کرد، که از نظر دشمن احتمال رساندن مشک آب به خیمه ها، زیاد شد، عمر سعد فریاد زد: «مشک را با تیر، پاره و سوراخ کنید، سوگند به خدا اگر آب به خیمه برسد، و حسین آب بنوشد، همه ی شما را با شمشیرش نابود خواهد کرد، مگر نمی دانید که او یکه تاز عرصه ی شجاعت، فرزند چابک سوار و قهرمان میدان ها علی بن ابیطالب علیه السلام است؟»

در این هنگام دشمنان به طور دسته جمعی به حضرت عباس علیه السلام حمله ی شدید کردند، آن حضرت چون آتشی که به نیزار خشک افتاده باشد، در میان انبوه لشکر دشمن افتاد و از هر سو آنها را درهم می ریخت، به طوری که صد و هشتاد سواره را بر خاک هلاکت انداخت.

۱- ۲۰۱. تذکره الشهداء، ص ۲۴۹ و ۲۶۵ و ۲۶۷ و ۲۶۸.

در این هنگام ظالمی به پیش آمد و ضربتی بر دست چپش زد و دست چپ او قطع گردید. آن حضرت شمشیر را به دندان گرفت، و بر قلب دشمن حمله کرد، و به شدت با آنها نبرد می نمود، که در این وقت یکی از دشمنان، عمود آهنین بر فرق همایونش زد، همین ضربت باعث شد، که آن حضرت بر زمین افتاد، و فریاد زد، «آخرین سلامم بر تو ای اباعبدالله الحسین.» (۱).

معجزه ی عشق و عرفان صادق

در اینجا این سؤال مطرح می شود که چطور حضرت عباس علیه السلام با اینکه دو دست هایش قطع شد، و پیکر مطهرش مانند جوجه ی تیغ دار، پر از تیر شده بود، حتی به چشمش تیر خورده بود، باز با آن همه جراحات و درد، می جنگید، گویی احساس هیچگونه درد نمی کند؟!

پاسخ اینکه: عشق و عرفان حقیقی، وقتی به اوج خود رسید و به هم آمیخته شد، موجب چنین معجزه ای خواهد شد، چنانکه در عشق های مجازی نیز مثال هایی برای این موضوع وجود دارد.

به عنوان مثال: حضرت یوسف با آن جمال رعنا و دل آرا، وقتی که طبق برنامه ریزی زلیخا، وارد قصری شد که بانوان رؤسای مصر در آنجا بودند، آنها تا جمال یوسف را دیدند، به جای میوه ای که در دست داشتند و می خواستند با کارد آن را ببرند، دست خود را بریدند، ولی آن چنان محو تماشای یوسف شده بودند که احساس

۱- ۲۰۲. تذکره الشهداء، ص ۲۴۹.

درد زخم دست نکردند. (۱) .

توضیح اینکه: در تواریخ آمده: زنی به نام «عزت» بر «کثیر» (شاعر معروف) وارد شد، کثیر در خیمه ی خود بود، و برای خود تیرهایی را می تراشید، چون نگاهش به آن زن افتاد، محو جمال او شد، آن چنان مبهوت گشت که خود را فراموش نمود، و با آن وسیله ای که تیر می تراشید، به جای تیز کردن تیر، انگشتانش را برید، خون از دستانش جاری بود ولی او حس نمی کرد. (۲) .

بر همین اساس، امام باقر علیه السلام فرمود:

ان اصحاب جدی الحسین لم یجدوا الم مس الحدید؛

همانا یاران جدم امام حسین علیه السلام درد آهن را حس نکردند. (۳) .

نظیر این موضوع در مورد امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که در یکی از جنگ ها تیری به پایش فرورفت، بر اثر درد شدید، آن حضرت از بیرون آوردن آن ابا داشت، حضرت زهرا علیهاالسلام به بعضی فرمود:

اخرجوه فی حال صلاته فانه لم یحس؛

تیر را در وقتی که آن حضرت، در نماز است خارج سازید، او درد آن را (به خاطر توجه کامل به خدا در نماز) حس نمی کند. (۴) .

۱- ۲۰۳. و قطعن ایدیهن (یوسف - ۳۱).

۲- ۲۰۴. الآغانی، ج ۷، ص ۳۷.

۳- ۲۰۵. خرائج راوندی، مطابق نقل ترجمه ی «العباس سردار کربلا»، ص ۲۰۶.

۴- ۲۰۶. محجه البیضاء، ج ۱، ص ۳۹۸.

آری! عباس علیه السلام فرزند همان علی علیه السلام، عشق و عرفان را به مرحله ای رسانده بود که بیرون از مرز ناسوت فکر می کرد، از این رو احساس درد نمی نمود.

نکته های جانسوز و آموزنده در شهادت عباس

اشاره

چگونگی شهادت جگرسوز عباس علیه السلام دارای نکته های جانسوزی است که در اینجا نظر شما را به چند نمونه جلب می کنیم:

۱- یکی از دانشمندان از فرزند مرحوم علامه سید محمدکاظم قزوینی صاحب کتاب های: «علی من المهد الی اللحد)، «المهدی من المهد الی الظهور» و... نقل کرد، مرحوم آیت الله سید محمدابراهیم قزوینی (وفات یافته سال ۱۳۶۰ ه- ق) امام جماعت صحن مطهر حضرت عباس علیه السلام بود، مرحوم حجهالاسلام شیخ محمدعلی خراسانی که از وعاظ برجسته بود، بعد از نماز ایشان در صحن کربلا به منبر می رفت، یک شب واعظ نامبرده مصیبت حضرت عباس علیه السلام را خواند و از اصابت تیر به چشمش سخن به میان آورد.

مرحوم آیت الله قزوینی، سخت گریه کرد و بعد به او گفت: «چنین مصیبت های سخت را که چندان سند قوی هم ندارد؛ چرا می خوانید؟» شب در عالم رؤیا به محضر حضرت عباس علیه السلام مشرف شد و عباس علیه السلام به او فرمود:«سید ابراهیم قزوینی! آیا تو در کربلا بودی که بدانی روز عاشورا چه مصیبت هایی بر من وارد شد؟ پس از آنکه دست هایم را قطع نمودند، مرا تیرباران کردند، در این میان تیری به چشم من خورد، هر چه سرم را تکان دادم که تیر بیرون آید، تیر

بیرون نیامد، عمامه ام از سرم افتاد، زانوها را بالا آوردم و خم شدم که به وسیله ی دو زانو، تیر را از چشمم بیرون بکشم، در همین هنگام دشمن با عمود آهنین بر سرم زد.» (۱) .

۲- چنانکه قبلا ذکر شد، روایت شده: حضرت علی علیه السلام در شب ۲۱ رمضان (شب شهادتش) عباس علیه السلام را به حضور طلبید و او را از روی علاقه به سینه اش چسبانید و فرمود: پسرم! به زودی در روز قیامت، به وسیله ی تو چشمم روشن می شود.

«ولدی اذا کان یوم عاشورا، و دخلت المشرعه ایاک ان تشرب الماء و اخوک الحسین عطشان؛

پسرم! هنگامی که در روز عاشورا وارد شریعه فرات شدی، مبادا آب بیاشامی با اینکه برادرت حسین تشنه است.» (۲) .

و در روایت دیگر آمده: حضرت علی علیه السلام عباسش را به سینه اش چسبانید، و چشم هایش را بوسید، و وصیت فوق را نمود. (۳) .

عباس علیه السلام به طور کامل به این وصیت عمل کرد، با این که بسیار تشنه بود، از آب ننوشید و سوگند یاد کرد که: «تا آقایم حسین تشنه است قطره ای آب نمی چشم.» (۴) .

۳- سکینه علیهاالسلام همراه عمه ها و بانوان حرم، منتظر حسین علیه السلام بود تا از کنار نهر علقمه برگردد، ناگاه دید پدرش تنها می آید، به پیش دوید و عنان اسب پدر را گرفت و عرض کرد:

۱- ۲۰۷. ترجمه العباس سردار کربلا، ص ۲۸۹ (پاورقی).

۲- ۲۰۸. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۵۴.

۳- ۲۰۹. النقد النزیه، علامه شیخ عبدالحسین حلی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۴- ۲۱۰. ترجمه مقتل ابی مخنف، ص ۹۷.

یا ابتاه! هل لک علم بعمی العباس؛

آیا از عمویم عباس خبر داری؟

امام حسین علیه السلام به او فرمود:

یا ابنتاه! ان عمک العباس قتل، و بلغت روحه الجنان؛

دخترم! عمویت عباس کشته شد، و روحش به بهشت رسید. (۱) .

بانوان حرم صدا به گریه بلند کردند، امام حسین علیه السلام در حالی که می گریست چنین مرثیه می خواند:

اخی یا نور عینی یا شقیقی

فلی قد کنت کالرکن الوثیق

ایا قمرا منیرا کنت عونی

علی کل النوائب فی المضیق

فبعدک لا تطیب لنا حیاه

سنجتمع فی الغداه علی الحقیق

الا لله شکوائی و صبری

و ما القاه من ظماء وضیق

یعنی: ای برادرم، و ای نور چشمم، و ای میوه ی دلم! تو پناه استوار من بودی، ای ماه درخشنده، که در همه ی حوادث سخت و رنج های شدید، یاور من بودی. بعد از تو زندگی برای ما گوارا نیست، و به زودی با هم در پیشگاه خدا ملاقات می کنیم.

ص:۱۹۱

۱- ۲۱۱. کبریت الاحمر، ص ۱۶۲.

من شکایت از دشمن، و تحمل در برابر تشنگی و رنج ها و سختی ها را به سوی خدا می برم، و به او پناهنده می شوم. (۱) .

۴- زخم های طاقت فرسایی که هنگام جنگ، بر عباس علیه السلام وارد می شد، همه را بر جان می خرید، و گویی حادثه ای رخ نداده است، ولی وقتی که تیر به مشک آب اصابت کرد و آب آن ریخت، عباس علیه السلام بسیار ناراحت شد، که نتوانست آب را به لب تشنگان اهل بیت حسین علیه السلام برساند، در این هنگام دل از زندگی برید و احساس ناامیدی کرد که با چه رویی به خیمه ها برود:

همین نبود کز آن آب در سبوش نماند

برای دیدن احباب آبروی نماند

اندکی واله و حیران ماند، دشمنان سنگدل در این فرصت، بر آن حضرت جرئت پیدا کردند... (۲) .

از این رو مطابق پاره ای از روایات، وقتی امام حسین علیه السلام به بالین عباس علیه السلام آمد، دید هنوز به شهادت نرسیده است، فرمود: «برادرم! آیا وصیتی داری؟»

عرض کرد:

لا تحملنی الی الخیام ما دمت حیا، لانی استحیی من سکینه، و قد وعدتها بالماء و لم آتها به؛

۱- ۲۱۲. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۴ و ۴۴۱.

۲- ۲۱۳. تذکره الشهداء: از ملا حبیب الله کاشانی، ص ۲۶۸.

مرا تا زنده ام به سوی خیمه مبر، من از سکینه علیهاالسلام شرم دارم، زیرا به او وعده ی آب داده بودم، و نتوانستم آب را به او برسانم. (۱) .

۵- شدت مصیبت حضرت عباس علیه السلام از جهاتی سخت تر و جانسوزتر از شهیدان دیگر - جز اباعبدالله الحسین علیه السلام - بود، چنانکه امور زیر، بیانگر این مطلب است:

الف: امام حسین علیه السلام در بالین هیچ شهیدی، این سخن را نفرمود که در بالین عباس علیه السلام فرمود؛ و آن سخن این بود:

الآن انکسر ظهری؛

اکنون پشتم و کمرم شکست.

ب: چنانکه گفتیم، دو پسر نوجوان او در کربلا شهید شد، همسر و فرزندان او در کربلا بودند، او به فرزندان و همسر داغدارش وعده ی آب داده، و با وضع بسیار جانسوز با آنها خداحافظی نمود.

ج: در مورد هیچکدام از شهیدان، گفته نشده که در چهره ی حسین علیه السلام به خاطر آن شهید، آثار شکستگی و اندوه عمیق آشکار شد، جز شهادت عباس علیه السلام که نوشته اند در این هنگام،

بان الانکسار فی وجه الحسین؛

آثار شکستگی و غم جانگداز و عمیق در چهره ی حسین علیه السلام آشکار شد. (۲) .

۱- ۲۱۴. همان، ص ۲۷۲ - معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۹.

۲- ۲۱۵. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۷۹.

د: هر یک از شـهیدان هنگامی که هدف تیر قرار می گرفتند، با دست های خود تیر را از بدن بیرون می آوردند، یا ممکن بود بیرون آورنـد، ولی آن کس که دست هایش را قطع کرده انـد و در برابر انبوه تیرانـدازان دشـمن قرار گرفته، چه حالی خواهد داشت؟

ه: هر سواره ای که از پشت اسب بر زمین می افتـد، دست هایش را جلوتر بر زمین قرار می دهـد که بـدنش آسـیب نبینـد، ولی آن کس که دست نـدارد، و بـدنش پر از تیر می باشـد، وقتی به زمین می افتد آیا می دانید چگونه خواهد بود؟ تیرها به بدنش فرومی روند.

مرحوم علامه سید عبدالرزاق مقرم می نویسد: دانشـمند محقق شیخ کاظم سـبتی برای من نقل کرد و گفت: یکی از علمای برجسته و مورد اطمینـان، در نزد من آمـد و گفت: «من فرسـتاده ی حضـرت عبـاس علیه السـلام نزد تو هسـتم، در عالم خواب حضـرت عباس علیه السـلام فرمود: چرا شـیخ سـبتی، مصیبت مرا نمی خواند؟ من در عالم خواب به حضرت عباس علیه السلام عرض کردم: «من همواره از شـیخ سـبتی شـنیده ام که مصـیبت شـما را می خواند.» حضـرت عباس علیه السـلام فرمود: به شیخ کـاظم سـبتی بگو این مصـیبت را بخوانـد: «هرگـاه سواره ای از پشت اسب بر زمین سـقوط کنـد، دست هـایش را بر زمین می گذارد، ولی اگر سواره ای دست نداشـته باشد، و تیرها در سـینه و بدن او فرورفته باشند، چگونه و با چه سختی بر زمین سقوط خواهد کرد؟

و: زخم هـای بـدن حضـرت عبـاس علیه السـلام از زخم های همه شـهیدان بیشتر بود، زیرا کسـی که دو دسـتش که سپر انسان هستند از بدن قطع

ص:۱۹۴

گردد، و دشمنان سنگدل به او حمله کنند، بدنش پر از بریدگی و زخم خواهد شد.

شکاف ها و زخم های بدن عباس علیه السلام به قدری عمیق و زیاد بود، که طبق بعضی روایات(چنانکه خاطر نشان می شود) علت آن که امام حسین علیه السلام پیکر مطهر او را به سوی خیمه ها نبرد، این بود که ممکن نبود آن را ببرد، زیرا اعضایش از هم جدا می شد.

ز: بزرگترین مصیبت روح حضرت ابوالفضل علیه السلام آن وقت بود که تیر به مشک خورد، و آب آن سرازیر گردید، و امید او در رساندن مشک به خیمه ها، ناامید گشت، و بزرگترین مصیبت پیکر مطهر او این بود که دست هایش جدا شد، بدن نازنینش مثل مرغ تیغ دار، پر از تیر شد، بزرگترین مصائب سر آن حضرت این بود که بر اثر اصابت گرز آهنین، شکافته شد و هضیم و درهم ریخته گردید.

ح: مصیبت جانگداز دیگر او اینکه تنها جدای از شهداء، غریب وار در بیابان کنار نهر علقمه، جان به جان آفرین داد، پیکر پاکش در آن بیابان، تنها سه روز و سه شب در برابر تابش آفتاب ماند.

مقام دست های حضرت عباس

در کربلای معلی دو مقام و زیارتگاه وجود دارد، که به مقام دست راست و مقام دست چپ حضرت عباس علیه السلام معروف می باشند، و از قدیم و ندیم چنین گفته می شود، که دست راست آن حضرت پس از قطع، در همان مکانی که اکنون مقام دست راست نام دارد، افتاده،

ص:۱۹۵

و دست چپ او پس از قطع، در همان مکانی که اکنون به نام مقام دست چپ است، افتاده است، به همین عنوان بین شیعیان و علاقه مندان به خاندان رسالت، سیره مستمره از قدیم تاکنون شده که به آن مقام ها احترام کرده و از آنها تجلیل می نمایند، و تبرک می جویند.

مقام دست راست: در سمت شمال شرقی دروازه ی بغداد، نزدیک در شرقی صحن مطهر حضرت عباس علیه السلام قرار دارد، و بر دیوار این مقام ضریح کوچکی نصب شده و در کتیبه ی آن این دو شعر نوشته شده است:

افتاد دست راست خدایا ز پیکرم

بر دامن حسین برسان دست دیگرم

دست چپم بجاست اگر نیست دست راست

اما هزاران حیف که یک دست بی صدا است

مقام دست چپ؛ در بازارچه ی نزدیک در کوچک صحن، در ناحیه ی جنوب شرقی می باشد، سه بیت شعر عربی، اثر طبع شیخ محمد سراج در کاشی کاری های آن ثبت است، که معنی آن اشعار چنین است:

«هرگاه بخواهی از من بپرسی و به پاسخ قانع کننده ی آن گوش فراده، که اینجا مکان مقدسی است که در همین جا دست چپ حضرت عباس علیه السلام دریای کرم، قطع شده است، آری در اینجا دست چپ او، پس از دست راستش که در کنار نهر علقمه از تن جدا شد، قطع گردید، برای این اندوه جانکاه سرشک اشک بر گونه هایت جاری کن، که شایسته است به جای اشک خون گریه کنی.» (۱) .

۱- ۲۱۶. ترجمه العباس، تألیف سید عبدالرزاق مقرم، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

گرداندن سر نورانی حضرت عباس و محل دفن آن

پس از آنکه امام حسین علیه السلام و یارانش به شهادت رسیدند، عمر سعد دستور داد، سرهای شهیدان را از بدن جدا نمودند، و آنها را بین نمایندگان چند قبیله تقسیم نمود، تا نزد عبیدالله بن زیاد ببرند، و از او جایزه بگیرند.

به قبیله کنده، که رییس و نماینده ی آنها «قیس بن اشعث» بود، سیزده سر بریده دادند، به قبیله هوازن که رییس و نماینده آنها «شمر» بود دوازده سر بریده دادند، به قبیله ی تمیم هفده سر بریده دادند، و به بنی اسد، شانزده سر بریده دادند، و به قبیله ی مذحج هفت سر دادند (که مجموع آنها ۶۵ سر بریده شد) و بقیه سرها را به دیگران دادند. (۱) .

سر مقدس امام حسین علیه السلام توسط خولی بن یزید اصبحی، زودتر از همه به کوفه نزد ابن زیاد برده شد، و سایر سرها را شمر و قیس و عمرو بن حجاج به کوفه بردند. (۲) .

در مورد سر نورانی حضرت عباس علیه السلام از متون مقاتل بر می آید که آن سر نازنین را همراه سر مقدس امام حسین علیه السلام بر سر نیزه نموده به کوفه نزد ابن زیاد بردند، سپس به شام نزد یزید بردند، و پس از مدتی، آن را در قبرستان باب الصغیر دمشق دفن کردند، و یا به امام سجاد علیه السلام سپردند و آن حضرت در اربعین آن را همراه سر بریده ی امام حسین علیه السلام به کربلا آورد، و به بدن هایشان ملحق نمود.

در این باره مطالب دیگری به نقل از قاسم بن اصبغ بن نباته نقل شده

۱- ۲۱۷. لهوف سید بن طاووس، ص ۸۱ - بحار، ج ۴۵، ص ۶۲.

۲- ۲۱۸. ارشاد شیخ مفید، مقتل الحسین مقرم، ص ۲۷۴ و ۲۷۵.

که چون بی اعتبار به نظر رسید از ذکر آن خودداری شد.

در مورد محل دفن سر نازنین آن حضرت دو قول است که در بالا ذکر شد، در اینجا توجه شما را به نظریه ی مرحوم علامه سید محسن امین، صاحب کتاب اعیان الشیعه، جلب می کنیم، او می نویسد:

در دمشق، در قبرستان باب الصغیر، در یکی از مقبره ها (که اکنون برای زائران، مشخص شده) در سال ۱۳۲۱ ه- ق (۹۶ سال قبل) سنگی در جنب در آن مقبره، قرار داشت، و بر آن چنین حک شده بود:

هذا مدفن رأس العباس بن علی، و رأس علی بن الحسین الاکبر، و رأس حبیب بن مظاهر؛

اینجا محل دفن سرهای: عباس فرزند علی علیه السلام و مدفن سر علی اکبر فرزند امام حسین علیه السلام و مدفن سر حبیب بن مظاهر است.

سپس می نویسد: پس از مدتی این آرامگاه، ویران شد، و مدتی بعد آن را مجددا ساختند، در این میان آن سنگ مذکور، از میان رفت و گم شد، و در ساختمان جدید، ضریحی بر قبر سرها نهادند، و اسامی بسیاری از شهدای کربلا را نیز در آن نوشته اند و آنجا را مدفن سرهای همه ی آنها معرفی کرده اند. (۱) .

۱- **۲۱۹.** نگارنده: حدود یک سال قبل که به سوریه سفر کرده بودم، این آرامگاه را از نزدیک دیدم، که در آنجا نوشته بود؛ اینجا مدفن سرهای شانزده تن از شهدای کربلاست که عبارتند از: حضرت عباس، حضرت قاسم، حضرت علی اکبر، حضرت علی اکبر، عمر بن علی، عبدالله بن علی، حر بن ریاحی، محمد بن علی، عبدالله بن عون، محمد بن مسلم، عبدالله بن عقیل، حسین بن عبدالله، حبیب بن مظاهر، علی بن ابی بکر، عثمان بن علی، جعفر بن عقیل و جعفر بن علی (سلام الله علیهم جمیعا).

ولی حقیقت این است که به ظن قوی، این مقبره مطابق نوشته ی آن سنگ گم شده، مدفن سه سر مطهر مذکور (سر مطهر عباس و علی اکبر و حبیب بن مظاهر) است، که به دستور یزید، پس از گردش این سرها در دمشق، سرانجام در آنجا دفن گردید، خداوند به حقیقت امر آگاهتر است.» (۱) .

مرحوم علامه سید عبدالرزاق مقرم، پس از نقل نظریه علامه سید محسن امین (ره) می نویسد: «اگر ایشان کتاب «حبیب السیر» را می دید، معتقد می شد که سرهای شهداء در آرامگاه مذکور در دمشق، دفن نشده اند، بلکه توسط امام سجاد علیه السلام به کربلا برده شده و به پیکرهای خود ملحق شده اند...»

سپس می نویسد: «بعید نیست که آرامگاه منسوب به سرهای شهدای کربلا در باب الصغیر دمشق، محلی بوده، که سرهای شهدا را در آن جا آویزان کرده بودند.» (۲) .

اما در مورد سر مقدس امام حسین علیه السلام سیره ی عملی علمای شیعه آن است که به کربلا آورده شده و توسط امام سجاد علیه السلام به پیکر مطهر آن حضرت، ملحق شده اند. (۳) .

سوگواری جانسوز ام البنین برای فرزندانش

قبلا در فصل اول در شرح فضائل حضرت ام البنین علیهاالسلام مادر حضرت عباس علیه السلام به فداکاری و معرفت او، و ملاقات او با زینب علیهاالسلام و سؤال

ص:۱۹۹

۱- ۲۲۰. اعیان الشیعه، چاپ قدیم، ج ۴، ص ۲۹۰ و چاپ جدید، ج ۱، ص ۶۲۷.
۲- ۲۲۱. ترجمه العباس سردار کربلا، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.
۳- ۲۲۲. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۹۵.

او در مورد امام حسین علیه السلام سخن گفتیم که به بشیر فرمود: «از حسین به من خبر بده، فرزندان من و همه ی آنچه در زیر آسـمان کبود است، همه به فدای حسـین باشد.» ولی به یاد چهار فرزند برومندش، حضـرت عباس علیه السلام، عبدالله، جعفر و عثمان نیز که در کربلا به شهادت رسیده بودند، مرثیه می خواند و گریه می کرد.

می نویسـند: این بانوی دلسوخته هر روز دست عبیدالله فرزند عباس علیه السلام را می گرفت و به قبرستان بقیع می آورد، برای چهار فرزندش آن چنان گریه می کرد، که دوست و دشـمن با شنیدن صدای گریه ی او به گریه می افتادند، حتی مروان با آن همه عداوت و سنگدلی که نسبت به خاندان رسالت داشت، با شنیدن آن اشک می ریخت.

هنگامی که بانوان مدینه به او تسلیت می گفتند، به آنها چنین جواب می داد:

لا تدعونی ویک ام البنین

تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم

و الیوم اصبحت و لا من بنین

اربعه مثل نسور الربی

قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصان اشلائهم

فکلهم امسی صریعا طعین

یا لیت شعری اکما اخبروا

بان عباسا قطیع الیمین

ص:۲۰۰

یعنی: ای زنان مدینه دیگر مرا ام البنین (مادر پسرها) مخوانید، که با این عنوان مرا به یاد (فرزندانم) شیران بیشه ی شجاعت می اندازید.

من دارای فرزندانی بودم که از این رو مرا مادر پسرها می گفتند، ولی اکنون صبح کردم که هیچ گونه پسری ندارم. چهار پسر همچون باز شکاری، چابک و تیز پرواز داشتم، که آنها را آماج تیرها قرار دادند، و با قطع رگ گردنکشان آنها را کشتند.

دشمنان با نیزه های خود، پیکرهای آنها را قطعه قطعه کردند، و هر چهار پسرم با بدنهای چاک چاک بر روی خاک گرم کربلا افتادند.

کاش می دانستم آیا این خبری که به من دادند صحیح است، که دست راست عباسم را از بدن جدا نمودند.

نیز حضرت ام البنین علیهاالسلام این اشعار را می خواند:

یا من رأی العباس کر علی جماهیر النقد

و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

انبئت ان ابنی اصیب برأسه مقطوع ید

ویلی علی شبلی امال برأسه ضرب العمد

لو کان سیفک فی یدیک

لما دنی منک احد

ص:۲۰۱

یعنی: ای کسی که عباس را دیده ای که با دشمنان در جنگ است، و پشت سر او پسران حیدر، هر کدام مانند شیر شکاری هستند و در کنار او می جنگند.

به من خبر رسیده که بر سر پسر دست بریده ام گرز آهنین اصابت کرده، ای وای بر شیر بچه ام که عمود آهنین بر فرق سرش زدند.

ای عباس جانم! اگردست در بدن داشتی، و شمشیرت در دست بود، هیچ کس جرئت نزدیک شدن به تو را نداشت. (۱) .

مخوان جانا دگر ام البنینم

که من با محنت دنیا قرینم

مرا ام البنین گفتند: چون من

پسرها داشتم زان شاه دینم

جوانان هر یکی چون ماه تابان

بدندی از یسار و از یمینم

به نام عبدالله، عثمان و جعفر

دگر عباس آن در ثمینم

ولی امروز بی بال و پر هستم

نه فرزندان نه سلطان مبینم

مرا ام البنین هر کس که خواند

کنم یاد از بنین نازنینم

به خاطر آورم زان مه جبینم

زنم سیلی ز رخسار و جبینم

۱- ۲۲۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۰ - منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۸۰ - ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۹۴.

مرقد مطهر حضرت عباس علیه السلام و سیر نوسازی آن در طول تاریخ و چند نمونه از کرامات آن حضرت

اشاره

ص:۲۰۳

مرقد جدا، چرا؟

اشاره

همه می دانیم که مرقد منور حضرت عباس علیه السلام در کربلا جداگانه در کنار فرات، دارای بارگاه ملکوتی شکوهمندی است، و همواره زیارتگاه شیفتگان آل محمد صلی الله علیه وآله است، در اینجا این سؤال می شود که چرا مرقد مطهر حضرت عباس علیه السلام از مرقد مطهر سایر شهیدان جدا شده و از حرم امام حسین علیه السلام حدود ۳۵۰ متر فاصله دارد؟

پاسخ

برای دریافت پاسخ به این سؤال، به مطالب زیر توجه کنید:

امام حسین علیه السلام وقتی که به بالین شهیدان می آمد، پیکر مطهر آنان را کنار خیمه می آورد. ولی در مورد اینکه چرا امام حسین علیه السلام پیکر مطهر حضرت عباس علیه السلام را به کنار خیمه ها نیاورد، اقوالی گفته شده که در میان آنها دو قول قابل ذکر است:

۱) پیکر آن حضرت به قدری پاره پاره شده بود که انتقال آن، ممکن نبود، زیرا اعضاء آن ممکن بود در مسیر راه به زمین بیفتد، چنانکه در روایت آمده: هنگامی که امام حسین علیه السلام از کنار نهر علقمه به خیمه ها بازگشت، زینب علیهاالسلام گریان و پریشان با امام علیه السلام ملاقات کرد، و پرسید:

ص:۲۰۵

«چرا پیکر برادرم را به خیام نیاوردی؟»

امام حسین علیه السلام در پاسخ فرمود: «دیدم به قدری اعضاء عباس از هم گسیخته شده که نمی توان آن را حرکت داد.» (۱)

.

۲) امام حسین علیه السلام به هر عنوانی بود، سزاوار و شایسته می دانست که عباس علیه السلام را به خیمه ها کنار پیکرهای شهیدان ببرد، ولی یک راز موجب شد که امام علیه السلام او را در همانجا بگذارد، و آن راز این بود که امام می خواست محل دفن عباس علیه السلام مرکز مستقل گردد، و مقام معنوی عباس علیه السلام در دنیا نیز آشکار شود، مردم به خصوص و جداگانه به بارگاه ملکوتی او روند، و نیازهای مادی و معنوی خود را در کنار مرقد او که بهترین مکان شریف است، از درگاه خدا بخواهند، کرامت های عباس علیه السلام بر همگان ظاهر شود، مردم به مقام عالی او پی ببرند، و آن بزرگوار حلقه ی اتصال بین مردم و خداوند گردد، و مردم به خصوص و جداگانه با زیارت های خود، در پیشگاه عباس علیه السلام عرض ادب کنند، و مقام ارجمند عباس علیه السلام آشکارتر گردد. (۲) .

در میان این دو نظریه، نظریه ی دوم مناسبتر و صحیح تر به نظر می رسد. اینک در اینجا نظر شما را به طور فهرست، به سیر تاریخی مرقد مطهر آن حضرت از هنگام خاکسپاری پیکر مقدس او و بنای مرقد و تحولات آن تا به امروز، به ذکر موضوعات زیر جلب می کنیم:

ص:۲۰۶

۱- ۲۲۴. اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، علامه دربندی، مطابق نقل الوقایع و الحوادث، ج ۳، ص ۲۳.

۲- ۲۲۵. مقتل الحسین مقرم، ص ۳۲۸.

خاکسپاری پیکر عباس توسط امام سجاد

هنگـامی که امـام سـجاد علیه السـلام در روز سـیزدهم محرم (سومین روز شـهادت شـهیدان کربلا) به طور محرمانه از کوفه به کربلا آمد، و بنی اسد را که برای دفن پیکرهای پاک شهیدان، به آنجا آمده بودند، از حیرت و سرگردانی بیرون آورد. به بنی اسـد اجازه داد که آن پیکرها را در مکان هایی که تعیین می کرد، به خاک بسپرند، ولی دو نفر را اسـتثنا نمود، و خود شخصـا به دفن پیکر آنها پرداخت:

۱- دفن پیکر مقدس سیدالشهداء امام حسین علیه السلام را خودش شخصا به خاک سپرد، زیرا امام باید امام را به خاک بسپرد.

۲- دومین نفر، عباس علیه السلام بود، که امام سجاد علیه السلام شخصا پیکر او را به خاک سپرد، و این خود بیانگر مقام عظیم عباس علیه السلام است، که با او همچون مقام امامت، رفتار شد، توضیح اینکه:

امـام سـجاد علیه السـلام همراه بنی اسـد، کنار نهر علقمه آمـد، چشـمش به بـدن پاره پاره و بی دست عباس علیه السـلام افتاد، منظره به گونه ای بود که گویی زمین و زمان و ملکوتیان و زمینیان همه گریه می کردند، امام سـجاد علیه السـلام منقلب شد و خود را بر روی بدن مطهر عمویش عباس علیه السلام افکند، و دست به حلقوم بریده آن حضرت می کشید و می فرمود:

علی الدنیا بعدک العفا، یا قمر بنی هاشم، و علیک منی السلام من شهید محتسب و رحمه الله و برکاته؛

ای ماه تابان بنی هاشم، پس از تو خاک بر سر دنیا، ای شهید مخلص راه خدا، درود و برکات خدا بر تو باد.

سپس خود امام سجاد علیه السلام شخصا برای عباس علیه السلام قبری حفر کرد، و به تنهایی پیکر مقدس حضرت عباس علیه السلام را در میان قبر نهاد، همانگونه که خود به تنهایی پیکر مقدس پدرش امام حسین علیه السلام را در میان قبر نهاد.

بنی اسد می خواستند کمک کنند، امام سجاد علیه السلام همان پاسخ را به آنها داد که در مورد دفن پیکر مطهر امام حسین علیه السلام به آنها پاسخ داده بود، و آن این بود که فرمود:

ان معی من یعیننی؛

کسانی (از فرشتگان و ملکوتیان) همراه من هستند و مرا در دفن پیکر مطهر عباس کمک می کنند. (۱) .

این موضوع در مورد بعضی از افراد برجسته ی خاندان رسالت، نیز رخ داده است، که دلیل امتیاز خاص آن فرد است، به عنوان مثال هنگامی که حضرت معصومه علیهاالسلام از دنیا رفت، آل سعد اشعری جنازه ی مطهر آن بانوی بزرگ را به باغ بابلان (محل کنونی مرقد) برای دفن آوردند، پس از آماده شدن سرداب، بین آنها گفتگو شد که چه کسی وارد سرداب شده و جنازه را به خاک بسپرد، سرانجام اتفاق کردند که به سراغ پیرمردی سید و پرهیزکار و صالح به نام قادر بروند، و از او بخواهند تا آن گوهر پاک را دفن کند، وقتی که برای آوردن او رفتند، ناگاه دیدند از جانب صحرا، دو سوار نقابدار پیدا شدند و به نزدیک آمده و پیاده شده و بر آن جنازه نماز گزاردند، سپس داخل سرداب

۱- ۲۲۶. مقتل الحسین مقرم، ص ۳۹۸ - ترجمه ی العباس مقرم، ص ۲۴۸.

شده، و جنازه را دفن کردند، آنگاه بیرون آمده و رفتند، و کسی نفهمید که آنها چه کسانی بودند. (۱) .

بعضی احتمال داده اند که آن دو نقابدار، حضرت امام رضا علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام بوده اند.

سیر تاریخی بنای مطهر مرقد حضرت عباس

از آنجا که حضرت عباس علیه السلام از مصادیق روشن این آیه شریفه است که درباره ی خانه های مردان بزرگ و برخاستگان از مراکز وحی، می فرماید:

فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه؛

این چراغ پر فروغ در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند، خانه هایی که نام خدا در آنها برده می شود. (۲) .

خواست خداوند، بر آن تعلق گرفت که مرقد مطهر عباس علیه السلام همچون مرقد برجستگانی چون امیرمؤمنان علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام، برافراشته گردد، و به صورت بارگاه ملکوتی نورانی، فضای آسمان را منور کند، مؤمنان بر این فکر افتادند به پاس ایثار و فداکاری های بی نظیر عباس علیه السلام در راه دین و حمایت از امام زمانش، با شکوهمند ساختن مرقد شریفش، به قدر توان خود از او قدردانی کنند. که اینک به صورت یک پایگاه بزرگ مذهبی، و روحانی

۱- ۲۲۷. بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۹.

۲- ۲۲۸. مائده -۳۶.

و ملکوتی درآمده، و چون ماه درخشنده در سیاره ی زمین می درخشد.

کاوشگران و تاریخ نویسان، سیر تاریخی بنای مرقد آن حضرت را چنین نوشته اند:

از بعضی از احادیث و تاریخ فهمیده می شود که مرقد مطهر حضرت عباس علیه السلام در عصر امویان و در عصر امام صادق علیه السلام دارای ساختمان و درگاه بوده است، مثلا در مورد زیارت نامه اش، روایت شده، امام صادق علیه السلام به ابوحمزه ی ثمالی فرمود:

اذا اردت زیاره قبر العباس بن علی، و هو علی شط الفرات، فقف علی باب السقیفه فقل سلام الله و ملائکته المقربین...؛

هنگامی که اراده ی زیارت مرقد حضرت عباس بن علی علیه السلام که در کنار شط فرات قرار گرفته نمودی، در کنار سقیفه بایست و چنین بگو: «سلام خدا و فرشتگان مقربش... تا آخر زیارت. (۱) .

لازم به تذکر است که در خصوص مرقد مطهر حضرت عباس علیه السلام قبیله ی بنی کلاب (که ام البنین علیهاالسلام مادر آن حضرت از آن قبیله بود) و بنی اسد، و قبایل دیگر نیز به سبب نسبتی که با آن حضرت داشتند، با بنای ساختمان بر روی مرقد آن حضرت، مخالفت نمی کردند، بلکه بانی آن بودند، و دشمنان به خاطر وساطت آنها، جلوگیری نمی نمودند.

۱- ۲۲۹. بحار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۷ - کامل الزیارات، ص ۲۵۶.

به هر حال بنی اسد که از شیعیان و علاقمندان خاندان رسالت بودند و در روستای غاضریه نزدیک کربلا، سکونت داشتند، نخستین کسانی بودند که مرقد آن حضرت را به صورت اولیه ساختند، و علامتی نهادند که آثار آن باقی ماند.

پس از این مرحله عمارت هایی بود که بر روی مرقد مطهر حضرت عباس علیه السلام در طول قرن اول تاکنون ساخته شده، که به طور خلاصه، چنین است:

۱- عمارت اول؛ در سال ۶۶ هجری قمری، پس از پیروزی مختار بر دشمنان، او به آبادسازی کربلاء از جمله مرقد مطهر حضرت عباس علیه السلام پرداخت، ولی در سال ۱۷۰، به دستور هارون الرشید (پنجمین طاغوت عباسی) آن را ویران کردند.

۲- عمارت دوم؛ شیعیان و علاقمندان به خاندان رسالت در عصر خلافت مأمون (هفتمین خلیفه عباسی) عمارت دوم را در سال ۱۹۸ ه- ق بر روی مرقد مطهر حضرت عباس علیه السلام ساختند.

ولی وقتی که متوکل (دهمین طاغوت بی رحم عباسی) در سال ۲۳۲ ه- ق روی کار آمد، دستور داد ساختمان مرقد منور امام حسین علیه السلام و حضرت عباس علیه السلام را ویران کردند، و زمین آن را شخم زدند.

۳- عمارت سوم؛ در سال ۲۴۷ ه- ق در عصر خلافت «الممنتصر» (یازدهمین خلیفه عباسی) رخ داد، او از شیعیان بود، و پدرش متوکل را کشت، و نسبت به خاندان نبوت خوش رفتاری می کرد، به بازسازی

و نوسازی مرقد مطهر حضرت عباس علیه السلام اقدام نمود.

۴- عمارت چهارم؛ در سال ۳۶۷ ه- ق عضدالدوله دیلمی، یکی از فرمان روایان سلسله ی آل بویه (دیلمیان) که نقش به سزایی در نوسازی آرامگاه خاندان رسالت، در سرزمین عراق داشت، بارگاه باشکوهی روی مرقد منور حضرت عباس علیه السلام ساخت، که مدت ساخت آن از سال ۳۶۷ تا سال ۳۷۲ ه- ق طول کشید. (۱) .

۵- نوسازی و بهسازی پنجم؛ در عصر جلایریان بود، سلطان اویس فرزند شیخ حسن ایلکانی در سال ۷۴۰، به تعمیرات و نوسازی وسیعی در مرقد حضرت عباس علیه السلام اقدام نمود، که این نوسازی وسیع در عصر فرزندش سلطان احمد، در سال ۷۸۶ به پایان رسید.

۶- نوسازی و بهسازی ششم؛ در عصر صفویه، شاه اسماعیل صفوی، اولین پادشاه صفوی در سال ۹۱۴ ه- ق وارد کربلا شد و به تعمیر و نوسازی وسیع آستان مقدس حضرت عباس علیه السلام دستور داد، دوازده قندیل طلای خالص به نام دوازده امام علیه السلام به حرم آن حضرت اهدا کرد، همه ی فضای حرم، و رواق ها را با فرشهای ابریشمی گران بهای اصفهان، مفروش نمود... و همچنین به دستور او، گنبد بارگاه ملکوتی حضرت عباس علیه السلام را کاشی کاری نمودند که این

۱- ۲۳۰. شرح حال عضدالدوله دیلمی، و نوسازی مراقد مطهر، به فرمان او، در کتاب اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۳۷ و ۶۲۸ آمده است.

کاشی کاری تا سال ۱۳۰۲ باقی بود. (۱) .

۷- نوسازی در عصر نادرشاه؛ در سال ۱۱۵۳ (۲) نادرشاه افشار، هدایای زیادی برای نوسازی حرم حضرت عباس علیه السلام فرستاد، که با آن تعمیرات وسیعی در آنجا انجام شد.

وهابیان جنایتکار در ۱۸ ذی الحجه سال ۱۲۱۶ که وحشیانه به کربلا هجوم آوردند به تخریب اماکن مقدسه از جمله بارگاه ملکوتی حضرت عباس علیه السلام پرداختند، و همه ی اشیاء قیمتی و طلاهای آنجا را تاراج نموده و به یغما بردند.

۸- نوسازی درعصر قاجاریه؛ فتحعلی شاه قاجار (دومین پادشاه قاجاریه) با تبلیغات مرجع وقت آیت الله شیخ جعفر کبیر (کاشف الغطاء، متوفی ۱۲۲۸ ه- ق) با کمک مردم ایران که همواره از علاقمندان خاندان عصمت هستند، برای بازسازی تعمیر اماکن مقدسه عتبات، پس از تخریب وهابیان منحرف و جنایتکار، اقدامی وسیع کرده و کمک های بسیار نمود، و این تعمیرات و بهسازیها در عصر ناصرالدین شاه (چهارمین شاه قاجاریه) نیز ادامه یافت. (۳) .

علامه سید عبدالرزاق مقرم در کتاب العباس علیه السلام می نویسد:

۱- ۲۳۱. بنا به نقلی این کارها توسط شاه طهماسب (دومین شاه صفویه) انجام شد. (شخصیت ابوالفضل علیه السلام، ص ۲۲۰ و کتاب ترجمه ی العباس، تألیف سید عبدالرزاق مقرم، ص ۳۶۷). شاید شاه اسماعیل صفوی به توسعه اقدام نموده، و شاه طهماسب آن را تکمیل نموده باشد.

۲- ۲۳۲. و به نقلی در سال ۱۱۵۵ ه- ق. (شخصیت ابوالفضل، ص ۲۲۰).

۳- ۲۳۳. اقتباس از کتاب چهره ی درخشان قمر بنی هاشم، از: علی ربانی خلخالی، ص ۲۷۰ تا ۲۷۲.

«فتحعلی شاه گنبد مرقد مطهر امام حسین علیه السلام را با قطعات طلا پوشانید، و گنبد مرقد منور حضرت عباس علیه السلام را کاشی و میناکاری نمود.»

در سال ۱۳۷۵ ه- ق (سال ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ شمسی) متولیان امور و خدام حرم حضرت عباس علیه السلام، تصمیم گرفتند از هدایا و نذورات جمع شده، گنبد نورانی مرقد حضرت عباس علیه السلام را با طلا بپوشانند، و این کار به احسن وجه انجام شد.

ضریح کنونی مرقد حضرت عباس

از گفتنی ها اینکه: به همت مرجع عظیم الشأن تقلید، مرحوم آیت الله العظمی سید محسن حکیم (ره) و هدایای مردم، ضریح نقره ای، با به کار بردن چهارصد هزار مثقال نقره ی خالص: و هشت هزار مثقال طلا، پس از سه ماه کار مداوم، به دست هنرمندان ایرانی در اصفهان ساخته شد، و در سال ۱۳۸۵ ه- ق (۱۳۴۴ شمسی) در حرم مطهر حضرت عباس علیه السلام نصب گردید.

در آن هنگام نگارنده در قم بودم، اعلام شد که می خواهند ضریح را از اصفهان به قم بیاورند و سپس به عراق بفرستند، مردم قم و مسافران، برای استقبال از ضریح به قدری ازدحام کردند که برای سوزن انداختن جا نبود، و با شکوه و عظمت عجیبی استقبال و بدرقه به عمل آمد، از دیده های مردم، اشک شوق، و اشک یاد مصائب جانسوز حضرت عباس علیه السلام جاری بود، و با دست کشیدن به آن

ص:۲۱۴

ضریح، تبرک می جستند، گویا قیامتی برپا شده، انبوه جمعیت از کوچک و بزرگ و زن و مرد، از هر سو به طرف ضریح می آمدند، و چون کعبه، آن را در حلقه ی محاصره ی خود قرار داده بودند، که به راستی دیدنی بود و خاطره ی زیبای آن در جای جای دلم نقش بسته و هرگز محو نمی شود.

دورنمایی از آستان قدس حضرت عباس

آستان قدس حضرت عباس علیه السلام در مساحتی بالغ بر ۴۳۷۰ متر مربع می باشد، دارای یک صحن چهارگوش است، که حرم مطهر در وسط آن قرار گرفته، و در چهار طرف صحن، حجره هایی کنار هم بنا شده است. این صحن شریف دارای هشت در بزرگ ورودی و خروجی است، این درها هر کدام بنام پیامبر و امامان علیه السلام نام گذاری شده است.

در دو طرف ایوان جنوبی حرم، دو مناره به شکل زیبایی، سر به آسمان کشیده است، و به طور کلی ظریف کاری های صنایع مختلف در این آستان قدس، از طلاکاری، نقره کاری و میناکاری گرفته تا آینه کاری و خطوط مختلف از نسخ، نستعلیق، شکسته، کوفی و ثلث و دهها درهای گوناگون با ظرافت های هنری شگفت انگیز، بیش از اینها است که بتوان در این کتاب کم حجم، همه را نوشت. خداوند به همه ما سعادت زیارت این مرقد شریف را عنایت فرماید، تا برویم از نزدیک جلال و شکوه باطنی و ظاهری این بارگاه عظیم ملکوتی را که مطاف فرشتگان مقرب و کروبیان است تماشا کنیم.

ص:۲۱۵

گفتم این روضه ی عباس چو خور، در نظر است

نام خورشید جهانتاب چرا پس قمر است

گفت چون نور قمر، منعکس از خورشید است

این همه نور حسین است در او جلوه گر است

گریه جانسوز علامه بحرالعلوم

فقیه بزرگ، مرحوم حضرت آیت الله العظمی علامه سید محمدمهدی طباطبایی، معروف به بحرالعلوم، از علمای برجسته قرن سیزدهم بود، که به سال ۱۲۱۲ ه- ق در عصر قاجاریه در نجف اشرف رحلت کرد، و در همانجا به خاک سپرده شد، در عصر این عالم ربانی گوشه هایی از حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام ویران شده بود و نیاز به نوسازی داشت، او از این ویرانی اطلاع یافت، با یک نفر معمار به دیدار سرداب مرقد رفتند، تا از نزدیک در مورد تعمیر، با معمار صحبت کنند. در این بین معمار نگاهی به قبر و نگاهی به علامه کرد و پرسید:

«آقا! اجازه می فرمایید از شما سؤال کنم؟»

علامه فرمود: بپرس.

معمار گفت: «ما تاکنون خوانده و شنیده بودیم که حضرت عباس علیه السلام قامتی بلند داشت، به طوری که هر گاه بر اسب سوار می شد، و پا در رکاب می نهاد، زانوانش برابر گوش های اسب قرار می گرفت، بنابراین باید قبر آن حضرت طول بیشتری داشته باشد،

ولی من می بینم صورت قبر کوچک است، آیا شنیده های من دروغ است، و یا کوچکی قبر علت دیگری دارد؟»

علامه به جای پاسخ، سر به دیوار نهاد و گریه شدید کرد، گریه طولانی و جانسوز او، معمار را نگران ساخت و عرض کرد: «آقای من چرا منقلب و گریان شدی، مگر من چه گفتم؟»

علامه فرمود: «شنیده های تو درست است، همان گونه که گفتی عباس علیه السلام قامتی بلند و رشید داشت، ولی سؤال تو مرا به یاد مصائب جانکاه عباس علیه السلام انداخت، زیرا به قدری پیکر مطهرش آماج تیر و شمشیر و نیزه قرار گرفت که به قطعاتی تبدیل شد آیا تو انتظار داری بدن حضرت عباس علیه السلام (با دست ها و سر بریده و اعضای قطع شده) قبری بزرگتر از این قبر داشته باشد؟!» (۱) .

پاداش زیارت مرقد مطهر حضرت عباس

روشن است که زیارت مرقد مطهر حضرت عباس علیه السلام که از اولیای بزرگ خداست، به ویژه اگر با معرفت باشد، دارای پاداش عظیم و استثنایی است، مطابق روایات، امام صادق علیه السلام به آن سفارش کرد، و زیارت نامه ای با آداب مخصوصی، به ابوحمزه ی ثمالی آموخت. (۲) .

برای توجه به اهمیت زیارت مرقد منور، حضرت عباس علیه السلام،

ص:۲۱۷

۱- ۲۳۴. اقتباسی از الوقایع والحوادث، ج ۳، ص ۹.

۲- ۲۳۵. این زیارت نامه در کامل الزیارات، ص ۲۵۶، و در بحار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۷ به بعد ذکر شده است.

نظر شما را به ماجرای زیر جلب می کنیم:

مرحوم علامه محقق ملا آقا بن عابد بن رمضان علی شروانی حائری، معروف به فاضل دربندی (وفات یافته سال ۱۲۸۶) در کتاب «اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات» می نویسد: جمعی از افراد مورد اطمینان در این عصر، برای من نقل کرد؛ یکی از مؤمنین هر روز در کربلا به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رفت، ولی مرقد حضرت عباس علیه السلام را هر هفته یکبار، زیارت می کرد، در عالم خواب، حضرت زهرا علیهاالسلام را دید، بر آن حضرت سلام کرد، در عالم خواب، حضرت زهرا علیهاالسلام را دید، بر آن حضرت سلام کرد، ولی حضرت زهرا علیهاالسلام از او روی گردانید، مؤمن عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت چرا از من روی می گردانی؟ چه تقصیری نموده ام؟»

حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: «تو از زیارت فرزندم روی می گردانی.»

او عرض کرد: «من هر روز مرقد امام حسین علیه السلام فرزندت را زیارت می کنم.» فرمود:

تزور ابنی الحسین علیه السلام و لا تزور ابنی العباس الا قلیلا؛

تو هر روز پسرم حسین را زیارت می کنی، ولی پسرم عباس را جز اندک زیارت نمی کنی. (۱) .

در این رؤیای صادقه، حضرت عباس علیه السلام به تعبیر پسر حضرت زهرا علیهاالسلام عنوان شده است، و بیانگر آن است که اهمیت زیارت مرقد حضرت عباس علیه السلام گویی همچون اهمیت زیارت مرقد امام حسین علیه السلام است، با توجه به اینکه طبق احادیث متواتر (بسیار)

ص:۲۱۸

۱- ۲۳۶. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۵۲.

زیارت مرقد امام حسین علیه السلام از اهمیت بسیار ممتاز و استثنایی، برخوردار است. (۱) .

به عنوان نمونه، امام صادق علیه السلام فرمود:

و الله من زار قبر الحسین، عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر؛

سوگند به خدا کسی که با معرفت، مرقد حسین را زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده ی او را می آمرزد. (۲) .

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

من زار قبر الحسین بشط فرات کان کمن زار الله فوق عرشه؛

کسی که مرقد حسین را در کنار فرات زیارت کند، مانند کسی است که ذات پاک خدا را بر فراز عرش، زیارت کرده است. (۳) .

۱- ۲۳۷. برای دریافت این مطلب به کتاب بحار، ج ۱۰۱، و وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۴۷ تا ۳۵۵ مراجعه کنید.
۲- ۲۳۸. بحار، ج ۱۰۱، ص ۲۳ - ثواب الاعمال شیخ صدوق، ص ۷۸.
۳- ۲۳۹. همان مدرک، ص ۷۰ - ثواب الاعمال، ص ۷۷.

نمونه هایی از کرامات حضرت عباس علیه السلام

اشاره

مردان بزرگ خدا، که در زندگی، تهذیب نفس، صفا و وفا، جوانمردی، ایثار، فداکاری در راه حق را به احسن وجه انجام دادند، در پیشگاه خدای بزرگ، آبروی ممتازی پیدا می کنند، و بر اثر بندگی خالص و با معرفت، خداگونه می شوند، و صاحب کشف و کرامات شده، و حتی می توانند در عالم تکوین تصرف کنند. (۱) .

یکی از مصداق های شاخص و بزرگ از اولیای خدا که در پرتو خصال عالی، به این مقام رسید، و از این رو با لقب «باب الحوائج» خوانده شد، حضرت عباس علیه السلام است، که کرامت های او در طول تاریخ، بی شمار است، و به راستی که عباس علیه السلام هم اکنون نیز همانند دوران زندگیش، معدن غیرت و مردانگی، و دریای جود و کرم است،

۱- ۲۴۰. چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: العبودیه جوهره کنهها الربوبیه؛ بندگی گوهری است که حقیقت و عمق آن، ربوبیت است. (مصباح الشریعه، ص ۱۰۰ – میزان الحکمه، ج ۶، ص ۱۳).

و توجه خاصی به بی نوایان است، و همواره لطف و مرحمت های سرشار او، به صورت کرامت های خارق العاده و عجیب، به پناهندگان درگاهش می رسد.

درگاه او چو قبله ی ارباب حاجت است

باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند

ما در اینجا از میان صدها و هزاران مورد از کرامت های آن بزرگوار، نظر شما را به ده نمونه جلب می کنیم:

حکایتی عجیب از آیت الله میرزای شیرازی

مرحوم آیت الله العظمی اراکی (ره) از مرحوم مرجع بزرگ آیت الله العظمی میرزا محمدحسن شیرازی (صاحب فتوای معروف تنباکو، وفات یافته سال ۱۳۱۲ ه- ق) نقل کرد که او فرمود: من برای زیارت مرقد منور امام حسین علیه السلام از سامرا به سوی کربلا، روانه شدم، در مسیر راه به یکی از طوایفی که در آنجا سکونت داشتند رسیدم، و به آنها وارد شدم، رییس طایفه، از من احترام شایانی کرد، در این میان، زنی نزد من آمد و گفت:

السلام علیک یا خادم العباس؛

سلام بر تو ای خادم عباس.

من از این گونه سلام کردن آن زن، تعجب کردم، از رییس طایفه پرسیدم این زن کیست؟ گفت: خواهرم می باشد، گفتم: «چرا او این گونه بر من سلام کرد، آیا علتی دارد؟»

گفت: آری، گفتم: علتش چیست؟ گفت:

من سخت بیمار بودم، به طوری که همه ی بستگان از درمان و ادامه ی زندگی من ناامید شدند، مرگ هر لحظه به من نزدیک می شد، در حال احتضار بودم، ناگهان منظره ای در برابر چشمم آشکار شد، دیدم خواهرم بر بالای تپه ای که در جلو محل طایفه ی ما قرار دارد رفت، رو به سوی بارگاه حضرت عباس علیه السلام کرد، با گیسوی پریشان و دیده ی گریان گفت: «یا اباالفضل! از خدا بخواه به برادرم شفا دهد.» ناگاه دیدم دو نفر بزرگوار به بالین من آمدند، یکی از آنها به دیگری عرض کرد: «برادرم حسین، ببین این زن مرا وسیله ی شفای برادرش نموده، از خدا بخواه او را شفا دهد.»

امام حسین علیه السلام فرمود: «برادرم (عباس) این شخص نزدیک است از دنیا برود، کار از کار گذشته.»

باز خواهرم برای دومین بار و سومین بار، از مولانا العباس علیه السلام تقاضای عنایت و لطف کرد، دیدم عباس علیه السلام با دیده ی اشکبار به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «ای برادرم! از خدا بخواه، این بیمار شفا یابد، وگرنه لقب «باب الحوائجی» را از من سلب کن و بگیر.»

امام حسین علیه السلام با توجهی کامل فرمود: ای برادر، خدایت سلام می رساند و می فرماید: «این لقب و موقعیت گرانبها برای تو برقرار بوده و تا قیامت پابرجا است، و ما به احترام تو این بیمار را شفا دادیم.»

من سلامتی خود را بازیافتم، از آن پس خواهر من به هر کسی که

ارادت خاصی داشته باشد (و مقام نورانی او در قلبش جای گیرد) او را «خادم العباس» می خواند، این است راز سلام دادن خواهرم با این طرز مخصوص به شما. (1) .

تو باب الحوائج هستی

مرحوم علامه شیخ محمدباقر بیرجندی در کبریت الاحمر نقل می کند: «من در عالم خواب گوینده ای را دیدم می گفت: هر کس با این عبارت متوسل به حضرت عباس علیه السلام شود، حاجتش برآورده می گردد:

عبدالله اباالفضل دخیلك؛

ای عبد خدا ابوالفضل، دست به سوی دامن تو دراز کرده ام، پناهم بده.

من بارها با این عبارت، به حضرت عباس علیه السلام متوسل شده ام و به نتیجه رسیده ام، و از آنجا که گمانم به آنجا نمی رفت، مشکل من حل می شد.» سپس می نویسد:

از یکی از اساتید شنیدم، مرد با ایمانی در کربلا سکونت داشت او انسان صالح و اهل خیر بود، فرزند جوان صالحی داشت، بیماری سخت گرفت، او را (پس از مدتی که درمان نیافت) به حرم حضرت عباس علیه السلام آورد، و متوسل به ذیل عنایت آن حضرت شد، تا شفای پسرش را از درگاه خدا بطلبد، شب را در حرم به سر برد، صبح آن

۱- ۲۴۱. اقتباس از الوقایع و الحوادث، ج ۳، ص ۳۶ و ۳۷، تألیف دانشمند محقق، مرحوم شیخ محمدباقر ملبوبی.

شب، یکی از دوستانش نزدش آمد و گفت: من امشب خوابی دیده ام، می خواهم برایت تعریف کنم، در عالم خواب دیدم حضرت عباس علیه السلام شفای پسرت را از درگاه خداوند می طلبید، در این هنگام فرشته ای از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد عباس علیه السلام آمد و عرض کرد: «رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید؛ در مورد این جوان شفاعت نکن، زیرا اجلش نزدیک شده، و مدت عمرش به سر رسیده است.»

عباس علیه السلام به آن فرشته فرمود: سلام مرا به پیامبر صلی الله علیه وآله برسان و از قول من بگو: «در مورد شفای این جوان، از درگاه خدا درخواست شفا کن.»

آن فرشته پیام حضرت عباس علیه السلام را به رسول خدا صلی الله علیه وآله ابلاغ کرد، رسول خدا صلی الله علیه وآله همان سخن اول را تکرار کرد، و آن فرشته سخن پیامبر صلی الله علیه وآله را به عرض حضرت عباس علیه السلام رسانید، و این موضوع سه بار تکرار شد، در مرتبه چهارم، وقتی که فرشته آمد و پیام رسول خدا صلی الله علیه وآله را به عباس علیه السلام رسانید (که عمر این جوان به سر آمده، از او شفاعت نکن) عباس علیه السلام متغیر شد، و توجه معنوی به رسول خدا صلی الله علیه وآله پیدا کرد و به آن حضرت سلام نمود و عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا خداوند لقب باب الحوائج را به من نداده؟ مردم مرا به این سمت می شناسند، و به من متوسل می شوند، اگر چنین نیست این لقب را از من بگیرید.»

رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که خنده بر لب داشت، به عباس علیه السلام فرمود:

ارجع اقر الله عینک، فانت باب الحوائج، و اشفع لمن شئت، و هذا الشاب المریض، قد شفاه الله ببرکتک؛

خداونـد چشـمت را روشن سـازد، بـاز گرد که تو باب الحوائج هستی، و از هر که خواستی شـفاعت کن، و خداونـد این جوان بیمار را به برکت وجود تو شفا داد.

آری سوگند به خدا چنین خوابی را دیدم. (۱) .

به این ترتیب آن جوان شفا یافت.

دو کرامت در یک ساعت

مرحوم آیت الله، علامه شیخ عبدالرحیم شوشتری (وفات یافته ۱۳۱۳ ه- ق) از شاگردان برجسته استاد اعظم شیخ مرتضی انصاری (صاحب کتاب مکاسب و رسائل) بود، مطابق نقل علما و افراد مورد اطمینان، او نقل کرد، برای زیارت به حرم مطهر حضرت عباس علیه السلام رفتم، مشغول زیارت بودم، دیدم عربی وارد حرم شد و پسر بچه ای را که پاهایش فلج شده بود، با طنابی به ضریح بست، و گریه و زاری نمود و با توسل خالص ار حضرت عباس علیه السلام، شفای فرزندش را می خواست، طولی نگذشت که پسر بچه برخاست و راه رفت، در حالی که هیچگونه اثر فلج در پاهایش دیده نمی شد. و او فریاد می زد عباس علیه السلام مرا شفا داد. زائران به سر او ریختند و لباس او را برای تبرک پاره کردند.

من با این علم و معرفت (که سال ها در حوزه ی علمیه نجف بودم) وقتی چنین دیدم، به طرف ضریح رفتم و با تضرع و توسل و تندی

۱- ۲۴۲. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۵۳.

عرض کردم: «یا اباالفضل! آنها که به شأن و مقام تو ناآگاهند، این گونه نتیجه می گیرند، ولی آیا سزاوار است که من با آن همه سابقه ی علمی و معرفت به مقام شما، از در خانه ی شما ناامید برگردم، اگر حاجتم برآورده نشود، دیگر به اینجا نخواهم آمد.»

سپس وقتی که از حالت پریشانی بیرون آمدم، از اسائه ادب، و گستاخی خودم، پشیمان شده استغفار نمودم، پس از آن به نجف اشرف بازگشتم. در نجف اشرف با پیام استادم شیخ مرتضی انصاری به محضرش رسیدم، دو کیسه پول به من داد و فرمود: «این ها حواله ی حضرت ابوالفضل علیه السلام است، با آنها خانه ای خریداری کن و به زیارت خانه ی خدا برو.» حاجت من همین دو مورد بود، که به این وسیله برآورده شد. (۱) .

مطابق نقل دیگر، مرحوم علامه شیخ عبدالرحیم شوشتری، سه حاجت داشت: ۱- ادای دویست تومان وام ۲- رفتن به مکه برای انجام حج ۳- تأمین نیازهای زندگی. از برکت لطف حضرت عباس علیه السلام هر سه حاجتش برآورده شد، و در ضمن مقام و عظمت شیخ مرتضی انصاری (اعلی الله مقامه) در پیشگاه خاندان رسالت، نیز آشکار گردید. (۲) .

---

۱ - ۲۴۳. کبریت الاحمر، علامه بیرجندی، ج ۳، ص ۵۰ - این واقعه با اندکی اختلاف، در کتاب زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، چاپ جدید، ص ۱۱۸ نقل شده است.
۲- ۲۴۴. الوقایع و الحوادث، ج ۳، ص ۳۸ و ۳۹.

بینا شدن نابینا بر اثر لطف حضرت عباس

عالم بزرگوار، آقای آقا شیخ مهدی کرمانشاهی گفت: مردی نابینا در کربلا در بازار بین الحرمین، مغازه داشت و به کسب و کار مشغول بود، ما تا یاد داریم او را نابینا دیده بودیم، روزی در یکی از حجره های مقبره که مربوط به خودمان بود، و در قسمت پایین رواق بارگاه حسینی قرار داشت، خوابیده بودم، چون هوا گرم بود، اندکی در حجره را گشوده بودم تا باد خنک بیاید.

در این هنگام صدای هیاهو و جمعیتی را شنیدم، نگاه کردم دیدم از صحن کوچک، جمعیت زیادی وارد حرم شدند، چون در حجره ی ما باز بود، جمعیت به سوی حجره ی ما آمدند، دیدم عده ای دور مردی را گرفته اند و او را با زور از دست مردم گرفتند و داخل حجره ی من کردند، و در را بستند، خوب به آن مرد نگاه کردم، دیدم همان مرد نابینای کاسب است که او را کاملا می شناختم، مشاهده کردم که اکنون چشمهایش باز شده و بینایی خود را بازیافته است، مردم لباس های او را پاره کرده بودند، تا به عنوان تبرک ببرند، و فوج فوج به دیدن او می آمدند، انگشت جلو او می گرفتند، می پرسیدند این چند تا است و او جواب صحیح می داد.

کم کم فشار جمعیت کم شد، من از آن مرد پرسیدم چه شده؟ ماجرا را بیان کرد، معلوم شد که در حرم حضرت عباس علیه السلام با توسل به آن حضرت علیه السلام شفا گرفته، و چشمش بینا شده است. (۱) .

ص:۲۲۷

۱- ۲۴۵. معجزات و کرامات، تألیف آیت الله میرزا هادی خراسانی، ص ۴۴، طبق نقل کتاب چهره ی درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، نوشته حجهالاسلام علی ربانی، ص ۳۱۷.

کیفر متجاوز

میرزا محمدخان ارباب، از خوانین معروف بود، یکی از مباشران و مزدوران او در کربلا- در یکی از روزها بانویی را به دروغ متهم کرد و نسبت ناروا به او داد و می خواست از این طریق، از آن بانو، پول بگیرد.

آن مزدور بی حیا دست به یقه ی آن خانم شد، خانم از دست او گریخت و به حرم حضرت عباس علیه السلام پناهنده شد، و دست به شبکه ی ضریح مقدس آن حضرت انداخت، و با سوز و گداز می گفت: «یا اباالفضل دخیل تو هستم به فریادم برس.»

آن مرد مزدور گستاخ، بی حیایی را به جایی رسانید که وارد حرم شد تا آن بانو را از حرم بیرون بکشد، خدام حرم ممانعت کردند، در عین حال او با کمال بی حیایی، آن بانو را از حرم بیرون برد، و آنچه خواست از او گرفت.

دو روز بعد از این ماجرا، همین نامرد گستاخ، همراه اربابش محمدخان، برای رفتن به نجف اشرف، سوار بر اتومبیل شده حرکت کردند، در مسیر راه خوابش برد، و در نتیجه ماشینش با ماشین دیگری تصادف کرد، و بر اثر آن، همان دست آن نامرد که بازوی آن بانو را با آن گرفت و از حرم بیرون کشید، از آرنج تا شانه، متلاشی و خورد شد، استخوانش سیاه گردید و درمان نیافت و به سزای اعمالش رسید.

و به این ترتیب اثر فریادرسی حضرت عباس علیه السلام به بانوی پناهنده، آشکار شد، و خشم حضرت عباس علیه السلام آن مزدور بی حیا را فراگرفت. (۱) .

۱- ۲۴۶. کبریت الاحمر، مطابق نقل کتاب شخصیت ابوالفضل، نوشته عطایی، خراسانی، ص ۷۶.

داوری عباس و نجات دختر بی گناه

مرحوم عـالم ربـانی و زاهـد وارسـته، آیت الله حاج آقا حسـین فاطمی قمی(ره) را ما دیـده بودیم، از شاگردان برجسـته مرحوم آیت الحق، حاج میرزاجواد تبریزی بود، و شب های جمعه در خانه اش پس از اندرزها در خودسازی، دعای کمیل می خواند، آن گونه که در و دیوار را به گریه و تضرع می انداخت، و تحول عجیبی در حاضران ایجاد می کرد، به راستی عالمی ربانی، و عارفی وارسـته بود، او در کتاب خود جامع الدرر نقل می کند: پدرم سـید اسـحاق (۱) بـه طـور مکرر کرامت زیر را که از آن حضـرت عباس علیه السـلام است نقل کرد، و می گفت: «اگر من با دو چشـمم ندیـده باشم چشـمانم کور گردند، و اگر با دو گوشم نشنیده باشم، هر دو گوشم کر شوند و آن این که:

روزی در کربلا به حرم حضـرت ابوالفضل علیه السـلام وارد شدم، ناگاه دیدم جمعیت زیادی از اعراب بادیه نشین همراه دختر حامله ای وارد حرم شدند، حرم پر از جمعیت بود، آن دختر به ضـریح چسبید، فریاد و شـیون می کرد، همه ی حاضران متوجه او شدنـد، ناگهان همه ی حاضـران ساکت شدنـد، صـدایی را همه شـنیدند که چنین می گفت: «پـدرم شوهر مادرم می باشد.» معلوم شد که این صدا از همان کودکی است که در رحم آن دختر است.

با شنیدن این صدا، احساسات مردم به جوش آمد، هوسه و هلهله بلند شد، مردم به طرف آن دختر هجوم آوردند، خدام آستانه با

۱- ۲۴۷. از علمای ربانی، و از شاگردان برجسته شیخ مرتضی انصاری، مردی زاهد و وارسته بود.

زحمت، آن دختر را از چنگ مردم نجات داده و به حجره ای که مرکز کلیددارهای آستانه بود بردند.

کلیددار حرم مرحوم سید حسن، پدر مرحوم آقا سید عباس بود، و من با او سابقه ی دوستی داشتم، پس از آنکه مردم رفتند، من به حضور آقای سید حسن رفتم و ماجرای آن دختر را از او پرسیدم، او در توضیح، چنین گفت:

این طایفه از اعراب بادیه نشین اطراف کربلا هستند، این دختر در عقد پسر عمویش بود، در بین آنها نامزد بازی و ملاقات با همسر، قبل از عروسی بسیار زشت است، و اگر چیزی در این مورد کشف شود، ممکن است موجب خونریزی گردد.

پسر عمو و شوهر این دختر، به علت محروم بودن از ملاقات همسر، یا به علت کدورت با پدر زنش، می خواست او را ننگین کند، مراقب دختر می شود و سرانجام با او محرمانه ملاقات کرده و همبستر می گردد، سپس از ترس آزار پدر زنش فرار می نماید.

پس از مدتی حمل دختر ظاهر می شود، بستگان دختر پس از اطلاع به تحقیق و بررسی می پردازند، دختر می گوید: «من از شوهرم دارای حمل شده ام.» شوهر او را پیدا می کنند، و ماجرا را به او می گویند، او از ترس پدر زن، یا آزار رسانی به آنها، منکر قضیه می شود.

بستگان دختر تصمیم می گیرند تا دختر را بکشند، به التماس های دختر اعتنا نمی کنند، وقتی دختر خود را در تنگنای سختی می نگرد که می خواهند او را بی گناه بکشند می گوید:

ص:۲۳۰

«حضرت عباس علیه السلام را در مورد من حکم و داور قرار دهید، هر چه او فرمود، همان را اجرا کنید.»

بستگان این پیشنهاد را می پذیرد، همراه دختر وارد حرم حضرت ابوالفضل می شوند، دختر به ضریح حضرت عباس علیه السلام می چسبد، و ملتمسانه از او می خواهد که داوری کند، و او را از مهلکه نجات بخشد.

در اینجا بود که با لطف مخصوص حضرت عباس علیه السلام جنین در رحم دختر، با صدای بلند که همه ی حاضران می شنوند، گواهی می دهد و می گوید: «من فرزند شوهر مادرم هستم.» به این ترتیب با اعلان پاکی مادر، آبروی او را حفظ کرده و آن دختر از مهلکه نجات می یابد. (۱) و حضرت عباس علیه السلام همچون پدرش حضرت علی علیه السلام که همواره حلال مشکلات مردم بود، و بینوایان و درماندگان را نجات می داد، به داد دختر رسید، و با داوری عجیب مذکور، بستگان دختر را نزد بیگانگان و طعنه زنان روسفید می کند، و با کشف حقیقت، غائله عظیمی که ممکن بود موجب خونریزی و فتنه وسیع شود از بین می رود.

سزای خیانتکار

مرحوم علامه فاضل دربندی در کتاب «اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات» می نویسد: سید بزرگوار دانشمند ارجمند آقا سید احمد

ص:۲۳۱

۱- ۲۴۸. اقتباس از جامع الدرر، تألیف آیت الله حاج آقا حسین فاطمی، ج ۲، ص ۴۰۸، چاپ ۱۳۸۵ ه- ق.

فرزند علامه سید نصرالله مدرس حائری برای من نقل کرد گفت:

من با جمعی از خادمان حرم حضرت عباس علیه السلام در صحن آن حضرت به دور هم نشسته بودیم، ناگاه دیدیم مردی در حالی که انگشت کوچکش را گرفته و خون از آن جاری است، سراسیمه با سرعت از حرم بیرون آمد، انگشتش را با دست دیگرش گرفته بود، و شتابزده از صحن بیرون رفت، ما برخاستیم و با سرعت نزد او رفتیم و به او رسیدیم و پرسیدیم: چه شده؟

او دستش را بلند کرد و انگشت کوچکش را به ما نشان داد، دیدیم از بیخ قطع شده است، و از محل قطع شده خون بسیار می ریزد، با سرعت به حرم برگشتیم، دیدیم انگشت قطع شده ی او، بی آنکه خون از آن بچکد، در پنجره ی ضریح آویزان شده است، گویی عضوی از اعضاء مرده است، سپس همین مرد روز بعد از دنیا رفت، معلوم شد او خیانتی کرده و بر اثر گناه و اهانت، مورد خشم حضرت عباس علیه السلام قرار گرفته است. (۱) .

شفای مردی فلج در مجلس عزای حضرت عباس

دانشمند ارجمند آقای شیخ حسن که از نوادگان آیت الله العظمی مرحوم صاحب جواهر است، از حاج منشید بن سلمان که عارف و بصیر و مورد اعتماد بود نقل کرد: مردی از طایفه «براجعه»

ص:۲۳۲

۱- ۲۴۹. اسرار الشهاده، ص ۳۲۵ - معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۵۴.

به نام «مخیلف» دچار مرضی در پاهایش شد که هر دو پایش بی حرکت گردید، و سه سال به همین وضع بود و معالجه ها و درمان ها بی اثر ماند.

او در مجالس سوگواری شرکت می کرد، و همواره به آل محمد صلی الله علیه وآله توسل می جست، و آنها را در درگاه الهی شفیع قرار می داد تا بهبود یابد.

شیخ خزعل (از علمای صاحب نفوذ و معروف خوزستان) حسینیه ای داشت دهه ی اول محرم در آنجا سوگواری مهم و عظیم برپا می کرد، در آن شهر رسم بود که وقتی سخنران یا مداح به ذکر مصائب می پرداخت، حاضران به پا می خواستند و با لهجه های گوناگون به سر و سینه می زدند.

متعارف بود که در روز هفتم، مصیبت حضرت ابوالفضل علیه السلام ذکر می شد، وقتی که سخنران به ذکر مصیبت پرداخت، حاضران برخاستند و به سر و سینه می زدند، و عزاداری می کردند، شخص نامبرده (مخیلف) برای اینکه دردمند بود، زیر منبر می نشست، در همین وقت ناگاه دیدند او برخاست و به میان سینه زنها آمد (با اینکه سه سال بود نمی توانست پایش را حرکت دهد) او بر سر و سینه می زد و چنین نوحه می خواند: «منم مخیلف که عباس علیه السلام مرا بر سر پا داشت!»

وقتی که مردم خرمشهر، این کرامت را از حضرت عباس علیه السلام

دیدند، شور و غوغایی در آن مجلس به پا شد، به طرف مخیلف هجوم آوردند و لباس هایش را برای تبرک، پاره پاره کردند، آن روز مجلس ادامه یافته با اینکه بنا بود سفره ی غذا برای ظهر پهن شود، امکان نیافت و مجلس تا ساعت ۹ شب همچنان با شور و احساسات وصف ناپذیر ادامه پیدا کرد.

علامه شیخ حسن نامبرده می گوید: بعدا از مخیلف سؤال شد: «چه دیدی؟ و چگونه شفا یافتی؟»

در پاسخ گفت: در آن هنگام که مردم به عزاداری مصیبت حضرت عباس علیه السلام پرداختند، من که در زیر منبر بودم، خواب مرا فراگرفت، ناگاه دیدم مردی خوش سیما و بلند قامت، سوار بر اسب سفید و درشت اندام، نزد من آمد و فرمود: «چرا برای عباس علیه السلام به سر و سینه نمی زنی؟» گفتم: علیل هستم نمی توانم برخیزم، باز تکرار کرد که برخیز، گفتم نمی توانم، فرمود: برخیز، گفتم: دستت را به من بده، مرا بلند کن، فرمود: من دست ندارم، گفتم چه کنم؟ فرمود: رکاب اسب را با دستت بگیر و برخیز، چنین کردم و برخاستم، اسب جهش کرد و مرا از زیر منبر خارح نمود، و غایب شد ناگهان دیدم سلامتی خود را باز یافته ام، و می توانم برخیزم و راه بروم، به میان جمعیت رفتم و به سینه زنی پرداختم. (۱) .

۱- ۲۵۰. ترجمه ی العباس، تألیف سید عبدالرزاق مقرم ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

روا شدن حاجت مسیحی، در پرتو توسل به حضرت عباس

مرحوم دانشمند، محقق آقای شیخ محمدباقر ملبوبی در کتاب «الوقایع و الحوادث» نقل می کند: مداح مخلصی را دیدم، می گفت: در تهران سوار بر تاکسی شدم تا به مجلس سوگواری برای مداحی بروم، وقتی به مقصد رسیدم، و کرایه را از جیبم در آوردم تا به راننده تاکسی بدهم، نگرفت، علت پرسیدم، گفت: «من عهد کرده ام از خدمتگزاران حضرت عباس علیه السلام کرایه نگیرم.» گفتم چرا؟ گفت: «به خاطر لطفی که حضرت عباس علیه السلام به من کرده است؟»

گفتم: چه لطفی؟ گفت: من مسیحی آسوری، سال ها پس از ازدواج، دارای فرزند نشدم، معالجات بی فایده بود، به اولیای دین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت مریم علیهاالسلام متوسل شدم، باز نتیجه نگرفتم، بر اثر معاشرت با رانندگان مسلمان، نام عباس علیه السلام را زیاد شنیده بودم که بسیار در درگاه خداوند آبرو دارد، به خدا توجه نمودم و عرض کردم: «خدایا عباس علیه السلام را در درگاهت واسطه قرار می دهم به حق آن حضرت، حاجتم را روا کن.» طولی نکشید، دارای فرزند شدم، و از آن زمان تا کنون با خداوند عهد بسته ام که از خادمان و مداحان حضرت عباس علیه السلام کرایه نگیرم، این است یک نمونه کرامت حضرت عباس علیه السلام و راز ارادت خالصانه ی من به او. (۱) .

۱- ۲۵۱. اقتباس از الوقایع و الحوادث، ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰.

شفای سریع دخترک بیمار در حال مرگ

نویسنده ی کتاب شخصیت ابوالفضل قمر بنی هاشم علیه السلام می نویسد:

سید ارجمند و مورد وثوق، آقای حاج محمدعلی ضوابطی برایم نقل کرد: من به اتفاق خانواده و فرزند زاده ام به عتبات مقدسه (واقع در عراق) سفر کردیم، هنگامی که به کربلا رسیدیم، فرزند زاده ام که دختر چهار ساله بود، دچار بیماری بسیار سختی شد، به درمان های اولیه پرداختیم، حالش بدتر شد، پزشک را به بالین کودک آوردیم، نسخه ای نوشت، سپس به من به طور محرمانه (که خانواده ام با خبر نشود) گفت: «حال این کودک بسیار بد است، و امید بهبودی نیست، من نخواستم نزد خانواده ی شما حرفی زده باشم.»

کودک در حال اغماء بود، خانواده از درون اتاق، سخن دکتر را شنید، بی درنگ چادر بر سر نموده و گفت: «من می روم و کار را درست کنم.»

او (که عازم حرم حضرت عباس علیه السلام بود) رفت، من در بالین کودک بودم ناگاه پس از لحظاتی دیدم کودک چشم خود را باز کرد، و سر از بستر برداشت و گفت: «آقا جان مرا در آغوش بگیر.»

تعجب کردم، که او چگونه به هوش آمد و برخاست و زبان گشود، در این هنگام گفت: «بی بی خانم کجاست؟» (منظور او مادربزرگش، همسرم بود) گفتم: الآن می آید، همچنان در تعجب بودم که همسرم

ص:۲۳۶

آمـد و دیـد دختر بیمار در آغوش من است، گفت: دیـدی شـفا گرفتم؟ گفتم: کجا رفتی؟ گفت: به حرم حضـرت عباس علیه السـلام رفتم و با تضـرع عرض کردم: «یا اباالفضل! من زائر تو هسـتم. اگر باب الحوائـج نبودی به اینجا نمی آمدم، کودکم در خطر مرگ است، لطفی کن تا شفا یابد، اگر او بمیرد، جواب پدرش را چه بدهم؟»

همین سـخن را گفتم و از حرم بیرون آمـدم، اینـک می بینم آن حضـرت لطف و مرحمت فرموده: و از درگاه خداونـد شـفای دخترم را گرفته است. (۱) .

در پایان با عرض عذر تقصـیر به پیشـگاه مقدس حضرت عباس علیه السلام که با این قلم ناقص، به شرح زندگی آن والا مقام، پرداخته ام، این کتـاب را بـا همـان سـلام که از امام صادق علیه السـلام در اذن ورود به حرم آن بزرگوار نقل شـده، زینت می بخشم:

سلاـم الله و ملاـئکته المقربین، و انبیـائه المرسـلین، و عباده الصالحین، و جمیع الشـهداء و الصـدیقین، و الزاکیات الطیبات فی ما تغتدی و تروح علیک یابن امیرالمؤمنین، اشـهد لک بالتسـلیم و التصدیق و الوفاء و النصـیحه لخلف النبی المرسل صلی الله علیه وآله؛

سلام خدا و سلام فرشتگان مقرب درگاه خدا، و سلام

ص:۲۳۷

۱- ۲۵۲. اقتباس از کتاب شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام، ص ۹۳ و ۹۴.

پیامبران مرسل و بندگان شایسته اش، و سلام همه ی شهیدان و صدیقان، و درود پاک همه ی پاک سرشتان پاک روش در صبحگاهان و شامگاهان بر تو ای پسر امیرمؤمنان علیه السلام. گواهی می دهم که تو نسبت به جانشین رسول اکرم صلی الله علیه وآله امام حسین علیه السلام در مقام تسلیم بودی، او را تصدیق کردی و نسبت به او وفاداری و خیرخواهی نمودی.» (۱) .

ای ماه بنی هاشم خورشید لقا عباس

ای نور دل حیدر، شمع شهدا عباس

از دست غم دوران من رو به تو آوردم

دست من بی کس گیر از بهر خدا عباس

ص:۲۳۸

۱- ۲۵۳. بحار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۷.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹